تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

نام کتاب:امام على عليه‌السلام و اخلاق اسلامى / الگوهاى رفتارى، جلد 1

نويسنده: محمد دشتى رحمه‌الله

## سرآغاز

نوشتار نورانى و مبارك و ارزشمندى كه در پيش روى داريد، تنها برخى از الگوهاى رفتارى آن يگانه بشريّت، باب علم نبىّ پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم‌السلام تنها مدافع پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساى هجرت، و جنگ ها و يورش هاى پياپى قريش، و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان، اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام است. كه همواره با قرآن بود، و با قرآن زيست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، وحدتشان جاودانه است.

مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است، نورانى است، نورِ نور است، و عطرآگين از جذبه هاى عرفانى وشناخت و حضور است، كه با نام هاى مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه ها خواهد درخشيد مانند:

1 - امام على عليه‌السلام و اخلاق اسلامى

الف - اخلاق فردى

ب - اخلاق اجتماعى

ج - آئين همسردارى

2 - امام على عليه‌السلام و مسائل سياسى

3 - امام على عليه‌السلام و اقتصاد

الف - كار و توليد

ب - انفاق و ايثارگرى

ج - عمران و آبادى

د - كشاورزى و باغدارى

4 - امام على عليه‌السلام و امور نظامى

الف - اخلاق نظامى

ب - امور دفاعى و مبارزاتى

5 - امام على عليه‌السلام و مباحث اطّلاعاتى و امنيتّى

6 - امام على عليه‌السلام و علم و هنر

الف - مسائل آموزشى و هنرى

ب - مسائل علمى و فرهنگى

7 - امام على عليه‌السلام و مديريّت

8 - امام على عليه‌السلام و امور قضائى

الف - امور قضائى

ب - مسائل جزائى و كيفرى

9 - امام على عليه‌السلام و مباحث اعتقادى

10 - امام على عليه‌السلام و مسائل حقوقى

11 - امام على عليه‌السلام و نظارت مردمى (امر به معروف ونهى از منكر)

12 - امام على عليه‌السلام و مباحث معنوى و عبادى

13 - امام على عليه‌السلام و مباحث تربيتى

14 - امام على عليه‌السلام و مسائل بهداشت و درمان

15 - امام على عليه‌السلام و تفريحات سالم

الف - تفريحات سالم

ب - تجمّل و زيبائى

مطالب و مباحث هميشه نورانى مباحث ياد شده، از نظر كاربردى مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظرى ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاى الگوئى امام على عليه‌السلام نيز خبر مى دهند، تنها داراى جذبه قال نيست كه دربردارنده جلوه هاى حال نيز مى باشد.

دانه هاى انگشت شمارى از صدف ها و مرواريد هاى هميشه درخشنده درياى علوم نَبَوى است، از رهنمودها و راهنمائى هاى جاودانه عَلَوى است، از محضر حقّ و حقيقت است و از زلال و جوشش هميشه جارى واقعيّت هاست كه تنها نمونه هائى اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مى يابيد و با مطالعه مطالب نورانى آن، از چشمه زلال ولايت مى نوشيد كه هر روز با شناسائى منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است. (1)

و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتى مطرح خواهد بود تا:

چراغ روشنگر راه قصّه پردازان و سناريو نويسان فيلم نامه ها و طرّاحان نمايشنامه ها و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامى باشد، تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نورانى كنيم.

كه رسول گرامى اسلام فرمود: «نَوِّروُا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِىّ بْنِ اَبى طالِب؛ جلسات خود را با نام و ياد على عليه‌السلام نورانى كنيد»

با كشف و شناسائى الگوهاى رفتارى امام على عليه‌السلام حقيقتِ چگونه بودن؟! براى ما روشن مى شود و آنگاه چگونه زندگى كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.

پيروى از امام على عليه‌السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگى آن بزرگ معصوم الهى،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع ومآخذ روائى و تاريخى و سياسى موجود كشف كنيم كه:

امام عليه‌السلام چگونه بود؟

آنگاه بدانيم كه:

چگونه بايد باشيم

زيرا خود فرمود:

«اَيُّهَا النّاسُ اِنّى وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلى طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم الَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهى قبلَكُمْ عَنها» (2)

## امام على عليه‌السلام و اخلاق اسلامى

«اى مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اى تشويق نمى كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشى مى گيرم، و شما را از گناهى باز نمى دارم جز آنكه پيش از نهى كردن، خود آن را ترك كرده ام»

پس توجه به الگوهاى رفتارى امام على عليه‌السلام براى مبارزان و دلاورانى كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاى جاى زندگى، در صلح و سازندگى، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازى و جامعه سازى و در همه جا بدنبال الگوهاى كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه‌الله بجوشند، و در همسوئى با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

«آنانكه از على پيروى كنند اهل نجات و بهشتند.»

و به على عليه‌السلام اشاره كرد و فرمود:

«اين على و پيروان او در بهشت جاى دارند.» (3)

و اميدواريم كه كشف و شناسائى الگوهاى رفتارى امام على عليه‌السلام آغاز مباركى باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائى الگوهاى رفتارى ديگر معصومين: بيانجامد.

در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسى لازم است.

## اول - الگوهاى رفتارى و عنصر زمان و مكان

رفتارهاى امام على عليه‌السلام برخى اختصاصى و بعضى عمومى است، كه بايد در ارزيابى الگوهاى رفتارى دقّت شود.

گاهى عملى يا رفتارى را امام على عليه‌السلام در شرائط زمانى و مكانى خاصّى انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابى است، و الزامى ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردى امام على عليه‌السلام نمونه هاى روشنى را جمع آورى كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه‌السلام نيز توضيح داده اند كه:

شكل و جنس لباس امام على عليه‌السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.

يعنى عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت ها تأثير بسزائى دارد.

پس اگر الگوهاى رفتارى، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائى ندارد و از نظر كاربُردى قابل الگوگيرى يا الگوپذيرى نيست، مانند:

- غذاهاى ساده اى كه امام على عليه‌السلام ميل مى فرمود، در صورتى كه فرزندان و همسران او از غذاهاى بهترى استفاده مى كردند.

- لباس هاى پشمى و ساده اى كه امام على عليه‌السلام مى پوشيد، امّا ضرورتى نداشت كه ديگر امامان معصوم، بپوشند.

- در برخى از مواقع، امام على عليه‌السلام با پاى برهنه راه مى رفت، كه در زمان هاى ديگر قابل پياده شدن نبود.

امام على عليه‌السلام خود نيز تذكّر داد كه: «لَنْ تَقْدِروُنَ عَلى ذلِك وَلكِن اَعينوُنى بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد»

«شما نمى توانيد همانند من زندگى كنيد، لكن در پرهيزكارى و تلاش براى خوبى ها مرا يارى دهيد» (4)

وقتى عاصم بن زياد، لباس پشمى پوشيد و به كوه ها مى رفت و دست از زندگى شُست و تنها عبادت مى كرد، امام على عليه‌السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگى مى كنى؟

عاصم بن زياد در جواب گفت:

«قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!»

«عاصم گفت، اى اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاى ناگوار بسر مى برى؟»

امام على عليه‌السلام فرمود:

«قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!» (5)

«واى بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و ندارى، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.»

## دوم - اقسام الگوهاى رفتارى

بعضى از رفتارهاى امام على عليه‌السلام زمان و مكان نمى شناسد، و همواره براى الگوپذيرى ارزشمند است مانند:

1 - ترويج فرهنگ نماز

2 - اهميّت دادن به نماز اوّل وقت

3 - ترويج فرهنگ اذان

4 - توجّه فراوان به باز سازى، عمران و آبادى و كشاورزى و كار و توليد

5 - شهادت طلبى و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا

6 - حمايت از مظلوم و...

زيرا طبيعى است كه كيفيّت ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعى در حال دگرگونى است.

گرچه اصول منطقى همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعنى همواره ساده زيستى، خودكفائى، ساده پوشى ارزشمند است، امّا در هر جامعه اى چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت ها و اصول منطقى الگوهاى رفتارى ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگى الگوهاى رفتارى متغيّر و در حال دگرگونى است.

## نقش اخلاق در نظم اجتماعى

ضرورت ها

### 1 - تكامل جامعه و ارزش ها

تكامل يا سقوط ملّت ها به ارزش هاى اخلاقى ارتباط تنگاتنگ دارد، زيرا پيمودن راه كمال بدون ارزش هاى اخلاقى ممكن نيست، و آينده سازى، و پيدايش تحولاّت شگرف اجتماعى، سياسى، بى آنكه آينده سازان متحوّل گردند، و در يك بازسازى درونى دچار تحولاّت اخلاقى شوند، امكان نخواهد داشت.

راه صلاح و فلاح، را بدون چراغ همواره روشن اخلاق نمى شود سپرى كرد و به مراحل نهائى تكامل دست يافت.

اگر انسانى يا ملّت هايى پيروز گرديدند، و به اوج قلّه كمال رسيدند، جان و جهان را دگرگون كردند، و استقلال و آزادى خود را رنگ جاودانه زدند.

همه آن پيشرفت ها، پروازها، موفقيّت ها، در سايه ارزشهاى اخلاق بود.

با راستگوئى و ايثارگرى، با وفادارى و احترام متقابل، با جهاد و پيكار، با صداقت و سلامت، توانستند هم نظم اجتماعى را تحقّق بخشند و هم نظم سياسى در جامعه انسان استقرار يابد.

كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ.

ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ. أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.»

«آگاه باشيد، اى بندگان خدا، پرهيزكاران از دنياى زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند، با مردم دنيا در دنياشان شريك گشتند، امّا مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند، پرهيزكاران در بهترين خانه هاى دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراك هاى دنيا را خوردند، و همان لذّت هايى را چشيدند كه دنياداران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سركشان و متكبّران دنيا بهرمند بودند.

سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتى پُر سود، به سوى آخرت شتافتند، لذّت پارسايى در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت ازهمسايگان خدايند، جايگاهى كه هرچه درخواست كنند، داده مى شود، و هرگونه لذّتى در اختيارشان قرار دارد.» (6)

### 2 - ضدّ ارزش ها و سقوط جوامع بشرى

و هر گاه كه ملّتى يا ملّت هايى، آلوده شدند، به انحراف كشيده شدند، انواع زشتى ها و بيماري هاى اخلاقى در آنها راه يافت، ضد ارزش ها در جامعه اشان رونق گرفت، سُست گرديده سقوط كردند.

كه امام على عليه‌السلام فرمود:

«فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ!

تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالَ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيَالِيَ كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا. فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بَلَاءِ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ!»

«از حالات زندگى فرزندان اسماعيل پيامبر، و فرزندان اسحاق پيامبر، فرزندان اسراييل يعقوب (كه درود بر آنان باد) عبرت گيريد، راستى چقدر حالات ملّت ها با هم يكسان، و در صفات و رفتارشان با يكديگر همانند است.

در احوالات آنها روزگارى كه از هم جدا و پراكنده بودند انديشه كنيد، زمانى كه پادشاهان كسرى و قيصر بر آنان حكومت مى كردند، و آنها را از سرزمين هاى آباد، از كناره هاى دجله و فرات، و از محيط هاى سرسبز و خرّم دور كردند، و به صحراهاى كم گياه، و بى آب و علف، محل وزش بادها، و سرزمين هايى كه زندگى در آنجاها مشكل بود تبعيد كردند، آنان را در مكان هاى نامناسب، مسكين و فقير، هم نشين شتران ساختند، خانه هاشان پست ترين خانه ملّت ها، و سرزمين زندگيشان خشك ترين بيابان ها بود، نه دعوت حقّى وجود داشت كه به آن روى آورند و پناهنده شوند، و نه سايه ألفتى وجود داشت كه در عزّت آن زندگى كنند، حالات آنها دگرگون، و قدرت آنها پراكنده، و جمعيّت انبوهشان متفرّق بود، در بلايى سخت، و در جهالتى فراگير فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت ها را پرستش مى كردند، و قطع رابطه با خويشاوندان، و غارتگرى هاى پياپى در ميانشان رواج يافته بود.» (7)

بنابراين، ملّتى كه در حال پيمودن راه استقلال و كمال است بايد، به ارزش ها توجّه لازم داشته، و از رشد و رونق ضد ارزش ها نگران باشد، و با تمام تلاش در ريشه كن نمودن آن همّت گمارد.

زيرا كه بى تفاوت بودن نسبت به ارزش ها و ضد ارزش ها، قدم هاى آغازين سقوط است كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام هشدار گونه نسبت به رهبران صالح و فاسد فرمود:

«فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الرَّدَى، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.»

امام هدايتگر، و زمامدار گمراهى هيچگاه مساوى نخواهند بود، چنانكه دوستان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و دشمنانش برابر نيستند، پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به من فرمود:

«بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسى ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش بازداشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مى سازد، من بر شما از مرد منافقى مى ترسم كه درونى دو چهره، و زبانى عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.» (8)

### 3 - نقش عدالت در تحقّق ارزش ها

سپس براى تحقّق نظم اجتماعى و نظم سياسى در تمام ابعاد ارزشى آن به عدالت رفتارى اشاره مى كند و ارزش هاى اخلاقى را نسبت به مديريّت عالى جامعه اسلامى خطاب به محمّد بن ابى بكر اينگونه بيان مى دارد:

«فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.»

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوى رفتار كن، تا بزرگان در ستمكارى تو طمع نكنند، و ناتوان ها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مى كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگوارى اوست.» (9)

تذكّرات و رهنمودهاى امام على عليه‌السلام بدان جهت مطرح مى شود كه هر كسى در جايگاه ارزشى خود قرار گيرد، تبيين شود، و ضد ارزش ها در جامعه اسلامى رواج پيدا نكند، و ارزش هاى اخلاقى همواره راهبر انسان ها و جهت دهنده دل ها و مغزها باشد.

### 4 - ارتباط اخلاق با نظم اجتماعى، سياسى

نظم، واژه ارزشمند و گران سنگى است كه حاصل تلاش مصلحان بشريّت و پيامبران پاك آسمانى، و رهبران جهادگر و ايثارگرى بشرى است.

چون نظام احسن الهى در پرتو نظم و حساب و برنامه سازمان يافته است همه پديده ها در پرتو نظم و حساب پديد آمدند، تكثير شدند، و قانونمند باقى مانده اند.

كهكشان ها، و منظومه ها، و ميلياردها ستاره و سيّاره، و زمين، همه و همه با نظم لباس وجود پوشيدند و هم اكنون در پرتو نظم، حيات و تداوم زندگى آنان سامان گرفته است كه قرآن كريم مى فرمايد: (وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ).

«آسمان ها برافراشته شدند و آنگاه نظم در آنها استقرار يافت». (10)

اگر هم اكنون حيات تداوم دارد، و كرات و سيّارات قانونمند در سير و حركتند و زندگى معنا دارد، و حال و آينده اى مطرح است، و حساب و حسابگرى در طلوع و غروب ستاران تحقّق مى يابد، همه و همه به بركت نظم عمومى، نظم جهانى، نظم كيهانى، نظم هدفدار، و نظم جاودانه و هميشگى است كه قلب ها با وجود نظم در هوا و نظم در فشار هوا، مى تپد، و پديده ها در حركت منظّم زمين پديد مى آيند.

اگر نظم در كهكشان خدشه بردارد، ديگر نظمى در منظّومه و زمين وجود نخواهد داشت، و ديگر در بى نظمى حركت زمين، و بى نظمى در فشار هوا قلبى نيز نخواهد تپيد، و حياتى نيز وجود نخواهد داشت. حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به اين نظم كيهانى اشاره مى فرمايد كه:

«وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقٍ رَهَوَاتِ فُرَجِهَا، وَلَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعْدَ الِارْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.

وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لُِيمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا، مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلاَلِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.»

«فضاى باز و پستى و بلندى و فاصله هاى وسيع آسمان ها را بدون اينكه به چيزى تكيه كند، نظام بخشيد، و شكاف هاى آن را به هم آورد، و هر يك را با آن چه كه تناسب داشت و جفت بود پيوند داد، و دشوارى فرود آمدن و برخاستن را آسان كرد، بر فرشتگانى كه فرمان او را به خلق رسانند يا اعمال بندگان را بالا برند.

در حالى كه آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه هاى آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا نمود و بين آنها فاصله انداخت، و بر هر راهى و شكافى از آسمان، نگهبانى از شهاب هاى روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حركت ناموزون در فضا نگه داشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسليم باشند و آفتاب را نشانه روشنى بخش روز، و ماه را، با نورى كمرنگ براى تاريكى شب ها قرار داد، و آن دو را در مسير حركت خويش به حركت درآورد، و حركت آن دو را دقيق اندازه گيرى نمود تا در درجات تعيين شده حركت كنند كه بين شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخيص شود، و با رفت و آمد آن ها شماره سال ها، و اندازه گيرى زمان ممكن باشد، پس در فضاى هر آسمان فلك آن را آفريد، و زينتى از گوهرهاى تابنده و ستارگان درخشنده بياراست، و آنان را كه خواستند اسرار آسمان ها را دزدانه در يابند، با شهاب هاى سوزان تيرباران كرد، و تمامى ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بى قرار، فرود آينده و بالارونده، و نگران كننده و شادى آفرين را، تسليم اوامر خود فرمود.» (11)

پس حيات و تكامل بدون نظم امكان خارجى نخواهد داشت.

تكامل معنوى و اخلاقى انسان در زندگى فردى و اجتماعى نيز چنين سرنوشتى را دارد، اگر زندگى انسان در پرتو نظم و حساب و قانون سامان يابد، پيمودن راه تكامل ممكن است كه استقرار نظم اجتماعى و سياسى در زندگى انسانها يك ضرورت غيرقابل انكار خواهد بود.

قرآن كريم اين حقيقت را در رابطه با نظم عمومى جهان مطرح مى فرمايد كه:

(وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ \* أَلاَّ تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ)

«آسمان ها را برافراشتيم و نظم را در تمامى آنها پديد آورديم، تا شما انسان ها نيز منظّم باشيد و در ميزان و عدل، تجاوز نكنيد»

يعنى تكامل انسان ها نيز جز در سايه نظم و عدل، امكان نخواهد داشت واژه نظم با واژه عدل هماهنگ است.

نظم و عدل يعنى قرار گرفتن هر چيزى در جايگاه ارزشى خود كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در وصف عاقل فرمود:

«و سئل عليه‌السلام: أيهما أفضل: العدل، أو الجود؟ فقَالَ عليه‌السلام: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.»

«از امام على عليه‌السلام پرسيدند: عدل يا بخشش، كدام يك برتر است، فرمود: عدالت هر چيزى را در جاى خود مى نهد، در حالى كه بخشش آن را از جاى خود خارج مى سازد، عدالت تدبير عمومى مردم است، در حالى كه بخشش گروه خاصّى را شامل است، پس عدالت شريف تر و برتر است» (12)

اگر نظم و عدل، قانونمند شدن افراد جامعه است.

كه هر كسى در جايگاه خود قرار گيرد و همه چيز با حساب و ميزان اداره شود.

اينجاست كه نظم اجتماعى، سياسى جامعه محتاج به تكيه گاه هاى مستحكم و استوار است.

بايد ديد كه چه عواملى در پيدايش نظم دخالت دارند؟

و نظم و عدل عمومى را مى توانند پديد آورده تداوم بخشند؟

در اينجا جايگاه واقعى ارزش هاى اخلاقى روشن مى گردد.

كه بدون ارزشهاى اخلاقى، نظم و عدل تحقّق نخواهد يافت، بدون اخلاق در زندگى فردى و اجتماعى، نمى توان انتظار استقرار نظم و عدل را داشت كه عدالت اجتماعى ثمره شيرين اخلاق اجتماعى است اگر همه افراد جامعه راستگو باشند.

به قانون احترام بگذارند، احساس تعهّد و مسئوليّت كنند، وفادار و مهربان باشند، به حقوق جامعه و مردم احترام بگذارند، ديگران را برخود مقدّم بدارند، نظم اجتماعى استقرار مى يابد و آنگاه نظم سياسى نيز در زندگى صحيح اجتماعى به بار مى نشيند.

با توجّه به واقعيّت هاى ياد شده ارتباط اخلاق و ارزشهاى اخلاقى با نظم اجتماعى، سياسى به اثبات مى رسد.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين حقيقت را در خطبه ها و نامه هاى گوناگونى به ارزيابى مى گذارد:

«فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلاَةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلاَةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ»

«پس رعيّت اصلاح نمى شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمى شوند جز با درستكارى رعيّت. و آنگاه كه مردم حق رهبرى را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راه هاى دين پديدار، و نشانه هاى عدالت برقرار، و سنّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مى شود.» (13)

پس اگر ارزش هاى اخلاقى حاكم باشد و مردم اصلاح شوند جامعه نيز اصلاح خواهد شد، كه با استقرار ارزش هاى اخلاقى، نظم اجتماعى و سياسى هم تحقّق خواهد يافت.

و آنگاه به اين حقيقت مى پردازند كه اگر اخلاق در جامعه اى بميرد، و ضدّارزش ها رواج يابد، نظم اجتماعى درهم پاشيده خواهد شد، و نظم سياسى هم جايگاه ارزشى نخواهد داشت.

كه امام على عليه‌السلام فرمود:

«وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.»

«امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مى رود، نشانه هاى ستم آشكار، و نيرنگ بازى در دين فراوان مى گردد، و راه گسترده سنّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ متروك، هواپرستى فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماري هاى دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگى فراموش مى شود، يا باطل خطرناكى در جامعه رواج مى يابد، احساس نگرانى نمى كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مى شوند، و كيفر الهى بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود، پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكارى نماييد.» (14)

## عوامل نظم اجتماعى، سياسى جامعه

پس از اثبات پيوند اخلاق با استقرار نظم سياسى، اجتماعى، و روشن شدن اين واقعيّت كه بدون اخلاق نمى توان در جامعه انسان ها، نظم اجتماعى را تحقّق بخشيد و نمى توان نظم سياسى داشت، حال بايد عوامل پيدايش و تداوم نظم سياسى، اجتماعى را به ارزيابى و شناخت گذاشت.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در نهج البلاغه به عوامل گوناگونى اشاره مى فرمايد كه توجّه به آن ضرورى و سرنوشت ساز است مانند:

### اوّل - اخلاق اجتماعى و رعايت حقوق

يكى از عوامل برقرارى نظم اجتماعى، سياسى در جامعه، رعايت حقوق اجتماعى است اگر مردم به حقوق يكديگر احترام بگذارند، و حقوق فرد و جامعه رعايت شود نظم سياسى، و اجتماعى تحقّق مى يابد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ.

وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.»

«پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براى من، بر شما به جهت سرپرستى حكومت، حقّى قرار داده، و براى شما همانند حق من، حقّى تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولى به هنگام عمل تنگنايى بى مانند دارد.

حق اگر به سود كسى اجر نشود، ناگزير به زيان او نيز روزى به كار رود، و چون به زيان كسى اجراء شود روزى به سود او نيز جريان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود كسى اجراء شود و زيانى نداشته باشد، اين مخصوص خداى سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهى بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتى كه فرمانش بر آنها جارى است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روى بخشندگى، و گشايشى كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.

پس خداى سبحان! برخى از حقوق خود را براى بعضى از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخى از حقوق برخى ديگر را واجب گرداند، و حقّى بر كسى واجب نمى شود مگر همانند آن را انجام دهد

و در ميان حقوق الهى بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبى كه خداى سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايدارى پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد.» (15)

### دوّم - اخلاق اجتماعى، رهنمودهاى قرآن

اگر فرد و جامعه به رهنمودهاى قرآن توجّه لازم داشته باشند و رهنمودهاى آن را از نظر كاربردى بكارگيرند، عدالت اجتماعى و نظم اجتماعى سياسى در همه ابعاد در جامعه استقرار خواهد يافت كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ. ذلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.»

«خداوند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را هنگامى فرستاد كه پيامبران حضور نداشتند، و امّت ها در خواب غفلت بودند، و رشته هاى دوستى و انسانيّت از هم گسسته بود، پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به ميان خلق آمد در حالى كه كتاب هاى پيامبران پيشين را تصديق كرد، و با نورى هدايتگر انسان ها شد كه همه بايد از آن اطاعت نمايند و آن، نور قرآن كريم است. از قرآن بخواهيد تا سخن گويد، كه هرگز سخن نمى گويد، امّا من شما را از معارف آن خبر مى دهم، بدانيد كه در قرآن علم آينده، و حديث روزگاران گذشته است، شفادهنده دردهاى شما، و سامان دهنده امور فردى و اجتماعى شما است.» (16)

### سوم - اخلاق سياسى، اطاعت از رهبرى

يكى ديگر از عوامل برقرارى نظم اجتماعى، سياسى، پيوند مردم با رهبر، و اطاعت از رهبرى، و حضور امام عادل در همه ابعاد زندگى امّت است، امامت عامل اساسى برقرارى نظم، و ريشه كن كردن هرگونه هرج و مرج طلبى است. امّت هائى كه از رهبرى اطاعت كردند به پيروزى رسيدند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: «وَالأِمامَةَ نِظاماً لِلأُْمَّة وَالطّاعَةَ تَعْظِيماً لِلأِْمامَة»

و امامت را براى سازمان يافتن امور امّت و فرمانبردارى از امام را براى بزرگ داشت مقام رهبرى واجب كرد. (17)

### چهارم - ارزش هاى اخلاقى

يكى ديگر از عوامل برقرارى نظم اجتماعى، رعايت ارزش هاى اخلاقى است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

«فَإِنْ كَانَ لاَبُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الُْمجَدَاءُ وَالنُّجَدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِيِبِ الْقَبَائِلِ؛ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَالْآثَارِ الَْمحْمُودَةِ. فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَالْكَظْمِ لِلْغَيْظِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.»

«پس اگر در تعصّب ورزيدن ناچاريد، براى اخلاق پسنديده، افعال نيكو، و كارهاى خوب تعصّب داشته باشيد، همان افعال و كردارى كه انسان هاى باشخصيّت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبائل در آنها از يكديگر پيشى مى گرفتند، يعنى اخلاق پسنديده، بردبارى به هنگام خشم فراوان، و كردار و رفتار زيبا و درست، و خصلت هاى نيكو، پس تعصّب ورزيد در حمايت كردن از پناهندگان، و همسايگان، وفادارى به عهد و پيمان، اطاعت كردن از نيكى ها، سرپيچى از تكبّر و خودپسندي ها، تلاش در جود و بخشش، خوددارى از ستمكارى، بزرگ شمردن خونريزى، انصاف داشتن با مردم، فرو خوردن خشم، پرهيز از فساد در زمين، تا رستگار شويد.»

و شورشيان بصره را وقتى نكوهش مى كند، به مشكل اخلاقى آنان اشاره كرده مى فرمايد، علل برهم خوردن نظم اجتماعى، سياسى شهر شما بصره آن است كه اخلاق شما مردم مرده است.

و ضد ارزش ها در شما حاكم گرديد.

«كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِها، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.»

شما سپاه يك زن بوديد، و پيروان حيوان شتر عايشه، تا شتر صدا مى كرد مى جنگيديد، و تا دست و پاى آن قطع گرديد فرار كرديد، اخلاق شما پَست، و پيمان شما از هم گُسسته، دين شما دورويى، و آب آشاميدنى شما شور و ناگوار است، كسى كه ميان شما زندگى كند به كيفر گناهش گرفتار مى شود، و آن كس كه از شما دورى گزيند مشمول آمرزش پروردگار مى گردد، گويا مسجد شما را مى بينم كه چون سينه كشتى غرق شده است، كه عذاب خدا از بالا و پايين او را احاطه مى كند، و سرنشينان آن همه غرق مى شوند.» (18)

حال توجّه به اين نكته ضرورى است كه هم اكنون آرزوى رهبران شرق و غرب آن است كه در تمام جوامع انسانى نظم اجتماعى و سياسى برقرار كنند.

امّا آيا اين آرزو تحقّق پذير است.

در غرب و اروپا چون ارزش هاى اخلاقى را ناديده گرفتند نتوانستند نظم اجتماعى صحيحى در ورابط انسان ها برقرار سازند.

چون به انسان و انتخاب او اصالت دادند و انواع ارزش هاى اخلاقى را ناديده گرفتند.

وقتى گرايش فكرى انسانها اومانيزم (اصالت انسان) و اصالت انتخاب انسان باشد هرچه دلش مى خواهد اصالت داشته باشد، انواع هواپرستى دامنگير انسان شده و انسان را به سوى پوچى و هرج و مرج طلبى پيش مى برد.

پشتوانه نظم اجتماعى و سياسى در جامعه انسان ها، اخلاق و ارزش هاى اخلاقى است.

مگر مى شود بدون درك مسئوليّت ها و تعهّدات اخلاقى به نظم اجتماعى انديشيد.

از ديدگاه قرآن و نهج البلاغه تا فرد و جامعه به ارزش هاى اخلاقى نيانديشند و آن را از نظر كاربردى در زندگى روزانه خود بكار نگيرند از نظم اجتماعى و سياسى نيز خبرى نخواهد بود.

## فصل اول - اخلاق فردى امام على عليه‌السلام

1 - ساده زيستى

2 - ساده پوشى

3 - خود كفائى

4 - عبادت و حالات معنوى

5 - شجاعت و مردانگى

(فصل اول - اخلاق فردى امام على عليه‌السلام)

## 1. ساده زيستى امام عليه‌السلام

1 - ابزار و وسائل ساده زندگى

2 - ازدواج ساده

3 - غذاى ساده

4 - خانه ساده

5 - استفاده از فرش هاى ساده

6 - فراهم كردن لوازم ساده زندگى

7 - سادگى لوازم خانه

8 - ساده زيستى در كمال توانائى

9 - زهد و سادگى در زندگى

10 - پرهيز از زر اندوزى

### 1 - ابزار و وسائل ساده زندگى

فرهنگ ساده زيستى اگر در جوامع بشرى بگونه شايسته اى تحقّق يابد مى توان با بسيارى از مشكلات اقتصادى مقابله كرد و در روزگاران سخت آينده كه انفجار جمعيّت همراه با كمبود مواد غذائى و محدود بودن امكانات زيستى دامنگير انسان هاست چاره اى جز رواج فرهنگ ساده زيستى وجود ندارد.

امام على عليه‌السلام الگوى كامل فرهنگ ساده زيستى بود.

در كمك به همسر، گندم را با آسياب سنگى آرد مى كرد و در كار خانه حضور جدّى داشت.

از لباس هاى معمولى كه عموم مردم مى پوشيدند استفاده مى كرد، روزى به بازار رفت و به لباس فروشان ندا داد كه چه كسى پيراهن 3 درهمى دارد؟

مردى گفت: در مغازه من موجود است، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام آن را خريد و پوشيد.

خانه اى چون خانه ديگران داشت، و اسبى يا الاغى كه همگان در اختيار داشتند بكار مى گرفت و روزى شمشير خود را فروخت تا مشكل اقتصادى خانواده را حل كند.

هارون بن عنتره مى گويد: در شهر خورنق (19) هوا سرد بود، على عليه‌السلام راديدم كه قطيفه اى برخود پيچيده و از سرما رنج مى برد، گفتم از بيت المال سهمى بردار.

امام على عليه‌السلام پاسخ داد:

چيزى از مال شما بر نمى دارم و اين قطيفه را كه مى بينى بر خود پوشانده ام آن را از مدينه همراه آورده ام. (20)

نان خشكيده مى خورد كه دخترش امّ كلثوم وقتى نان جوين خشك را بر سفره پدر ديد اشكش جارى شد.

در اوائل زندگى، شب ها با همسرش برروى پوستينى مى خوابيد كه در روز بر روى آن شتر را علوفه مى داد. (21)

### 2 - ازدواج ساده

الف - مراسم ساده

وقتى على عليه‌السلام ازحضرت زهراء (سلام الله عليها) خواستگارى كرد، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ موافقت نمود، فرمود:

على جان! از درهم ودينار چه دارى؟

پاسخ داد: يك شتر و زره جنگى.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: حيوان سوارى لازم است، زره را بفروش.

زره را به بازار برد و به 40 درهم فروخت و همه را تقديم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كرد.

خطبه عقد در حضور جمعى از ياران پيامبر خوانده شد، رسول خدا مقدارى از قيمت زره را به سلمان داد تا لباس و برخى مايحتاج زندگى امام على عليه‌السلام را تهيّه كند و مقدارى هم به مقداد داد و فرمود:

آن را به خواهر على عليه‌السلام امّ هانى بده تا به عنوان صدقه بر سر عروس بريزد كه با دادن يك غذاى ساده به جمعى از اصحاب، مراسم عروسى پايان گرفت. (22)

ب - تداركات ساده ازدواج

همه قبول دارند كه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بزرگ زنان بهشتى و دختر بزرگترين پيامبر آسمانى است.

همه قبول دارند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام يكى از بزرگترين شخصيّت هاى جهان اسلام است.

امّا ازدواج ساده آن بزرگواران جاى بسى شگفتى است.

كه چگونه ساده و دور از تشريفات انجام گرفت.

على عليه‌السلام با فاطمه (سلام الله عليها) دختر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در ماه صَفَر از سال دوّم هجرى ازوداج كرد و از فاطمه (سلام الله عليها) در ذى الحجّه همان سال داراى فرزند شد.

نقل شده كه:

امام على عليه‌السلام زِرِه خويش را مَهرِ فاطمه (سلام الله عليها) قرارداد، زيرا كه در آن موقع چيزى از سيم و زر نداشت.

و در نقل ديگرى آمده است كه:

على عليه‌السلام با فاطمه (سلام الله عليها) بر مَهرى به مقدار چهارصد و هشتاد دِرهم ازدواج نمود، و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به او امر كرد كه ثُلث آن مبلغ را به خريد عطريّات اختصاص دهد.

و نقل شد كه:

على عليه‌السلام زِرِه خود را به خاطر شيربَها تقديم نمود زيرا كه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ او را به اين امر فرمان داده بود.

سِنِّ حضرت زهراء (سلام الله عليها) در روزِ ازدواجش پانزده سال و پنج ماه و نيم بود و على عليه‌السلام در آن روز بيست و يك سال و پنج ماه داشت. (23)

### 3 - غذاى ساده

داستان احنف بن قيس

احنف بن قيس وقتى به دربار شام رفت و غذاهاى رنگارنگ او را ديد به گريه افتاد.

معاويه گفت: چرا گريه مى كنى؟

پاسخ داد: يك شب هنگام افطار خدمت على عليه‌السلام رفتم به من فرمود:

برخيز با حسن و حسين عليهما‌السلام همسفره باش، و خود به نماز ايستاد، وقتى نماز امام على عليه‌السلام به پايان رسيد ظرف دربسته اى را جلوى امام على عليه‌السلام گذاشتند، به گونه اى در پوش غذا بسته بود كه ديگرى نتواند آنرا باز كند، امام دَر پوش غذا را برداشت و آرد جو را در آورد و تناول كرد.

به حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض كردم: شما اهل سخاوت مى باشيد، پس چرا غذاى خود را پنهان مى كنيد؟

فرمود: اين كار از روى بخل ورزى نيست، مى خواهم فرزندانم از روى دلسوزى چيزى به آن مانند روغنى يا دوغى نيافزايند.

عرض كردم: مگر حرام است؟

فرمود: نه اما رهبرامّت اسلامى بايد در خوراك و لباس مانند فقيرترين افراد جامعه زندگى كند تا الگوى بينوايان باشد، و فقرا بتوانند مشكلات و تهيدستى را تحمّل كنند. (24)

و در نقل ديگرى آمده است:

احنف بن قيس مى گويد:

روزى به دربار معاويه رفتم، وقت نهار آن قدر طعام گرم، سرد، ترش و شيرين پيش من آوردند كه تعجّب كردم.

آنگاه طعام ديگرى آوردند كه آنرا نشناختم.

پرسيدم: اين چه طعامى است؟

معاويه جواب داد:

اين طعام از روده هاى مرغابى تهيّه شده، آنرا با مغز گوسفند آميخته و با روغن پسته سرخ كرده و شكر نِيشكر در آن ريخته اند.

احنف بن قيس مى گويد:

در اينجا بى اختيار گريه ام گرفت و گريستم.

معاويه با شگفتى پرسيد:

علّت گريه ات چيست؟

گفتم: به ياد على بن ابيطالب عليه‌السلام افتادم، روزى در خانه او بودم، وقت طعام رسيد.

فرمود: ميهمان من باش.

آنگاه سفره اى مُهر و مُوم شده آوردند.

گفتم: در اين سفره چيست؟

فرمود: آرد جو، سويق، شعير.

گفتم: آيا مى ترسيد از آن بردارند يا نمى خواهيد كسى از آن بخورد؟

فرمود: نه، هيچ كدام از اينها نيست، بلكه مى ترسم حسن و حسين عليهما‌السلام بر آن روغن حيوانى يا روغن زيتون بريزند.

گفتم: يا اميرالمؤمنين مگر اين كار حرام است؟

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

«لا وَ لكِنْ يَجِبُ عَلى اَئِمَّةِ الْحَقِّ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ لِئَلاَّ يَطْغِى الفَقيرَ فَقْرُهُ»

«نه، بلكه بر امامان حق لازم است در طعام مانند مردمان عاجز و ضعيف باشند تا فقر باعث طغيان فقرا نگردد.»

هر وقت فقر به آنها فشار آورد بگويند: بر ما چه باك، سفره اميرالمؤمنين نيز مانند ماست.

معاويه گفت: اى احنف مردى را ياد كردى كه فضيلت او قابل انكار نيست. (25)

ابورافع مى گويد:

روز عيدى خدمت امام على عليه‌السلام رسيدم، ديدم كه سفره اى گره خورده در پيش روى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام است، وقتى آنرا باز كرد ديدم نان جوين است.

گفتم: چرا گره مى زنى؟

فرمود: براى اينكه بچه ها دوغى يا روغنى بر آن نيافزايند.

امام على عليه‌السلام بيشتر از سبزيجات استفاده مى فرمود.

و اگر غذاى بهترى مى خواست شير شتر ميل مى كرد

گوشت بسيار كم مى خورد و مى فرمود:

شكم ها را مدفن حيوانات نكنيد با اين همه، از همه قدرتمندتر و قوى تر بود. (26)

پاسخ عاصم بن زياد

وقتى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به عاصم بن زياد كه ترك لذّت هاى حلال كرده بود اعتراض كرد و رهنمود داد كه نبايد از حلال الهى و از زندگى لازم و مناسب پرهيز داشت، عاصم بن زياد به صورت اعتراض گفت:

يا اميرالمؤمنين! شما هم كه از لباس هاى بسيار ساده و غذاهاى ساده استفاده مى كنيد و بسيارى از لذّت هاى حلال را ترك كرده ايد!!

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در پاسخ او فرمود:

«قالَ وَيْحَكَ لَسْتُ كَأنْتَ اِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُم بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلايَتَبَيَّغَ بِالْفَقيرِ فَقْرُهُ» (27)

«واى بر تو، من همانند تو نيستم چون رهبر جامعه اسلامى مى باشم همانا خداوند بر امامان عادل واجب كرده است كه چونان ضعيف ترين انسان ها زندگى كنند تا تهي دستى بر محرومان و فقرا فشار نياورد.»

يعنى سادگى در غذا و پوشاك نسبت به مسئوليّت هاى اجتماعى افراد متفاوت است.

اعتراف عمر بن عبدالعزيز

عمر بن عبدالعزيز گفته است:

على بن ابيطالب عليه‌السلام گذشتگان را بى آبرو و بى موقعيّت كرد و باعث زحمت آيندگان گرديد.

يعنى امام على عليه‌السلام چنان در عبوديّت و عدالت و زهد و تقوى بالاتر از همه قرار داشت كه خلفاى گذشته را در نزد مردم بى موقعيّت نمود كه مردم مى گفتند:

عدالت و تقوى يعنى اين.

و خلفاى آينده نيز هرچه خواستند نتوانستند راه او را بروند و به زحمت افتاده و در نزد مردم ارزشى پيدا نكردند.

داستان فالوده

عدى بن ثابت مى گويد:

در هواى گرم تابستان، به وسيله آب خنك و شكر، فالوده اى درست مى كنند كه براى رفع تشنگى خوب است.

روزى مقدارى فالوده نيز براى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آوردند، امام على عليه‌السلام از خوردن آن امتناع ورزيد و فرمود:

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فالوده نخورد، من هم دوست ندارم از آن بخورم. (28)

الف - پيروى از رسول خدا عليه‌السلام در غذا

امام على عليه‌السلام در ساده زيستى ضرب المثل بود، از غذاهاى ساده استفاده مى كرد، غذائى مى خورد كه عموم مردم مى خوردند.

سخت تلاش داشت تا با محرومان و فقراء هم نوا باشد، روزى براى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فالوده آوردند، امام عليه‌السلام فالوده را ميل نفرمود و اظهار داشت:

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فالوده نخورد، من هم از او اطاعت مى كنم و نمى خورم. (29)

زيرا در هواى گرم مدينه يا در كوفه تهيّه فالوده از برف و شكر و ديگر ادويه هاى مورد لزوم، كار هر كسى نبود، و محرومان قدرت آن را نداشتند و چون فالوده غذاى گروه خاصّى از جامعه بود، رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ هم از آن استفاده نمى كرد و اميرالمؤمنين عليه‌السلام هم براى رعايت سادگى در غذا و هم به جهت پيروى از سنّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فالوده نخورد.

ب - همراهى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌

امام على عليه‌السلام تلاش مى كرد تا چونان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ زندگى كند، بخورد و بياشامد و غذائى را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ تناول نكرد، استفاده نمى كرد.

روزى فالوده اى براى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آوردند، فرمود:

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ از فالوده استفاده نكرد، من هم فالوده نمى خورم،

و توضيح داد كه:

«كُلُّ شَيْى ءٍ لَمْ يَأكُلْ مِنْهُ رَسُولُ اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ لا أُحِبُّ اَنْ آكُلَ مِنْهُ»

«هر غذائى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ آن را نخورد، دوست ندارم من از آن استفاده كنم.» (30)

اين الگوى رفتارى درس ساده زيستى به مديران جامعه مى دهد كه تلاش كنند در غذا و لباس و مسكن همانند محرومان جامعه زندگى كنند، گرچه مصداق هاى خارجى مهمّ نيست.

زيرا در آن روزگاران ممكن بود فالوده غذاى سرمايه داران جامعه به حساب مى آمد و امروز به يك غذاى عمومى تبديل شده باشد، همواره بايد پيام الگوها را شناخت و بكار گرفت، گرچه نمونه هاى خارجى ملاك نباشد.

پرهيز از غذاهاى چرب و شيرين

1 - اگر چه امام على عليه‌السلام از غذاهاى حلال استفاده مى فرمود، امّا اغلب غذاهاى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سركه و روغن، و خرما بود. (31)

2 - همه سيره نويسان نقل كرده اند كه:

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در سادگى غذا چونان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عمل مى كرد و سفره او از سفره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رنگين تر نشد.

«وَ كانَ اميرالمؤمنين عليه‌السلام أشبهُ النّاس طُعمةً بِرَسُولِ اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كانَ يأكُلَ الخُبْزَ وَ الخِلَّ و الزّيتَ»

«حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شبيه ترين مردم در غذا به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بود كه أغلب، نان و سركه و روغن تناول مى فرمود.» (32)

استفاده از غذاى ساده با وجود غذاهاى رنگين

امام على عليه‌السلام تهي دست نبود، از دسترنج خود توليد فراوانى داشت وقتى فقراء و يتيمان را دعوت مى كرد، بر سر سفره انواع غذاهاى رنگارنگ مى گذاشت، و همگان را دعوت به تناول غذاها مى كرد، امّا خود بر سر همان سفره، نان خشك مى خورد. (33)

پرهيز از برخى غذاها

روزى براى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام معجونى از آب و عسل آوردند، كه به صورت شربت مى نوشيدند.

امام على عليه‌السلام آن را گرفت و فرمود:

«پاك و پاكيزه است و حرام نيست، امّا من از آن نمى خورم، و نفس خود را به چيزى كه نبايد عادت بدهم آشنا نمى سازم.» (34)

### 4 - پرهيز از سكونت در خانه هاى مجلل

خانه ساده در كوفه

پس از جنگ جمل با مشورت هاى فراوان تصويب شد كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در شهر كوفه مستقر شود، بزرگان كوفه قصر سفيدى در نظر گرفتند كه امام على عليه‌السلام را در آنجا سكونت دهند تا به امور حكومتى بپردازد، وقتى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام متوجّه اين حركت كوفيان شد، فرمود:

من حاضرنيستم تا ديوار خانه ام از ديوار منازل بيچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد. (35)

بنابراين در خانه هاى معمولى كوفه سكونت گزيد و به كشور پهناور اسلامى آن روز كه امروزه حدود پنجاه كشور اسلامى است فرمانروائى مى كرد.

اعتراض به خانه گران قيمت يك فرماندار

امام على عليه‌السلام تا شنيد كه شريح قاضى (يكى از كارگزاران امام) خانه گران قيمتى خريد با او برخورد كرد و نامه تندى به او نوشت و او را از زندگى اشرافى پرهيز داد.

«بَلَغَنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَ مانِينَ دِينَاراً، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَاباً، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُوداً. فقال له شريح: قد كان ذلك يا أمير المؤمنين، قال: فنظر إليه نظر المغضب ثم قال له: يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً، وَيُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً. فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ، أَوْ نَقَدْتَ الَّثمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَاباً عَلَى هذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ.

و النسخة هذه هذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ - يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْآفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي - يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّالِثُ - يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ - يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي، وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هذِهِ الدَّارِ.

اشْتَرَى هذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ، هذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ.

فَمَا أَدْرَكَ هذَا الْمُشْتَرِي فِيَما اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ، فَعَلَى مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ، وَتُبَّعٍ وَحِمْيَرَ.

وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَى وَشَيَّدَ، وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ، إِشْخَاصُهُمْ جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ. شَهِدَ عَلَى ذلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى، وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا.» (36)

برخورد قاطعانه با خيانت كارگزاران‏

به من خبر دادند كه خانه اى به هشتاد دينار خريده اى، و سندى براى آن نوشته اى، و گواهانى آن را امضا كرده اند.

(شريح گفت: آرى اى اميرمؤمنان، (37) امام عليه‌السلام نگاه خشم آلودى به او كرد و فرمود:)

اى شريح! به زودى كسى به سراغت مى آيد كه به نوشته ات نگاه نمى كند، و از گواهانت نمى پرسد، تا تو را از آن خانه بيرون كرده و تنها به قبر بسپارد.

اى شريح! انديشه كن كه آن خانه را با مال ديگران يا با پول حرام نخريده باشى، كه آنگاه خانه دنيا و آخرت را از دست داده اى.

اما اگر هنگام خريد خانه، نزد من آمده بودى، براى تو سندى مى نوشتم كه ديگر براى خريد آن به درهمى يا بيشتر، رغبت نمى كردى و آن سند را چنين مى نوشتم: هشدار از بى اعتبارى دنياى حرام

اين خانه اى است كه بنده اى خوار شده، و مرده اى آماده كوچ كردن، آن را خريده، خانه اى از سراى غرور، كه در محلّه نابودشوندگان، و كوچه هلاك شدگان قرار دارد، اين خانه به چهار جهت منتهى مى گردد.

يك سوى آن به آفت ها و بلاها، سوى دوّم آن به مصيبت ها، و سوى سوم به هوا و هوس هاى سست كننده، و سوى چهارم آن به شيطان گمراه كننده ختم مى شود، و درِ خانه به روى شيطان گشوده است.

اين خانه را فريب خورده آزمند، از كسى كه خود به زودى از جهان رخت برمى بندد، به مبلغى كه او را از عزّت و قناعت خارج و به خوارى و دنياپرستى كشانده، خريدارى نموده است.

هرگونه نقصى در اين معامله باشد، بر عهده پروردگارى است كه اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت فرعون ها چون كسرى و قيصر و تُبّع و حمير را نابود كرده است.

عبرت از گذشتگان

و آنان كه مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان كه قصرها ساختند، و محكم كارى كردند، طلا كارى نمودند، و زينت دادند، فراوان اندوختند، و نگهدارى كردند، و به گمان خود براى فرزندان خود گذاشتند، امّا همگى آنان به پاى حساب رسى الهى، و جايگاه پاداش و كيفر رانده مى شوند، آنگاه كه فرمان داورى و قضاوت نهايى صادر شود، پس تبهكاران زيان خواهند ديد (38)

به اين واقعيّت ها عقل گواهى مى دهد هرگاه كه از اسارت هواى نفس نجات يافته، و از دنياپرستى به سلامت بگذرد. (39)

اعتراض به خانه مجلّل يكى از دوستان

امام على عليه‌السلام يكى از ياران خود علاء بن زياد را كه خانه مجلّلى در بصره داشت، نصيحت كرد و فرمود:

تو در قيامت به چنين خانه اى نيازمندترى.

«مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟

وَبَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.» (40)

روش استفاده از دنيا

با اين خانه وسيع در دنيا چه مى كنى؟ در حالى كه در آخرت به آن نيازمندترى.

آرى اگر بخواهى مى توانى با همين خانه به آخرت برسى! در اين خانه وسيع مهمانان را پذيرايى كنى، به خويشاوندان با نيكوكارى بپيوندى، و حقوقى كه بر گردن تو است به صاحبان حق برسانى، پس آنگاه تو با همين خانه وسيع به آخرت نيز مى توانى پرداخت. (41)

امام على عليه‌السلام و اجاره نشينى

امام على عليه‌السلام وقتى كه مى خواست ازدواج كند، خانه مسكونى نداشت امّا نداشتن خانه مسكونى مانع از تشكيل زندگى نبود.

قبل از ازدواج با فاطمه زهرا (سلام الله عليها) اطاقى از منزل حارثة بن نعمان اجاره كرد و عروسى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در آن صورت گرفت، تا آنكه بعدها در كنار خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ خانه اى براى خود ساخت. (42)

### 5 - استفاده از فرش هاى ساده

سويد بن غفله، مى گويد:

روزى خدمت امام على عليه‌السلام رسيدم، در آن ايّام كه همه مردم با حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بيعت كرده بودند، و امام على عليه‌السلام خليفه مسلمين بود.

ديدم بر روى حصير كوچكى نشسته و چيز ديگرى در آن خانه وجود ندارد.

عرض كردم:

يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيت المال مسلمين در اختيار شماست، فرشى براى اطاق ها تهيّه فرمائيد، مى بينم كه در خانه شما فرشى جز حصير وجود ندارد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اى سويد بن غفله! كسى كه در راه است، در مسافرخانه اى كه زود از آنجا منتقل مى شود، ابزار و وسائل فراوانى براى آنجا تهيّه نمى كند، ما به زودى از اين دنيا مى رويم و به خانه آخرت رهسپار مى گرديم، چرا فرش هاى قيمتى فراهم كنيم. (43)

### 6 - فراهم كردن لوازم زندگى

امام على عليه‌السلام در ساده زيستى يك الگوى كامل بود، كار مى كرد و زندگى را با كار روزانه اداره مى فرمود، مشك آب درماندگان راه را بر دوش مى كشيد.

درخت مى كاشت، با دلوِ آب، باغ ديگران را آبيارى مى كرد و مُزد مى گرفت.

هيزم جمع مى كرد و در بازگشت به منزل پُشته هيزم را بر دوش مى كشيد، تا با آن تنور را براى پختن نان آماده كنند.

در كار خانه كمك مى كرد.

خانه را جاروب مى زد، هر كس به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نزديك مى گشت، مى فهميد كه دور از هرگونه خود بزرگ بينى، چون ديگر اقشار جامعه، بلكه همچون محرومين زندگى مى كند. (44)

### 7 - سادگى در لوازم خانه

عوام بن حوشب، از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند:

وقتى حضرت على عليه‌السلام با ليلى دختر مسعود نهشليّه ازدواج كرد، و عروس با لوازم مخصوص خودش به خانه امام على عليه‌السلام آمد، پرده اى بر در اطاق خود آويخت.

وقتى امام عليه‌السلام وارد خانه شد آن پرده را برداشت و فرمود:

آنچه تا كنون خانواده على داشت و با آن زندگى مى كرد، كافى است. (45)

### 8 - ساده زيستى در كمال توانائى

اصبغ بن نباته مى گويد:

امام على عليه‌السلام خطاب به مردم كوفه فرمود:

من در شهر شما با مختصر توشه و وسائل زندگى وارد شدم، اگر به هنگام خارج شدن از شهر شما بيش از آنچه كه با خود آورده ام ببرم خيانتكار خواهم بود. (46)

در صورتى كه قدرت داشت تا انواع امكانات را براى خود فراهم آورد.

### 9 - زهد و سادگى

داستان سويد بن غفله

سويد بن غفله گفت:

در كوفه به حضور على عليه‌السلام رسيدم، در حالى كه قرص نان جوينى با كاسه اى از شير جلوى ايشان بود.

آن قرص نان خشك را ريز كرد و در شير ريخت.

به كنيز آن حضرت كه نامش فضّه بود.

گفتم: آيا در حقّ اين پيرمرد رحم نمى كنيد، چرا سبوس جو را نمى گيريد؟

آن كنيز گفت:

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام با ما عهد كرده كه سبوس غذاى او را هرگز جدا نكنيم.

امام على عليه‌السلام رو به من كرد و فرمود:

اى پسر غفله! با او چه مى گوئى؟

مطلب را با آن حضرت در ميان گذاشتم و اضافه كردم:

يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام، با خودتان مدارا كنيد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام با من چنين فرمود:

واى بر تو اى سويد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و خاندان او از نان گندم سه روز پياپى سير نشدند تا به لقاءاللَّه پيوستند و هرگز خورشت براى آنها فراهم نشد. (47)

ماجراى پيراهن وصله دار

سفيان ثورى از عمرو بن قيس روايت كرده كه گفت:

جامه وصله دارى در تن على عليه‌السلام ديدند و زبان به ملامت گشودند.

آن حضرت فرمود:

با اين جامه دل خاشع مى گردد و براى مؤمن الگو مى شود. (48)

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشٍ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!» (49)

روش برخورد با دنيا

و درود خدا بر او فرمود: (پيراهن وصله دارى بر اندام امام بود. شخصى پرسيد: چرا پيراهن وصله دار مى پوشى؟)

دل با آن فروتن، و نفس رام مى شود، و مؤمنان از آن سرمشق مى گيرند، دنياى حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جداى از يكديگرند، پس كسى كه دنيا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت كينه ورزد و با آن دشمنى خواهد كرد، و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوى آن دو، هرگاه به يكى نزديك شود از ديگرى دور مى گردد، و آن دو همواره به يكديگر زيان رسانند. (50)

اعتراف غزالى

غزالى مى گويد: على بن ابيطالب عليه‌السلام از مصرف بيت المال خوددارى مى فرمود تا بدانجا كه شمشير خود را مى فروخت و جز يك جامه هنگام شستن در اختيار نداشت. (51)

اين على است با شدّت زهد و بى رغبتى نسبت به دنيا و جلوه هاى مادّى آن و تأسّى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه با خاك نشينان همدم است.

آيا تاريخ، پيشوائى چون على عليه‌السلام سراغ دارد كه اموال از شرق و غرب به سوى او سرازير شود و پايتخت او كوفه بهترين و حاصل خيزترين و غنى ترين نقطه زمين باشد، با اين حال او در ساده ترين سطح زندگى چون بى بضاعت ترين مردم زيست كند، نان جوين پُر سبوس بخورد و جامه ساده بر تن كند و بيت المال را برخود حرام داند و بر جامه خويش وصله زند تا بدانجا كه از وصله دوز آن خجالت كشد. (52)

او بدين سان رساترين شعار زاهدان را تبلور مى بخشد كه فرمود:

«فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ.»

به خدا سوگند از دنياى شما طلائى نيندوختم و از غنائم آن چيزى ذخيره نكردم و براى كهنه جامه خود جايگزينى تهيّه نديدم و از زمين آن يك وجب به تصرّف در نياوردم و توشه ناچيزى از آن برنگرفتم. و همانا دنيا در نظر من از آن گياه تلخ، پست تر و بى اعتبارتر است. (53)

### 10 - پرهيز از زر اندوزى

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در زهد و پارسائى، پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ضرب المثل بود كه عمر بن عبدالعزيز نيز اعتراف كرد و گفت:

«ما عَلِمْنا اَنَّ اَحَداً كَانَ أزْهَدُ فى الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِىِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مِنْ عَلِىّ بنِ ابيطالِبْ»

«ما شخصى را در امّت اسلامى بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نمى شناسيم كه از على عليه‌السلام پارساتر باشد.» (54)

امام على عليه‌السلام در حالى كه كار مى كرد، و سرمايه خوبى بدست مى آورد، و زن و بچّه خود را به خوبى تأمين مى فرمود، امّا از بيت المال مسلمين استفاده نمى كرد، و از اموال عمومى براى خود اندوخته اى نداشت.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روزى بر بالاى منبر خطاب به مردم فرمود:

«مَنْ يَشْتَرى سَيْفى هذا؟»

«چه كسى اين شمشير مرا مى خَرَد؟»

مردم در حالى كه دچار شگفتى بودند به امام على عليه‌السلام نگاه مى كردند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام توضيح داد كه:

«وَ لَوْ اَنَّ لى قُؤتُ لَيْلَةٍ ما بِعْتُهُ!!»

«اگر غذاى يك شب را مى داشتم اين شمشير را نمى فروختم.» (55)

از اين رو صاحب نظران و ياران امام على عليه‌السلام نوشتند:

«وَ عَلِىٌّ عليه‌السلام قُتلَ فى سَبيلِ اللَّهِ وَ ما تَرَكَ اِلاَّ سَبْعَمِأَةَ دِرهَمٍ، فَضْلاً عَنْ عَطائِهِ اَعَدَّها لِخادِمِ.»

«على عليه‌السلام در حالى به شهادت رسيد كه جز هفتصد درهم كه آن را براى بخشيدن به يكى از خادم ها كنار گذاشته بود، باقى نگذاشت.»

## 2 - ساده پوشى امام عليه‌السلام

1 - جايگاه لباس هاى ساده

2 - آثار ساده پوشى

3 - اصلاح لباس با دست خويش

4 - پيراهن محدود

5 - اعتراض به ساده پوشى امام على عليه‌السلام

6 - لباس بافته شده خانواده

7 - پوشش با حوله اى ساده

8 - سادگى در مسكن

9 - سادگى در لباس

### 1 - جايگاه لباس هاى ساده

امام على عليه‌السلام گرچه در اوائل زندگى دچار مشكلات فراوانى بود، امّا در تداوم زندگى با كار و توليد و حفر چاه و كشاورزى، و احداث باغات فراوان در منطقه يَنبُع سرمايه هاى فراوان در اختيار داشت، امّا دست از ساده پوشى برنمى داشت.

لباس هاى پشمى زِبر و خشن مى پوشيد و در لباس همانند توده هاى كم در آمد بود.

امامان عادل هر قدر در ساده پوشى دقّت كنند ارزشمند است، امّا ديگران آزادند و مى توانند براى زن و فرزند خود لباس هاى قيمتى و نرم بخرند، كه ديگر امامان معصوم: نيز چون رهبرى امّت را در دست نداشتند گرچه از انواع لباس ها استفاده مى كردند، امّا در ساده زيستى همواره الگو بودند.

جايگاه ساده پوشى

شخصى به امام صادق عليه‌السلام اعتراض كرد كه؛

شما كه از ساده پوشى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرموديد، خودتان چرا لباس نرم و زيبا داريد؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لباس هاى على عليه‌السلام در فرهنگ آن روز بد منظره نبود و انگشت نما نمى شد، اگر الان بود و همان لباس ها را مى پوشيد، انگشت نما مى شد، گرچه قائم ما وقتى ظهور مى كند همان لباس على عليه‌السلام را پوشيده به روش على عليه‌السلام رفتار مى كند. (56)

علاء بن زياد حارثى از ياران امام عليه‌السلام بود كه در جنگ بصره زخمى شد، امام براى عيادت او به خانه اش رفت، و از ديدن وسعت خانه اش در شگفت شد.

فرمود: اين خانه به اين وسعت را در دنيا براى چه مى خواهى؟ تو كه در آخرت به آن بيشتر نياز دارى؟!

بعد فرمود:

آرى، مى توانى اين خانه را پُلى قرار بدهى براى رسيدن به آخرت، بدينسان كه:

در آن از ميهمانان پذيرائى كنى.

در آن صله ارحام به جاى آورى.

حقوق واجب و مستحب را به وسيله اين خانه وسيع به صاحبانشان برسانى.

در آن صورت با اين خانه به آخرت رسيده اى.

اعتراض به لباس عاصم بن زياد

علاء بن زياد گفت:

يا اميرالمؤمنين از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مى كنم.

فرمود: چه شكايتى؟

عرض كرد: عبائى پوشيده و كار عبادت و رهبانيّت پيشه كرده و دست از كار دنيا كشيده است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

او را پيش من بياوريد.

چون عاصم آمد، حضرت به او فرمود:

«يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَىاللَّهِ مِنْ ذلِكَ!

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!

قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.»

«اى دشمنك جان خويش، شيطان سرگردانت كرده، آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمى كنى؟ تو مى پندارى كه خداوند نعمت هاى پاكيزه اش را حلال كرده امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده كنى؟ تو در برابر خدا كوچك تر از آنى كه اينگونه با تو رفتار كند.»

«عاصم گفت، اى اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاى ناگوار بسر مى برى؟»

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: «واى بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و ندارى، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.» (57)

عاصم گفت:

يا اميرالمؤمنين خودت نيز مانند من هستى، با اين لباس خشن كه مى پوشى و با اين طعام خشك و بى خورش كه مى خورى.

امام على عليه‌السلام فرمود:

قالَ: «وَيْحَكَ لَسْتُ كَاَنْتَ، اِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُم بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقيرِ فَقْرُهُ.» (58)

واى بر تو من مانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان عادل واجب كرده كه خود را با مردم در زندگى برابر كنند تا فقرا را فقرشان به طغيان وادار نكند.

### 2 - آثار ساده پوشى

شخصى در كوفه خدمت امام على عليه‌السلام رسيد، ديد كه لباس هاى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام كم قيمت و ساده و وصله داراست، با شگفتى به امام على عليه‌السلام نگريست و گفت:

چرا لباس شما وصله دارد؟

امام على عليه‌السلام در جواب فرمود:

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْب، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْس وَيَقْتَدى بِهِ الْمُؤْمِنُونَ؛ لباس وصله دار دل را خاشع، و نفس اماره را خوار مى كند، و الگوى مؤمنان مى شود.» (59)

### 3 - اصلاح لباس بادست خويش

لباس هائى كه امام على عليه‌السلام براى خود مى خريد و مى پوشيد، اگر آستين، يا دامن آن بلند بود، به خيّاطى نمى داد، بلكه خود آن را كوتاه و اصلاح مى كرد و سپس مى پوشيد. (60)

يعنى بيشتر به ساده پوشى و خود كفائى در امور زندگى مى انديشيد.

### 4 - پيراهن محدود

ابى اسحاق سبيعى مى گويد:

من در كودكى با پدرم به نماز جمعه رفتم، على عليه‌السلام را ديدم كه خطبه جمعه مى خواند، امّا هر چند گاه پيراهن خود را با دست تكان مى داد، از پدرم پرسيدم آيا براى گرما چنين مى كند كه بخود باد بزند؟

پدرم گفت:

نه بلكه يك پيراهن دارد و آن را شسته و چون هنوز خشك نشده است آن را به حركت در مى آورد كه زودتر خشك شود. (61)

### 5 - اعتراض به ساده پوشى امام على عليه‌السلام

زيد بن وهب مى گويد:

پس از جنگ جمل گروهى از مردم بصره كه در ميان آنها مردى از سركردگان خوارج به نام جعدة بن نعجه بود خدمت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيدند.

وقتى لباس ساده امام على عليه‌السلام را ديدند، جعده از روى تمسخر گفت:

چه چيز باعث شد كه از پوشيدن لباس خوب خوددارى مى كنى؟

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پاسخ داد:

اين لباس ساده مرا از غرورزدگى دور مى كند، و ساده پوشى بهترين روش است.

جعده به امام على عليه‌السلام گفت:

از خدا بترس تو روزى خواهى مُرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

به خدا سوگند با ضربتى كه برسرم فرود مى آيد به شهادت خواهم رسيد، و اين عهدى الهى است كه واقع خواهد شد، امّا سياه روى كسى است كه به مردم تهمت و افترا مى زند. (62)

### 6 - استفاده از لباس بافته شده خانواده

امام على عليه‌السلام به كار وتوليد وخود كفائى اهميّت فراوانى مى داد، و نيازهاى خود را با دست تواناى خود برطرف مى كرد، و فرزندان و همسران خود را نيز به كار وتوليد و سازندگى تشويق مى فرمود كه لباس هاى مورد احتياج را با دست مى بافتند، و نخ آن را از پَشم ريسى فراهم مى كردند.

ابو مخنف، لوط بن يحيى نقل مى كند كه:

پس از جنگ جمل حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سخنرانى هائى براى هدايت مردم داشت و در يكى از آنها فرمود:

«ما تَنْقَمُون عَلَىَّ يا أَهْلَ الْبَصْرَة وَاللّهِ إِنَّهُما لِمَنْ غَزْلِ اَهلى»

مردم بصره! چرا بر من ايراد مى گيريد؟

سوگند به خدا اين دو لباس مرا كه مى بينيد از بافته هاى اهل خانه ام مى باشد.

سپس به كيسه اى كه همراه داشت و در آن مختصر نان خشك بود اشاره كرد و فرمود:

«وَاللَّهِ مَا هِىَ اِلاَّ مِنْ غَلَّتى بِالْمَدينَةِ»

سوگند به خدا اين نيست جز همان خوراك مختصرى كه از مدينه همراه خود آورده ام.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

«فَاِنْ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُم بِأَكْثَرِ مِمَّا تَروْن، فَأنَا عِنْدَ اللّه مِنَ الْخائِنِين»

پس اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم، و زياده از آنچه كه ديديد برداشته باشم پس در نزد خدا از خيانتكاران مى باشم. (63)

در روايات نقل شد كه همين سخنرانى را امام على عليه‌السلام براى مردم كوفه نيز ايراد كرده و مطالب فوق را تذكر داد. (64)

### 7- پوشش با حوله اى ساده

هارون بن عنتره مى گويد:

در قصر خورنق (65)، خدمت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيدم، فصل زمستان بود، ديدم امام على عليه‌السلام حوله اى برخود پيچيده و در آن سرما مى لرزد و در زحمت است.

گفتم:

يا اميرالمؤمنين! از اموال فراوان بيت المال لباسى براى خود تهيّه فرما، چرا با خود اينگونه رفتار مى كنى؟

پاسخ داد:

«وَ اللَّهِ ما اَزْرَؤُكُمْ شَيْئاً وَ ما هِىَ اِلاَّ قَطيفَتى اَلَّتى اَخْرَجْتُها مِنَ الْمَدينَةِ»

«به خدا قسم بر شما خشم نگرفته ام و ناراحت نيستم، اين حوله همان است كه از مدينه همراه خود آورده ام.» (66)

### 8 - سادگى در لباس

الف - عبدالرّزاق از ثورى و او از ابوحيّان نقل مى كند:

على بن ابيطالب عليه‌السلام را بر منبر ديدم كه مى گفت:

چه كسى از من اين شمشير را مى خرد؟ اگر بهاى لباسى را داشتم آن را نمى فروختم.

مردى به سوى او برخاست و گفت: من بهاى لباسى را به تو قرض مى دهم. (67)

ب - كيع از على بن صالح و او از عطا روايت كرد كه او گفت: (68)

«بر تن على عليه‌السلام پيراهنى از كرباس نشسته بود.»

## 3 - خودكفائى

1 - خودكفائى در امور زندگى

2 - فروش وسائل زندگى

3 - استفاده از دسترنج خويش

4 - انجام كارهاى ضرورى

### 1- خودكفائى در امور زندگى

بسيارى سعى دارند تابه اين و آن امر و نهى كنند؛

فرمان بدهند؛

كارهاى خود را به ديگران بسپارند، ديگران را در استخدام خود درآورند، يا از روى جهالت و نادانى يا بر اساس غرور وخودبزرگ بينى يا از روى خودخواهى به تحقير ديگران، به امر و نهى اين و آن مى پردازند؛

و همواره يك موجود تنبل و مصرف كننده و بى تحرّك باقى مى مانند كه امام على عليه‌السلام بااين روحيّه نادرست مقابله مى فرمود و تلاش داشت تا كارهاى خود را شخصاً انجام دهد.

دركارخانه به همسرش كمك مى كرد؛

گندم آرد مى كرد؛

عدس پاك مى كرد؛

نعلين را با دست خود وصله مى زد؛ (69)

براى خريد پيراهن، خود به بازار مى رفت؛

براى اداره زندگى كار مى كرد؛

آبيارى نخلستان ديگران رابه عهده مى گرفت تا پولى به دست آورد؛

و مشكلات زندگى را با دست خود برطرف مى كرد.

### 2- فروش وسائل زندگى

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام هرگاه احتياج پيدا مى كرد سعى داشت تا از بيت المال استفاده نكند و با فروش وسائل زندگى، مشكلات اقتصادى خانواده را برطرف مى فرمود.

روزى شمشير خود را به بازار آورد تا بفروشد و از آن لباس تهيّه كند، و فرمود:

چه كسى اين شمشير را از من مى خرد؟ به خدا سوگند با اين شمشير چقدر غبار اندوه از چهره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ زدودم، و اگر احتياج به لباس نداشتم آن را نمى فروختم.

شخصى نزد امام على عليه‌السلام آمد و گفت:

من اين لباس را نسيه به شما مى فروشم. (70)

در حالى كه جهان اسلام و همه سرمايه هاى كشور اسلامى در اختيار آن حضرت بود.

### 3- استفاده از دسترنج خويش

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

جَدِّ ما اميرالمؤمنين عليه‌السلام هميشه با دسترنج خود زندگى مى كرد، در باغات اطراف مدينه كار مى كرد، وقتى گندم يا جو آرد مى شد، آرد آن را اَلَك نكرده در كيسه اى مى گذاشت و به هنگام غذا تناول مى فرمود، و آن را چند گِرِه مى زد كه چيزى به آن اضافه نكنند.

راستى چه كسى زاهدتر و پارساتر از على عليه‌السلام يافت مى شود؟ كه انواع سرمايه هاى بيت المال كشور پهناور اسلامى در اختيار او بود (كه اكنون به 50 كشور تبديل شده است) با اينكه از باغات خودش انواع خرماها را در اختيار داشت، و به مستمندان مى بخشيد امّا خود با مقدارى آرد و آب افطار مى كرد. (71)

### 4- انجام كارهاى ضرورى

در كتاب ابانه عكبرى و فضائل احمد (از كتاب هاى معروف اهل سنت) آمده است كه:

على عليه‌السلام مقدارى خرما براى خانواده خود خريد و آن را در دامن خود ريخته مى برد، مردم بشتاب آمدند كه آن را از حضرت گرفته و ببرند، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

«رَبُّ الْعَيالِ اَحَقُّ بِحَمْلِهِ؛ سرپرست خانواده شايسته تر است كه آن را بردوش كشد.»

و در روايت ديگرى است كه:

به دنبال آن اين شعر را مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا يَنْقُصُ الْكامِلُ مِنْ كَمالِهِ |  | ماجَرَّ مِنْ نَفْعٍ اِلى عَيالِه (72) |

انسان كامل از ارزش ها سقوط نمى كند، اگر براى اداره زندگى خانواده اش كار و تلاش كند.

و از زيد بن على نقل شده كه گفته است:

آن حضرت در پنج مورد با پاى پياده راه مى رفت و نعلينش را به دست چپ خود مى گرفت.

در عيد فطر و عيد اضحى قربان و روز جمعه و هنگام عيادت بيمار و تشييع جنازه و مى فرمود:

اينها جايگاه خدا است، و من دوست دارم پاهايم برهنه باشد.

## 4 - عبادت و حالات معنوى امام عليه‌السلام

### 1 - مدهوش در عبادت

ابودرداء به نقل از عروة بن زبير در مسجد مدينه خطاب به مردم گفت:

آيا مى دانيد پارساترين مردم كيست؟

گفتند: شما بگوئيد.

پاسخ داد: اميرالمؤمنين على عليه‌السلام.

و آنگاه خاطره اى نقل كرد كه:

ما و تعدادى از كارگران با على عليه‌السلام در يكى از باغات مدينه كار مى كرديم، به هنگام عبادت، على عليه‌السلام را ديدم كه از ما فاصله گرفت و در لابلاى درختان ناپديد شد، با خود گفتم شايد به منزل رفته است، چيزى نگذشت كه صداى حزن آور على عليه‌السلام را در عبادت شنيدم كه با خدا راز و نياز مى كند.

آرام آرام خود را به على عليه‌السلام رساندم، ديدم در گوشه اى بى حركت افتاده است.

با خود گفتم: شايد از خستگى كار و شب زنده دارى به خواب رفته است، كمى صبر كردم خواستم او را بيدار كنم، هرچه تكانش دادم بيدار نشد، خواستم او را بنشانم نتوانستم، با گريه گفتم: «اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَيهِ راجِعُونَ»

فوراً به منزل فاطمه (سلام الله عليها) رفتم و گريان و شتابزده خبر را گفتم كه حضرت زهراء (سلام الله عليها) فرمود:

ابودرداء به خدا على عليه‌السلام مانند هميشه در عبادت از خوف خدا مدهوش شده است.

آب بردم، به سر و صورت امام على عليه‌السلام پاشيدم، به هوش آمد، وقتى مرا گريان ديد، فرمود: پس در قيامت كه مرا براى حساب فرا مى خوانند چگونه خواهى ديد.

ابودرداء مى گويد: به خدا سوگند كه اين حالت را در هيچ كدام از ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نديدم. (73)

### 2 - عبادت در كودكى

همه مردم مى ديدند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، خديجه (سلام الله عليها) و كودكى بنام على عليه‌السلام وارد مسجدالحرام مى شوند و نماز مى گزارند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

«وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ قبْلَ النَّاسِ بِسَبْعَ سِنينْ وَ أنَا أوَّلُ مَنْ صَلّى مَعَهُ»

«و همانا من با پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پيش از همه انسان ها نمازخواندم، در حالى كه من هفت ساله بودم، من اوّل كسى هستم كه باپيامبر نمازگزاردم.» (74)

و رسول گرامى اسلام هم فرمود:

«يَا عَلى أنْتَ أوَّلُ هذِهِ الْاُمَّةِ اِيْمانَاً بِاللَّهِ و رَسُولِهِ»

«اى على! تو اوّل فرد از اين امّت اسلامى هستى، كه به خدا و پيامبرش ايمان آوردى.» (75)

## 5 - شجاعت و مردانگى

1 - شجاعت و چالاكى در كودكى

2 - شجاعت بى همانند امام على عليه‌السلام

3 - زخم هاى على عليه‌السلام در پيكار

4- شجاعت و خط شكنى

5 - شجاعت و جنگاورى

6 - جلوه هاى شجاعت امام على عليه‌السلام

### 1- شجاعت و چالاكى در كودكى

على عليه‌السلام را در كودكى با فقر مالى كه بر خانواده ابي طالب حاكم شد.

پيامبر او را به خانه خود برد و در دامن خود بزرگ كرد.

نوشته اند:

در كودكى با هر يك از همسالان خود كه كشتى مى گرفت آنها را بر زمين مى كوبيد؛ پياده چنان سريع مى دويد كه درحال دويدن به اسبان تندرو مى رسيد و بر آنها سوار مى شد. (76)

و خود در نهج البلاغه فرمود:

«أَنَا وَضَعْتُ فِى الصِّغَرِ بِكَلاكِلِ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَواجِمَ قُرُونِ رَبيعَةٍ وَ مُضَرَ»

من در كودكى، بزرگان و شجاعان عرب را به خاك افكندم و شاخه هاى بلند درخت قبيله ربيعه و مضر را دَر هم شكستم. (77)

### 2 - شجاعت بى همانند امام على عليه‌السلام

شجاعت و قدرت بازو و قوام وقدرت روحى امام على عليه‌السلام را با هيچ كس، و با هيچ قدرتى نمى توان مقايسه كرد.

- كسى كه در كودكى و نوجوانى سر سركشان و دلاوران را به خاك ماليد.

- كسى كه سنگ بزرگى را كه همه سپاهيان از كندن آن عاجز بودند، از جاى كَند تا آب روان را همه بنوشند.

- كسى كه تمام زخم هاى دشمن را روبرو تحمّل كرده، و هرگز پُشت به دشمن نكرده است.

- كسى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به او فرمود:

اگر مردم شرق و غرب در برابر على عليه‌السلام بايستند، بر همه آنها غلبه مى كند. (78)

و خود فرمود: «وَاللّهِ لَو تَظاهَرتِ الْعَرَب عَلى قِتالى لَمّا وَلَّيْتُ عَنْها»

«سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روى من قرار گيرند، از مقابلشان فرار نمى كنم.» (79)

و درب بزرگ ورودى خيبر كه ده ها نفر آن را باز و بسته مى كردند با دست يداللّهى خود از جاى كند و برروى خندقى قرار داد كه سر بازان اسلام از آن عبوركنند و خود فرمود:

«ما قَلَعْتُ بابَ خَيْبَرَ وَ دَكْدَكْتُ حِصْنَ يَهُودٍ بِقُوّةٍ جِسْمانِيَّةٍ بَلْ بِقُوّةٍ اءلهِيَّة»

«من در بزرگ خيبر و حصار يهود را با دست مادّى از جاى نكندم و درهم نكوبيدم، بلكه با قدرت الهى موفّق گرديدم.» (80)

و باز نسبت به شجاعت و قوّت قلب خود فرمود:

«اِنّى وَاللّهِ لَو لَقيتُهُمْ واحِداً وهم طِلاعُ الْاَرْضِ كُلِّها ما بالَيْتُ وَ لا اِسْتَوْحَشْتُ»

«سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالى ملاقات كنم كه تمام روى زمين را پُركرده باشند باكى نداشته، وحشتى نخواهم كرد.» (81)

آيا ويژگى هاى ياد شده را در انسان دلاور ديگرى مى توان سراغ گرفت؟

آيا اگر همه جهان و همه قدرت ها هماهنگ شوند، مى توانند چنان مبارز بى همانندى را پديد آورند؟

در كدام عصر و زمانى، دلاورى يافت مى شود كه شكست ناپذير باشد؟

و در هيچ شرائطى فرار نكند، و هرگز نترسد؟

### 3 - زخم هاى على عليه‌السلام در پيكار

كسى كه خط شكن جبهه هاست، و خود را در تمام جنگ ها در قلب سپاه دشمن فرو مى بُرد، و از فراوانى دشمن باكى نداشت، و سَرِ سركشان و شجاعان عرب را بر خاك ماليد، طبيعى است كه بايد زخم هاى فراوانى برتن داشته باشد.

دو نكته نسبت به جراحات بدن حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام وجود داشت:

الف - همه زخم ها در قسمت جلوى بدن او وجود داشت.

ب - زخم ها فراوان و عميق بود. كه تا هزار زخم را توانستند بشمرند؛ چون امام على عليه‌السلام به دشمن پُشت نمى كرد، و همواره در حالت پيشروى و خط شكنى و دفاع بود.

نوشتند:

زِرِه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام تنها قسمت جلوى بدن را مى پوشاند، زيرا نيازى نداشت تا پُشت سر را حفظ كند.

و عميق بودن و فراوانى زخم ها در طول 94 جنگ و يورش و تهاجم بيگانگان در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و سه جنگ مهم در دوران 5 ساله حكومت، حقيقت ديگرى از ايثارگرى هاى امام على عليه‌السلام را به اثبات مى رساند.

وقتى در روز بيست ويكم ماه رمضان سال چهلم هجرى بدن حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را غسل مى دادند و زخم هاى فراوان بدن آنحضرت را شمردند، ديدند كه آثار حدود هزار زخم بر پيكر آن حضرت باقيمانده است كه تنها هشتاد موردش مربوط به جنگ اُحُد بود آن هنگام كه همه فرار كرده و تنها امام على عليه‌السلام و ابودجّانه باقى مانده و از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ دفاع مى كردند. (82)

و زخم هاى پيكر حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پس از جنگ اُحُد چنان عميق بود كه جرّاحان و پرستاران از دوختن زخم ها در مانده شدند، زخم اوّل را مى دوختند و به هنگام دوختن زخم دوّم، زخم دوخته پاره مى شد، كه حضرت زهرا عليه‌السلام با مشاهده آن فراوان گريست.

### 4- شجاعت و خط شكنى

امام على عليه‌السلام پس از اتمام حجّت با شورشيان بصره، و بردبارى در آغاز نبرد، وقتى آنها جنگ را آغاز كردند، زره پوشيد وپيشاپيش سپاه، خود را به قلب سپاه دشمن زد، و حملات شديدى كرد كه دشمن چون روباه درمقابلش مى گريخت.

در حمله اوّل جناح راست لشگر دشمن را در هم ريخت، و در حمله دوّم جناح چپ لشگر بصره را دچار پراكندگى كرد.

و چند بار شمشير حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خم شد كه به خيمه برگشت تا آن را اصلاح كند، اصحاب و فرزندان و مالك اشتر به امام على عليه‌السلام مى گفتند: حملات را به ما واگذار.

ولى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پاسخ نمى داد و دوباره حمله مى كرد، و صف ها را درهم مى شكست.

وقتى اصحاب اصرار كردند كه:

«إِنْ تُصَبْ يَذْهَبُ الدِّين؛ اگر به شما آسيبى برسد دين در خطر است»

در پاسخ فرمود: «وَاللّه ما اُريدُ بِما تَرَوْنَ اِلاَّ وَجْهَ اللَّهِ وَالدَّارَ الاخِرَة»

«به خدا سوگند آنچه مى بينيد بخاطر خدا و آخرت است» (83)

### 5 - شجاعت و جنگاورى

راويان حديث اتّفاق نظر دارند كه:

على عليه‌السلام به سوى هر دو قبله نماز گزارد و مهاجرت نمود و در جنگ بدر و حديبيّه و ديگر جنگ ها شركت داشت.

او در جنگ بدر و احد و خندق و خيبر از امتحان الهى به خوبى بيرون آمد و همه آنها را در بى نيازى از غير خدا بدست آورد و در منزلت كريم و والايى قرار گرفت.

پرچم سپاه اسلام در موارد بسيارى همچون روز بدر در دست على عليه‌السلام قرار داشت.

و چون مصعَب بن عمير (84) در روز اُحُد كه پرچم پيامبر را به دست خويش داشت كشته شد، رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ آن را به دست على عليه‌السلام داد.

على عليه‌السلام شاهد جنگ بدر بود و در آن نقش تعيين كننده داشت، در حالى كه بيست و پنج ساله بود.

ابن سَرّاج در تاريخ خويش از قول ابن عبّاس گفته است: رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پرچم را در روز بدر به دست على عليه‌السلام سپرد، در حالى كه على عليه‌السلام بيست ساله بود. (85)

## 6- جلوه هاى شجاعت امام على عليه‌السلام

### الف - پرچمدارى بى همانند

در تمام جنگ ها پرچم نشانه استقلال و پيشروى و صلابت لشگر بود و اگر سقوط مى كرد نشان شكست و نابودى به حساب مى آمد.

از اين رو پرچم را هميشه به دست افرادى دلير و توانا مى سپردند، استقامت و پايدارى پرچمدار و اهتزاز پرچم در رزمگاه، موجب دلگرمى جنگجويان بود، و بر عكس، كشته شدن پرچمدار و سرنگونى پرچم مايه تزلزل روحى آنان مى گرديد، به همين جهت پيش از آغاز جنگ به منظور جلوگيرى از شكست روحى سربازان، چند نفر از شجاعترين رزمندگان به عنوان پرچمدار تعيين مى گرديد.

در جنگ اُحُد نيز قريش به همين ترتيب عمل كردند، و پرچمدارانى از قبيله بنى عبدالدّار كه به شجاعت معروف بودند، انتخاب كردند ولى پس از آغاز جنگ پرچمداران آنان يكى پس از ديگرى به دست تواناى على عليه‌السلامكشته شدند و سرنگونى پى در پى پرچم باعث ضعف و تزلزل روحى سپاه قريش گرديد و افرادشان پا به فرار گذاشتند.

از امام صادق عليه‌السلامنقل شده است كه فرمود:

پرچمداران سپاه شرك در جنگ اُحُد نُه نفر بودند كه همه آنها به دست على عليه‌السلام به هلاكت رسيدند. (86)

ابن اثير نيز مى نويسد:

كسى كه پرچمداران قريش را شكست داد، على عليه‌السلام بود. (87)

به نقل مرحوم شيخ صدوق، على عليه‌السلام در استدلال هاى خود در شوراى شش نفره كه پس از مرگ خليفه دوّم، جهت تعيين خليفه تشكيل گرديد، روى اين موضوع تكيه نموده و فرمود:

شما را به خدا سوگند مى دهم آيا در ميان شما كسى جز من هست كه نُه نفر از پرچمداران بنى عبدالدّار را (در جنگ احد) كشته باشد؟

پاسخ دادند: نه.

سپس حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

پس از كشته شدن اين نُه نفر بود كه غلام آنان بنام صوأب كه هيكلى بس درشت داشت، به ميدان آمد و در حالى كه دهانش كف كرده بود و چشمانش سرخ گشته بود، مى گفت: به انتقام اربابانم جز محمّد را نمى كشم.

شما با ديدن او جا خورده، خود را كنار كشيديد ولى من به جنگ او رفتم و ضربت متقابل بين من و او ردّ و بدل شد و من آنچنان ضربتى به او وارد كردم كه از كمر دو نيم شد.

اعضاء شوراء همگى سخنان على عليه‌السلام را تصديق كردند. (88)

### ب - تنها مدافع خستگى ناپذير

چون در مرحله اوّل نبرد، سپاه قريش فرار كردند، و افراد تحت فرماندهى عبداللَّه بن جبير به منظور جمع آورى غنايم، جنگى منطقه استقرار خود را رها كردند، گرچه عبداللَّه فرمان صريح پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به يادشان آورد ولى آنان ترتيب اثر نداده و بيش از 40 نفرشان از تپّه سرازير شده به دنبال جمع آورى غنايم رفتند.

خالد بن وليد با گروهى سواره نظام كه در كمين آنان بود، به آنان حمله كرد و پس از كشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان يورش برد و اين همزمان شد با بلند شدن پرچم آنان توسّط يكى از زنان قريش به نام عمرة بن علقمه، كه جهت تشويق سربازان قريش به ميدان جنگ آمده بودند.

از اين لحظه، وضع جنگ به كلّى عوض شد؛

آرايش جنگى مسلمانان به هم خورد؛

صفوف آنان از هم پاشيد؛

ارتباط فرماندهى با افراد قطع گرديد و مسلمانان شكست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدين اسلام، از جمله حمزة بن عبدالمطلّب و مصعب بن عمير، يكى از پرچمداران ارتش اسلام، به شهادت رسيدند.

از طرف ديگر، چون شايعه كشته شدن پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در ميدان جنگ توسّط دشمن پخش گرديد، روحيه بسيارى از مسلمانان متزلزل شد و در اثر فشار نظامى جديد سپاه شرك، اكثريّت قريب به اتّفاق مسلمانان عقب نشينى كرده و پراكنده شدند، و در ميدان جنگ افرادى انگشت شمار در كنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ماندند و لحظات بحرانى و سرنوشت ساز در تاريخ اسلام فرا رسيد.

اينجا بود كه نقش بزرگ على عليه‌السلام به عنوان تنها مدافع خستگى ناپذير نمايان گرديد، زيرا على عليه‌السلام با شجاعت و رشادتى بى نظير در كنار پيامبر شمشير مى زد و از وجود مقدّس پيشواى عظيم الشّأن اسلام در برابر يورش هاى مكرّر فوج هاى متعدّد مشركان حراست مى كرد.

ابن اثير در تاريخ خود مى نويسد:

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ گروهى از مشركين را مشاهده كرد كه آماده حمله بودند، به على عليه‌السلام دستور داد به آنان حمله كند، على عليه‌السلام به فرمان پيامبر به آنان حمله كرد و با كشتن چندين تن موجبات فرار آنان را فراهم ساخت.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سپس گروه ديگرى را مشاهده كرد و به على عليه‌السلام دستور حمله داد و على عليه‌السلام آنان را كشت و متفرّق ساخت.

در اين هنگام فرشته وحى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

اين نهايت فداكارى است كه على عليه‌السلام از خود نشان مى دهد.

رسول خدا فرمود:

او از من، و من از او هستم، در اين هنگام صدايى از آسمان شنيدند كه مى گفت:

«لا فَتى اِلاَّ عَلِىّ، لا سَيْفَ اِلاَّ ذُو الْفَقار»

جوانمرد شجاعى چون على عليه‌السلامو شمشيرى چون ذوالفقار وجود ندارد.

ابن ابى الحديد نيز مى نويسد:

هنگامى كه غالب ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پا به فرار نهادند، فشار دسته هاى مختلف دشمن به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بالا گرفت.

دسته اى از قبيله بنى كنانه، و گروهى از قبيله بنى عبد مناة، كه در ميان آنان چهار جنگجوى نامور به چشم مى خورد، به سوى پيامبر يورش بردند.

پيامبر به على عليه‌السلام فرمود: حمله اينها را دفع كن.

على عليه‌السلام كه پياده مى جنگيد، به آن گروه كه پنجاه نفر بودند، حمله كرده و آنان را متفرّق ساخت.

آنان چند بار مجدّداً گرد هم جمع شده و حمله كردند، باز هم على عليه‌السلام حمله آنان را دفع كرد.

در اين حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر ديگر كه نامشان در تاريخ مشخّص نشده است به دست على عليه‌السلام كشته شدند.

جبرئيل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ گفت:

راستى كه على عليه‌السلام فداكارى مى كند، فرشتگان از فداكارى او به شگفت آمده اند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

چرا چنين نباشد، او از من و من از او هستم.

جبرئيل گفت: من هم از شما هستم.

آنگاه صدايى از آسمان شنيده شد كه مكرّر مى گفت:

«لا سَيْفَ اِلاَّ ذُوالفَقار وَلافَتى اِلاَّ عَلِىّ»

ولى گوينده ديده نمى شد.

از پيامبر سؤال كردند كه: گوينده كيست؟

فرمود: جبرئيل است. (89)

### ج - درهم شكننده قهرمان قريش

در جنگ احزاب تمام قبائل و گروه هاى مختلف دشمنان اسلام براى كوبيدن اسلامِ جوان متّحد شده بودند.

بعضى از مورّخان نفرات سپاه كفر را در اين جنگ بيش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالى كه تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمى كرد.

سران قريش كه فرماندهى اين سپاه را به عهده داشتند، با توجّه به نفرات و تجهيزات جنگى فراوان خود، نقشه جنگ را چنان طرّاحى كرده بودند كه به خيال خود با اين يورش، مسلمانان را به كلّى نابود سازند و براى هميشه از دست محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و پيروان او آسوده شوند!

زمانى كه گزارش تحرّك قريش به اطّلاع پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رسيد، حضرت، شوراى نظامى تشكيل داد.

در اين شوراء سلمان فارسى پيشنهاد كرد كه در قسمت هاى نفوذ پذير اطراف مدينه خندقى كنده شود كه مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد.

اين پيشنهاد را همه قبول كردند و تصويب شد و ظرف چند روز با همّت و تلاش مسلمانان خندق آماده گرديد.

خندقى كه پهناى آن به قدرى بود كه سواران دشمن نمى توانستند از آن با پرش بگذرند و عمق آن نيز به اندازه اى بود كه اگر كسى وارد آن مى شد به آسانى نمى توانست بيرون بيايد.

سپاه قدرتمند شرك با همكارى يهود از راه رسيد.

آنان تصوّر مى كردند كه مانند گذشته در بيابان هاى اطراف مدينه با مسلمانان روبرو خواهند شد، ولى اين بار اثرى از آنان در بيرون شهر نديده و به پيشروى خود ادامه دادند و به دروازه شهر رسيدند و مشاهده خندقى ژرف و عريض در نقاط نفوذ پذير مدينه، آنان را حيرت زده ساخت.

زيرا استفاده از خندق در جنگ هاى عرب بى سابقه بود، ناگزير از آن سوى خندق شهر را محاصره كردند.

محاصره مدينه مطابق بعضى از روايات حدود يك ماه به طول انجاميد.

سربازان قريش هر وقت به فكر عبور از خندق مى افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداران خندق كه با فاصله هاى كوتاهى در سنگرهاى دفاعى موضع گرفته بودند، روبرو مى شدند و سپاه اسلام هر نوع انديشه تجاوز را با تيراندازى و پرتاب سنگ پاسخ مى گفت.

تيراندازى از هر دو طرف روز و شب ادامه داشت و هيچ يك از طرفين بر ديگرى پيروز نمى شد.

از طرف ديگر، محاصره مدينه توسّط چنين لشگرى انبوه، روحيّه بسيارى از مسلمانان را به شدّت تضعيف كرد، به ويژه آنكه خبر پيمان شكنى قبيله يهود بنى قريظه نيز فاش شد و معلوم گرديد كه اين قبيله به بت پرستان قول داده اند كه به محض عبور آنان از خندق مسلمانان را از اين سوى خندق از پشت جبهه، مورد هجوم قرار دهند.

قرآن مجيد وضع دشوار و بحرانى مسلمانان را در جريان اين محاصره در سوره احزاب به خوبى ترسيم كرده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً) «9» (إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ) «10» (هُنَالِكَ ابْتُلِىَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً) «11» (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) «12» (وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً) «13» (وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً) «14».

8 - به اين منظور كه خدا راستگويان را از صدقشان (در ايمان و عمل صالح) سؤال كند؛ و براى كافران عذابى دردناك آماده ساخته است.

9 - اى كسانى كه ايمان آورده ايد! نعمت خدا را بر خود به ياد آوريد در آن هنگام كه لشكرهايى (عظيم) به سراغ شما آمدند؛ ولى ما باد و طوفان سختى بر آنان فرستاديم و لشكريانى كه آنها را نمى ديديد (و به اين وسيله آنها را درهم شكستيم)؛ و خداوند هميشه به آنچه انجام مى دهيد بينا بوده است.

10 - (به خاطر بياوريد) زمانى را كه آنها از طرف بالا و پايين (شهر) بر شما وارد شدند (و مدينه را محاصره كردند) و زمانى را كه چشم ها از شدت وحشت خيره شده و جان ها به لب رسيده بود، و گمان هاى گوناگون بدى به خدا مى برديد.

11 - آنجا بود كه مؤمنان آزمايش شدند و تكان سختى خوردند!

12 - و (نيز) به خاطر آوريد زمانى را كه منافقان و بيمار دلان مى گفتند: خدا و پيامبرش جز وعده هاى دروغين به ما نداده اند!

13 - و (نيز) به خاطر آوريد زمانى را كه گروهى از آنها گفتند: اى اهل يثرب (اى مردم مدينه)! اينجا جاى توقف شما نيست؛ به خانه هاى خود بازگرديد! و گروهى از آنان از پيامبر اجازه بازگشت مى خواستند و مى گفتند: خانه هاى ما بى حفاظ است!، در حالى كه بى حفاظ نبود؛ آنها فقط مى خواستند (از جنگ) فرار كنند.

14 - آنها چنان بودند كه اگر دشمنان از اطراف مدينه بر آنان وارد مى شدند و پيشنهاد بازگشت به سوى شرك به آنان مى كردند مى پذيرفتند، و جز مدّت كمى (براى انتخاب اين راه) درنگ نمى كردند! (90)

با توجّه به همه مشكلات دفاعى، خندق همچنان مانع عبور سپاه احزاب شده و ادامه اين وضع براى آنان سخت و گران بود.

زيرا هوا رو به سردى مى رفت و آذوقه و علوفه اى كه تدارك ديده بودند تنها براى جنگ كوتاه مدّتى مانند جنگ بَدر و اُحُد بود، با طول كشيدن محاصره، كمبود علوفه و آذوقه به آنان فشار مى آورد و مى رفت كه حماسه و شور جنگ از سرشان بيرون رود و سستى و خستگى در روحيّه آنان تزلزل ايجاد كند.

از اين جهت سران سپاه چاره اى جز اين نديدند كه رزمندگان دلاور و تواناى خود را از خندق عبور دهند و بگونه اى بن بست موجود جنگ را بشكنند.

بنابر اين، پنج نفر از قهرمانان لشگر احزاب، اسب هاى خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز در آورده و از نقطه تنگ و باريكى به جانب ديگر خندق پريدند و براى جنگ تن به تن هماورد خواستند. (91)

يكى از اين جنگاوران، قهرمان نامدار عرب به نام (عمرو بن عبدَوُدّ) بود كه نيرومند ترين و دلاورترين مرد رزمنده عرب به شمار مى رفت.

او را با هزار مرد جنگى برابر مى دانستند، و چون در سرزمينى بنام يَليَل به تنهائى بر يك گروه دشمن پيروز شده بود، فارس يَليَل شهرت داشت.

عمرو در جنگ بدر شركت كرد و زخمى شد. به همين دليل از شركت در جنگ اُحُد باز مانده و اينك در جنگ خندق براى آنكه حضور خود را نشان دهد، خود را نشاندار ساخته بود.

عمرو پس از پرش از خندق، فرياد زد:

«هَلْ مِنْ مُبارز»

و چون كسى از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و عقائد مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت:

شما كه مى گوئيد كشتگان شما در بهشت و مقتولين ما در دوزخ قرار دارند، آيا يكى از شما نيست كه من او را به بهشت بفرستم و يا او مرا به دوزخ روانه كند؟!

سپس اشعارى حماسى خواند و ضمن آن گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَلَقَدْ بَحَحْتُ عَنِ النِّداءِ |  | بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزٍ |

بس كه فرياد كشيدم و در ميان جمعيّت شما مبارز طلبيدم، صدايم گرفت!، آيا هماوردى نيست تا با من نبرد كند؟

نعره هاى پى در پى عمرو، چنان رعب و وحشت در دل هاى مسلمانان افكنده بود كه در جاى خود ميخكوب شده، قدرت حركت و عكس العمل از آنان سلب شده بود. (92)

هر بار كه فرياد عمرو براى مبارزه بلند مى شد، فقط على عليه‌السلام برمى خاست و از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ اجازه مى خواست كه به ميدان برود ولى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ موافقت نمى كرد.

اين كار سه بار تكرار شد.

آخرين بار على عليه‌السلام باز اجازه مبارزه خواست، پيامبر به على عليه‌السلام فرمود: اين عمرو بن عبدَوَدّ است!

على عليه‌السلام فرمود: من هم على هستم! (93)

على عليه‌السلام كه به ميدان جنگ رهسپار شد، در آن حال پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

«بَرَزَ الْاِيمَانَ كُلُّهُ اِلى شِرْكِ كُلِّهِ»

تمام ايمان در برابر تمام شرك قرار گرفته است. (94)

اين بيان به خوبى نشان مى دهد كه پيروزى يكى از دو نفر بر ديگرى، پيروزى ايمان بر كفر يا پيروزى كفر بر ايمان بود، و به تعبير ديگر كارزارى بود سرنوشت ساز كه آينده ايمان و شرك را مشخّص مى كرد.

پيامبر شمشير خود را به على عليه‌السلام داد، عمامه مخصوصى بر سر او بست و در حقّ او چنين دعا كرد:

خداوندا على را از هر بدى حفظ بنما، پروردگارا در روز بدر، عبيدة بن الحارث و در جنگ احد شير خدا حمزه از من گرفته شد، پروردگارا على را از گزند دشمن حفظ بنما.

سپس اين آيه را خواند:

(رَبِّ لا تَذَرْنى فَرْداً وَ أنْتَ خَيْرُ الْوارِثينَ) (95)

بار الها مرا تنها مگذار و تو بهترين وارثى. (96)

على عليه‌السلام براى جبران تأخير با سرعت هرچه زيادتر به راه افتاد و رجزى بر وزن و قافيه رَجَز حريف سرود و فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاتَعْجَلَنَّ فَقَدْ أتاكَ |  | مُجيبٌ صَوْتِكَ غَيْرُ عاجِزٍ |

عجله نكن! پاسخگوى نيرومندى به ميدان تو آمد.

سراسر بدن على عليه‌السلام زير سلاح هاى آهن قرار گرفت و چشمان او از ميان كلاه خود مى درخشيد.

عمرو خواست حريف خود را بشناسد. به على عليه‌السلام گفت:

تو كيستى؟

على عليه‌السلام كه به صراحت لهجه معروف بود، فرمود: على فرزند ابوطالب.

عمرو گفت:

من خون تو را نمى ريزم، زيرا پدر تو از دوستان ديرينه من بود، من در فكر پسر عموى تو هستم كه تو را به چه اطمينان به ميدان من فرستاده است، من مى توانم تو را با نوك نيزه ام بردارم و ميان زمين و آسمان نگاهدارم، در حالى كه نه مرده باشى و نه زنده.

ابن ابى الحديد مى گويد:

استاد تاريخ من (ابوالخير) هر موقع اين بخش از تاريخ را شرح مى داد، چنين مى گفت:

عمرو در حقيقت از نبرد با على عليه‌السلام مى ترسيد، زيرا او در جنگ بَدر و اُحُد حاضر بود و دلاورى هاى على عليه‌السلام را ديده بود.

از اين نظر، مى خواست على عليه‌السلام را از نبرد با خود منصرف سازد.

على عليه‌السلام فرمود:

تو غُصّه مرگ مرا مخور، من در هر دو حالت (كشته شوم و يا بكشم) سعادتمند بوده و جايگاه من بهشت است؛ ولى در همه احوال دوزخ انتظار تو را مى كشد.

عمرو لبخندى زد و گفت:

على! اين تقسيم عادلانه نيست، بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد.

در اين هنگام على عليه‌السلام او را به ياد پيمانى انداخت كه روزى دست در پرده كعبه كرده و با خدا پيمان بسته بود كه:

هر قهرمانى در ميدان نبرد سه پيشنهاد كند، يكى از آنها را بپذيرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از اين رو پيشنهاد كرد كه نخست اسلام را بپذيرد.

عمرو گفت: على! از اين بگذر كه ممكن نيست.

امام على عليه‌السلام فرمود:

دست از نبرد بردار و محمّد را به حال خود واگذار، و از معركه جنگ بيرون رو.

عمرو گفت:

پذيرفتن اين مطلب براى من وسيله سرافكندى است، فردا شعراى عرب، زبان به هجو و بدگوئى من مى گشايند، و تصوّر مى كنند كه من از ترس به چنين كارى دست زدم.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اكنون حريف تو پياده است، تو نيز از اسب پياده شو تا با هم نبرد كنيم. وِى گفت:

على! اين يك پيشنهاد ناچيزى است كه هرگز تصوّر نمى كردم عربى از من چنين درخواستى بنمايد. (97)

سپس نبرد ميان دو قهرمان به شدّت آغاز گرديد و گَرد و غُبار اطراف دو قهرمان را فرا گرفت و تماشا گران از وضع آنان بى خبر بودند.

تنها صداى ضربات شمشير بود كه با برخورد آلات دفاعى از سپر و زِرِه به گوش مى رسيد.

پس از زد و خوردهائى عمرو شمشير خود را متوجّه سَرِ على عليه‌السلام كرد، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام ضربت او را با سپر مخصوص دفع كرد، با اين حال شكافى در سَرِ وِى پديد آورد؛

امّا امام على عليه‌السلام از فرصت استفاده كرد و ضربتى بُرّنده بر پاى حريف وارد ساخت كه هر دو يا يك پاى او را قطع كرد و عمرو قهرمان بزرگ قريش نقش بر زمين گشت.

صداى تكبير از ميان گرد و غبار كه نشانه پيروزى على عليه‌السلام بود بلند شد.

منظره به خاك غلطيدن عمرو آن چنان ترس و رعبى در دل قهرمانانى كه در پشت سر عمرو ايستاده بودند افكند، كه بى اختيار عنان اسب ها را متوجّه خندق كرده و همگى به لشگرگاه خود بازگشتند.

جز نوفل كه اسب وى در وسط خندق سقوط كرد و سخت به زمين خورد و مأموران خندق او را سنگباران نمودند، امّا وى با صداى بلند گفت:

اين طرز كشتن، دور از جوانمردى است، يك نفر فرود آيد با هم نبرد كنيم.

ناگاه على عليه‌السلام با آنكه از زخم سَر درد مى كشيد، وارد خندق گرديد و او را كُشت.

وحشت و بُهت سراسر لشگر شرك را فرا گرفته و بيش از همه ابوسفيان مبهوت شده بود.

او تصوّر مى كرد كه مسلمانان بدن نوفل را براى گرفتن انتقام حمزه، مُثْلِه (98)خواهند كرد.

كسى را فرستاد كه جسد او را به ده هزار دينار بخرد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: نعش را بدهيد كه پول مرده در اسلام حرام است.

ظاهراً على عليه‌السلام قهرمانى را كشته بود، ولى در حقيقت افرادى را كه از شنيدن نعره هاى دلخراش عمرو رعشه بر اندام آنها افتاده بود، زنده كرد و يك ارتش ده هزار نفرى را كه براى پايان دادن حكومت جوان اسلام كمر بسته بودند؛ مرعوب و وحشت زده ساخت.

اگر پيروزى از آنِ عمرو بود، معلوم مى شد كه ارزش اين فداكارى چقدر بوده است؟

وقتى على عليه‌السلام خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رسيد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ارزش ضربت على عليه‌السلام را چنين برآورد كرد:

«ضَرْبَةُ عَلِىٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثّقلين»

ارزش اين فداكارى بالاتر از عبادت تمام جنّ و انس است. (99)

زيرا در سايه شكست بزرگترين قهرمان كفر، عموم مسلمانان عزيز مى شدند و ملّت شرك خوار و ذليل گرديد.

### د - كننده دَرِ خيبر

پس از پيروزى در جنگ احزاب و اثبات خيانت و پيمان شكنى يهوديان، مسلمانان به رهبرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ براى جنگ با يهوديان خيبر آماده شدند و در همان حمله هاى آغازين، برخى از قلعه هاى يهوديان را فتح كردند، در آن روز حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام دچار چشم درد شديد بود.

پس از فتح قلعه هاى كوچك يهوديان خيبر، سپاهيان اسلام به طرف دژهاى وطيح و سلالم يورش آوردند، ولى با مقاومت سرسختانه يهود، در بيرون قلعه روبرو شدند.

از اين رو، سربازان دلير اسلام با جانبازى و فداكارى و دادن تلفات سنگين (كه سيره نويس اسلام ابن هشام آنها را در ستون مخصوص گِرد آورده است) نتوانستند پيروز شوند و بيش از ده روز با جنگاوران يهود، دست و پنجه نرم كرده، و هر روز بدون نتيجه به لشگرگاه باز مى گشتند.

در يكى از روزها، ابى بكر مأمور فتح قلعه ها گرديد و با پرچم سفيد تا كنار دژ آمد.

مسلمانان نيز به فرماندهى او حركت كردند، ولى پس از مدّتى بدون نتيجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر كدام گناه را به گردن يكديگر انداخته و همديگر را به فرار متّهم نمودند.

روز ديگر فرماندهى لشكر به عهده عمر واگذار شد.

او نيز داستان دوست خود را تكرار نمود و بنا به نقل طبرى (100) پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصيف دلاورى و شجاعت فوق العاده رئيسِ دژِ مَرْحَبْ، ياران پيامبر را مرعوب مى ساخت.

اين وضع پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و سرداران اسلام را سخت ناراحت كرده بود.

در اين لحظات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد، و جمله ارزنده زير را فرمود:

«لَاُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدَاً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرّارٍ.» (101)

«اين پرچم را فردا به دست كسى مى دهم كه خدا و پيامبر را دوست دارد و خدا و پيامبر او را دوست مى دارند و خداوند اين دژ را به دست او مى گشايد. او مردى است كه هرگز پشت به دشمن نكرده و از صحنه نبرد فرار نمى كند.»

و به نقل طبرى و حلبى چنين فرمود: «كَرّارٍ غَيْرَ فَرّار»

به سوى دشمن حمله كرده، و هرگز فرار نمى كند. (102)

اين جمله كه حاكى از فضيلت و برترى معنوى و شهامت آن سردارى است كه مقدّر بود فتح و پيروزى به دست او صورت بگيرد؛ شادى زيادى توأم با اضطراب و دلهره در ميان ارتش و سرداران سپاه برانگيخت.

هر فردى آرزو مى كرد (103) كه اين مدال بزرگ نظامى نصيب وِى گردد.

سياهى شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند. همه مى خواستند هرچه زودتر بفهمند كه اين پرچم پرافتخار به دست چه كسى داده خواهد شد. (104)

ناگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: على كجا است؟!

در پاسخ او گفته شد: كه او دچار چشم درد است و در گوشه اى استراحت نموده است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: او را بياوريد.

طبرى مى گويد: على عليه‌السلام را بر شتر سوار نموده و در برابر خيمه پيامبر فرود آوردند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ دستى بر ديدگان او كشيد، و در حقّ او دعا كرد.

اين عمل و آن دعا، مانند دَمِ مسيحائى آنچنان اثر نيك در ديدگان او گذارد كه سردار نامِىِ اسلام تا پايان عمر به چشم درد مبتلا نگرديد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به على عليه‌السلام دستور پيشروى داد.

و ياد آور شد كه قبل از جنگ نمايندگانى را به سوى سران دِژ اعزام دارد و آنها را به آئين اسلام دعوت نمايد.

اگر آن را نپذيرفتند، آنها را به وظايف خويش تحت لواى حكومت اسلام آشنا سازد كه بايد خلع سلاح شوند و با پرداخت جزيه در سايه حكومت اسلام آزادانه زندگى كنند. (105)

و اگر به هيچ كدام گردن ننهادند، با آنان بجنگيد.

و حديث معروف را فرمود:

«لَئِنْ يَهْتَدى اللَّهُ بِكَ رَجُلاً واحِداً خَيْرٌ مِنْ اَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»

هرگاه خداوند يك فرد را به وسيله تو هدايت كند، بهتر از اين است كه شتران سرخ موى مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف كنى. (106)

هنگامى كه اميرمؤمنان عليه‌السلام، از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مأمور شد كه دژهاى وطيح و سلالم را بگشايد، (107) زِرِه محكمى بر تن كرد و شمشير مخصوص خود (ذوالفقار) را حمايل نمود و هَرْوَله كنان و با شهامت خاصّى كه شايسته قهرمانان ويژه ميدان هاى جنگى است به سوى دژ حركت كرد و پرچم اسلام را كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به دست او داده بود، در نزديكى خيبر بر زمين نصب نمود.

در اين لحظه دَرِ خيبر باز گرديد و دلاوران يهود از آن بيرون ريختند.

نخست برادر مَرْحَب به نام حارث جلو آمد، هيبتِ نعره او آنچنان مهيب بود كه سربازانى كه پشت سر على عليه‌السلام بودند، بى اختيار عقب رفتند، ولى على عليه‌السلام مانند كوه پابرجا ماند، نبرد آغاز شد، لحظه اى نگذشت كه جسم مجروح حارث به روى خاك افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگين و متأثّر ساخت.

او براى گرفتن انتقام برادر در حالى كه غرق سلاح بود، و زره يمانى بر تن داشت و كلاهى كه از سنگ مخصوص تراشيده بود بر سر داشت، در حالى كه كلاه خود را روى آن قرار داده بود، جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجز زير را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ إنّى مَرْحَبٌ |  | شاكى السَّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ |
| اِنْ غَلَبَ الدَّهْرُ فَاِنّى اَغْلَبُ |  | وَ الْقَرْنَ عِنْدى بِالدِّماءِ مُخَضَّبُ |

در و ديوار خيبر گواهى مى دهد كه من مرحبم، قهرمانى كارآزموده و مجهّز به سلاح جنگى هستم.

اگر روزگار پيروز است، من نيز پيروزم، قهرمانانى كه در صحنه هاى جنگ با من روبرو مى شوند، با خون رنگين مى گردند.

على عليه‌السلام نيز رجزى در برابر او سرود، و شخصيّت نظامى و نيروى بازوان خود را به رخ دشمن كشيد و چنين فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اَنَا الَّذى سَمَّتْنى اُمّى حَيْدَرَة |  | ضَرْغامَ آجامٌ وَ لَيْثٍ قَسْوَرَةٌ |
| عَبْلَ الذَّراعَيْنِ غَليظُ الْقَصْرَه |  | كَلَيْثِ غاباتِ كَرِيْهُ الْمَنْظَرَةِ |

من همان كسى هستم كه مادرم مرا حيدر (شير) خوانده؛ مرد دلاور و شير بيشه ها هستم.

بازوان قوى و گردن نيرومند دارم و در ميدان نبرد مانندِ شير بيشه ها صاحب منظَرى مهيب هستم.

رَجَزهاى دو قهرمان پايان يافت.

صداى ضربات شمشير و نيزه هاى دو قهرمان اسلام و يهود، وحشت عجيبى در دل ناظران پديد آورد.

ناگهان شمشير برّنده و كوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و كلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نيم ساخت.

اين ضربت آنچنان سهمگين بود كه برخى از دلاوران يهود كه پشت سر مرحب ايستاده بودند، پا به فرار گذارده به پناهگاه خود پناهنده شدند.

و عدّه اى كه فرار نكردند، با على تن به تن جنگيده و كشته شدند.

على يهوديان فرارى را تا درِ حصار تعقيب نمود.

در اين كشمكش، يك نفر از جنگجويان يهود با شمشير بر سپر على عليه‌السلام زد و سپر از دست وى افتاد.

على عليه‌السلام فوراً متوجّه دَرِ دژ گرديد و آن را از جاى خود كَند، و تا پايان كارزار به جاى سِپَر بكار برد.

پس از آنكه آن را به روى زمين افكند، هشت نفر از نيرومندترين سربازان اسلام از آن جمله ابورافع سعى كردند كه آن را از اين رو به آن رو كنند، نتوانستند. (108)

در نتيجه قلعه اى كه مسلمانان ده روز پشت آن معطّل شده بودند، در مدّت كوتاهى گشوده شد.

يعقوبى، در تاريخ خود مى نويسد:

دَرِ حصار از سنگ و طول آن چهار ذرع و پهناى آن دو ذرع بود. (109)

شيخ مفيد در ارشاد به سند خاصّى از اميرمؤمنان، سرگذشت كندن درِ خيبر را چنين نقل مى كند:

من دَرِ خيبر را كنده به جاى سپر به كار بردم و پس از پايان نبرد آن را مانند پل به روى خندقى كه يهوديان كنده بودند قرار دادم. سپس آن را ميان خندق پرتاب كردم.

مردى پرسيد:

آيا سنگينى آن را احساس نمودى؟

پاسخ داد:

به همان اندازه سنگينى كه از سپر خود احساس مى كردم. (110)

نويسندگان تاريخ اسلام مطالب شگفت انگيزى درباره كندن درِ خيبر و خصوصيّات آن و رشادت هاى على عليه‌السلام كه در فتح اين دِژ انجام داده، نوشته اند.

اين حوادث، هرگز با قدرت هاى معمولى بشرى وِفق ندارد.

اميرمؤمنان خود در اين باره توضيح داده و شكّ و ترديد را از بين برده است.

آن حضرت در پاسخ شخصى چنين فرمود:

«ما قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ وَ لكِنْ قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ اِلهِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيَّةٌ.» (111)

من هرگز آن در را با نيروى بشرى از جاى نكندم، بلكه در پرتو نيروى خدا داد و با ايمانى راسخ به روز قيامت اين كار را انجام دادم.

### ه - نابود كننده سران شرك و كفر

در جنگ بدر پس از آنكه سپاه اسلام در برابر سپاه شرك و كفر قرار گرفت، و هر دو سپاه براى نبرد آماده شدند و جنگ تن به تن آغاز شد.

(چون در آن روزگاران قبل از حمله عمومى ابتداء دلاوران معروف با يكديگر مبارزه مى كردند.)

در جنگ بدر نيز ابتداء سه نفر از دلاوران نامى قريش، از صفوف قريش بيرون آمدند و مبارز طلبيدند.

اين سه نفر عبارت بودند از:

عُتبه و برادر او شَيْبَة و فرزند عتبه، وليد (112)

هر سه نفر در حالى كه غرق سلاح بودند، در وسط ميدان غُرِّش كنان اسب دوانيده هماورد طلبيدند.

سه جوان رشيد از جوانان انصار، به نام هاى:

عوف، معوذ، عبداللَّه رواحه، براى نبرد آنان از اردوگاه مسلمانان به سوى ميدان آمدند.

وقتى عُتبه شناخت كه آنان از جوانان مدينه هستند، گفت:

ما با شما كارى نداريم.

سپس يك نفر از آنان داد زد:

محمّد از اقوام ما كه هم شأن ما هستند، به سوى ما بفرست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رو كرد به، عبيده، حمزه و على عليه‌السلام و فرمود: برخيزيد.

سه افسر دلاور سر و صورت خود را پوشانيده، روانه رزمگاه شدند.

هر سه نفر خود را معرّفى كردند.

عتبه هر سه نفر را براى مبارزه پذيرفت و گفت:

همشأن ما شما هستيد.

مورّخان اسلامى مى نويسند:

على عليه‌السلام رزمنده مقابل خود را در همان لحظه نخست به خاك افكندند، سپس به كمك حمزه رفت.

هردو به كمك عبيده شتافتند و طرف نبرد او كه عُتبه جدّ مادرى معاويه بود را كشتند. (113)

كه اميرمؤمنان عليه‌السلام در نامه اى به معاويه مى نويسد:

«وَعِنْدى السَّيْفُ الَّذى اَعْضَضتُهُ بِجَدِّكَ وَ خالِكَ وَ اَخيكَ فى مَقامٍ واحدٍ»

شمشيرى كه من آن را در يك روز بر جدّ تو (عتبه، پدر هِنده، مادر معاويه) و دائى تو (وليد فرزند عتبه ) و برادرت (حنظله) فرود آوردم در نزد من است و هم اكنون نيز به آن نيرو و قدرت مجهّز هستم. (114)

از اين نامه به خوبى استفاده مى شود كه حضرت، در جنگ بدر در كشتن جدِّ كافرِ معاويه (عتبه) همكارى كرده است.

## فصل دوم: اخلاق اجتماعى امام على عليه‌السلام

1 - عدالت اجتماعى

2 - رسيدگى به يتيمان

3 - رسيدگى به جوانان

4 - شرائط مهمانى

5 - سنّت گرائى

6 - خويشتن دارى در مشكلات اجتماعى

7 - راه مبارزه با مفاسد اجتماعى

8 - گذشت و ايثار

9 - احترام به مردم

10 - اخلاق در سفر

11 - روابط صحيح اجتماعى

12 - سياست سكوت و انتظار

## 1 - عدالت اجتماعى

1 - عدالت در رفتار اجتماعى

2 - احترام به شخصيّت انسان ها

3 - اصلاح اجتماعى ( شكست نظام طبقاتى

### 1 - عدالت در رفتار اجتماعى

در روزگار خلافت خليفه دوّم، شخصى ادعائى نسبت به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام داشت و بنا شد در حضور خليفه رسيدگى شود.

مدّعى حاضر شد و خليفه خطاب به امام على عليه‌السلام گفت:

اى اباالحسن در كنار مدّعى قرارگير تا حل دعوا كنم.

كه آثار ناراحتى را در سيماى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نگريست گفت:

اى على! از اينكه تو را در كنار دشمن قرار دادم ناراحتى؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

نه بلكه از آن جهت كه در رفتارت نسبت به ما دو نفر عدالت را رعايت نكردى نگران شدم، زيرا او را با نام صدا كردى و مرا با كنيه و لقب ابوالحسن خواندى (115)، ممكن است طرف دعوا نگران شود.

### 2 - احترام به شخصيت انسان ها

الف - عذر خواستن از پيادگان

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سواره به راهى مى رفت و جمعى از مردم كوفه براى پاس داشتن حرمت امام على عليه‌السلام پياده به دنبالش روان بودند.

امام رو به آنان كرد و پرسيد:

آيا كارى داريد؟

پاسخ دادند: نه، دوست داريم بدنبال شما بيائيم.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

برگرديد، زيرا همراهى پياده با سواره مايه ذلّت و خوارى پيادگان و غرور و تباهى سواره خواهد شد. (116)

امام على عليه‌السلام به بزرگ قبيله شباميان فرمود:

«ارْجَعْ، فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.»

«باز گرد، كه پياده رفتن رييس قبيله اى چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونى مؤمن است.» (117)

ب - نكوهش از آداب جاهلى ذلّت بار

بسيارى از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاريخ مردم را وادار مى كردند كه در برابرشان به خاك بيافتند، كُرنش كنند، خم شوند، و انواع ذلّت پذيرى ها را برخود هموار كنند.

وقتى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام براى رفتن به صفّين به شهر انبار رسيد ديد كه مردم شهر تا امام على عليه‌السلام را ديدند از اسب ها پياده شده، و در پيش روى آن حضرت شروع به دويدن كردند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام علّت را پرسيد.

گفتند: يك رسم محلّى است كه پادشاهان خود را اينگونه احترام مى كرديم.

امام على عليه‌السلام ناراحت شد و فرمود:

«فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُكُمْ!

وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ.

وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!»

«به خدا سوگند! كه اميران شما از اين كار سودى نبردند، و شما در دنيا با آن خود را به زحمت مى افكنيد، و در آخرت دچار رنج و زحمت مى گرديد، و چه زيانبار است رنجى كه عذاب در پى آن باشد، و چه سودمند است آسايشى كه با آن امان از آتش جهنّم باشد.» (118)

### 3- اصلاح اجتماعى (شكست نظام طبقاتى)

بر أساس آيه 13 حجرات:

(يا أيُّهَا النَّاسْ اِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى)

«اى مردم ما شما را از يك مرد و زن آفريديم، پس همه انسان ها، نژادها، قبيله ها با هم برابرند.»

رسول گرامى اسلام عليه‌السلام با همه به گونه اى مساوى برخورد مى كرد.

امّا خليفه اوّل و خليفه دوّم و خليفه سوم به سنّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عمل نكردند، و انواع تبعيضات در تقسيم مديريّت ها، و توزيع بيت المال صورت گرفت كه قابل چشم پوشى نبود.

خليفه اوّل، حتّى بزرگان انصار را در لشگرهاى خود فرماندهى نمى داد و تنها ثابت بن قيس را با اصرار و اجبار به كار گماشت كه انصار اعتراض كردند. (119)

و دوّمى و سوّمى، آنقدر در زنده شدن روح نژاد پرستى، افراط كردند كه همه زبان به اعتراض گشودند.

عرب خود را بر غير عرب برترى مى داد.

بنى اميّه همه مراكز كليدى كشور را در زمان خليفه دوّم و به خصوص در زمان خليفه سوم در دست گرفتند و يك نظام طبقاتى جاهلى به وجود آوردند، كه شباهتى با جامعه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نداشت.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام يكى از اهدافش، شكستن بافت طبقاتى ظالمانه موجود جامعه بود.

موجودى بيت المال را مساوى تقسيم كرد، كه اعتراض امتياز خواهان بلند شد.

به همه 3 درهم داد و براى خودش هم 3 درهم برداشت، و به آزاد كرده خودش قنبر هم 3 درهم داد.

برخلاف شيوه هاى سه خليفه قبلى، بزرگان انصار را ولايت داد، از قريش و بنى هاشم هم استفاده كرد، و حتّى در نشستن و برخاستن نيز چونان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عدالت رفتارى را رعايت كرد.

روزى اشعث بن قيس بر امام على عليه‌السلام وارد شد، ديد كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در ميان عرب و غير عرب از نژادهاى گوناگون نشسته است و جاى خالى براى او نيست، با ناراحتى به امام على عليه‌السلام اعتراض كرد كه:

اى اميرمؤمنان، سرخ پوست ها بين ما و تو فاصله انداختند. (120)

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خشمناك شده، به او فرمود:

چه كسى مرا بر اين آدم هاى چاق و فربه يارى مى دهد؟

و نپذيرفت كه ايرانيان و غير عرب پراكنده شوند، تا اشعث و ديگر بزرگان عرب در كنار امام على عليه‌السلام بنشينند. (121)

و در تقسيم مساوى بيت المال به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اعتراض كردند و گفتند:

آيا اين عدالت است كه بين ما و آنان كه با شمشير ما مسلمان شدند يا بنده آزاد شده ما هستند، يكسان عمل كنيد و به همه 3 درهم بدهيد؟

### 4 - عدالت نسبت به كودك سِقط شده دشمن

در حالِ جنگ

چون لشگر بصره پس از شكست در جنگ جَمَل فرار كردند و به شهر هجوم مى بردند، زنى حامله از فريادها و هياهوى فراريان، به شدّت ترسيد و بچّه او سِقط شد.

پس از مدّتى كوتاه آن زن نيز فوت كرد.

وقتى خبر به امام على عليه‌السلام رسيد، ناراحت شده، چنين قضاوت كرد؛

ديه آن كودك و ديه آن مادر را از بيت المال به خانواده اش بپردازيد. (122)

با اينكه مردم بصره از شورشگرانى بودند كه با امام على عليه‌السلام جنگيدند، چنين قضاوت عادلانه اى عقل ها را به شگفتى وا مى دارد.

## 2 - رسيدگى به يتيمان

1 - خنداندن يتيمان

2 - رسيدگى به محرومان

3 - پرهيز از اخلاق پادشاهان

4 - سركشى از خانواده هاى شهداء

5 - كمك به يتيمان و همسران شهداء

### 1- خنداندن يتيمان

قنبر مى گويد:

روزى امام على عليه‌السلام از حال زار يتيمانى آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم كرده در حالى كه آن را خود به دوش كشيد، مرا اجازه حمل نداد، وقتى به خانه يتيمان رفتيم غذاهاى خوش طعمى درست كرد و به آنان خورانيد تا سير شدند.

سپس بر روى زانوها و دو دست راه مى رفت و بچّه ها را با تقليد از صداى بَع بَع گوسفند مى خنداند، بچّه ها نيز چنان مى كردند و فراوان خنديدند.

سپس از منزل خارج شديم.

گفتم: مولاى من، امروز دو چيز براى من مشكل بود.

اوّل: آنكه غذاى آنها را خود بر دوش مبارك حمل كرديد.

دوم: آنكه با صداى تقليد از گوسفند بچّه ها را مى خندانديد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اوّلى براى رسيدن به پاداش، و دوّمى براى آن بود كه وقتى وارد خانه يتيمان شدم آنها گريه مى كردند، خواستم وقتى خارج مى شوم، آنها هم سير باشند و هم بخندند. (123)

### 2- رسيدگى به محرومان

امام على عليه‌السلام رسيدگى به محرومان را تنها با دستورالعمل و فرمان انجام نمى داد، بلكه شخصاً به رفع مشكلات مردم مى پرداخت.

نان و خرما را درون زنبيل مى گذاشت و با دوش مبارك حمل مى كرد و به فقراء مى رساند

اصحاب و ياران مى گفتند:

«يا اَميرالْمُؤمِنينْ، نَحْنُ نَحْمِلَهُ»

يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام ما اين بار را بر مى داريم.

حضرت پاسخ مى داد كه:

«رَبُّ الْعَيالِ اَحَقُّ بِحَمْلِهِ»

رهبر امّت سزاوارتر است كه بردارد (124)

### 3- پرهيز از اخلاق پادشاهان

امام على عليه‌السلام به تنهائى در بازار قدم مى زد، و مردم را ارشاد مى فرمود.

هرگاه عدّه اى در اطراف آن حضرت يا پشت سر او راه مى رفتند يا جمع مى شدند، مى ايستاد و مى فرمود: كارى داريد؟

مى گفتند: دوست داريم با شما باشيم و با شما راه برويم.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمود: «اِنْصَرِفُوا وَ ارْجِعُوا»

برويد و به راه خود بازگرديد.

«مَفْسَدَةً لِلْقُلُوبْ»

زيرا اينگونه رفتارها قلب ها را فاسد مى كند. (125)

### 4- سركشى از خانواده هاى شهداء و رفع مشكلات آنها

الف - نقل ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب از عبدالواحد بن زيد نقل مى كند كه:

روزى در كنار كعبه به عبادت مشغول بودم، دختر كوچكى را ديدم كه خدا را به حقّ اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سوگند مى دهد، و نام و شخصيّت امام على عليه‌السلام را در قالب الفاظ و عباراتى زيبا بيان مى دارد.

شگفت زده شدم، پيش رفتم و پرسيدم:

اى دختر كوچك، آيا تو خودت على عليه‌السلام را مى شناسى؟

پاسخ داد: آرى

چگونه على را نمى شناسم در حاليكه از آن روز كه پدرم در صفّين به شهادت رسيد و ما يتيم شديم، على عليه‌السلام همواره از ما حال مى پرسيد و مشكلات ما را برطرف مى كرد.

روزى من به بيمارى آبله دچار شدم، و بينائى خود را از دست دادم.

مادر و خانواده مان سخت ناراحت بودند، كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به خانه ما آمد، مادرم مرا نزد امام على عليه‌السلام برد و ماجرا را تعريف كرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آهى كشيد و شعرى خواند و دست مبارك را بر صورت من كشيد. فوراً چشمان من بينا شد و هم اكنون به خوبى اجسام را از فاصله هاى دور مى بينم، آيا مى شود على عليه‌السلام را نشناخت؟! (126)

ب - نقل عبدالواحد

عبدالواحد بن زيد نقل مى كند كه:

به زيارت حج رفتم، در وقت طواف دختر پنج ساله اى ديدم كه پرده كعبه را گرفته، به دخترى مثل خود مى گفت:

قسم به آنكه به وصايت رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ انتخاب شد؛

ميان مردم احكام خدا را يكسان اجرا مى كرد؛

حجّتش بر ولايت آشكار و همسر فاطمه مرضيّه (سلام الله عليها) بود؛

مطلب چنين و چنان نبود.

از اينكه دخترى با آن كمى سنّ، على بن ابي طالب عليه‌السلام را با آن اوصاف تعريف مى كرد در شگفت شدم كه اين سخنان بر اين دهان بزرگ است!!

گفتم: دخترم آن كيست كه اين اوصاف را داراست؟

«قالَتْ ذلِكَ وَاللَّه عَلَمُ الأَْعْلامِ وَ بابُ الأَْحْكامِ وَ قَسيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار وَ رَبَّانِىُّ هذِهِ الأُْمَّةْ وَ رَأسُ الأَْئِمَّةْ، أَخُو النَّبِىَّ وَ وَصِيُّهُ وَ خَليفَتهُ ُفى أُمَّتِه ذلِكَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِين عَلِىُّ بْنُ أَبِى طالِب»

گفت: او واللَّه بزرگ بزرگان، و باب احكام، و قسمت كننده بهشت و دوزخ، تربيت كننده اين امّت، اوّل امامان، برادر و وصىّ و جانشين رسول اللَّه عليه‌السلام در ميان امّت، او مولاى من اميرالمؤمنين على بن ابيطالب است.

با آنكه غرق تعجّب شده بودم، با خود مى گفتم:

اين دختر با اين كمى سن اين معرفت از كجا پيدا كرده است؟

اين مغز كوچك اين همه اوصاف عالى را چگونه ضبط كرده و اين دهان كوچك اين مطالب بزرگ را چطور اداء مى كند؟!

گفتم: دخترم على عليه‌السلام از كجا داراى اين صفات شد كه مى گوئى؟

پاسخ داد: پدرم (عمار بن ياسر) مولا و دوست او بود كه در صفّين شهيد شد، روزى على عليه‌السلام به خانه ما به ديدار مادرم آمد، من و برادرم از آبله نابينا شده بوديم، چون ما دو يتيم را ديد، آه آتشينى كشيد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما اِنْ تأوَّهْتُ مِنْ شَيْى ءٍ رُزِيتُ بِهِ |  | كَما تَأَوَّهْتُ لِلأَْطفالِ فِى الصَّغَرِ |
| قَدِمْتَ ولِدَهُم مَن كانَ يَكْفُلُهُمْ |  | فِى النَّائِباتِ وَ فى الأَْسْفارِ وَ الْحَضَرِ |

در هيچ مصيبتى كه پيش آمده آه و ناله نكرده ام، مانند آنكه براى اطفال خردسال كرده ام.

اطفالى كه پدرشان مرده، چه كسى كفيل و عهده دار آنها مى شود؟

در پيشامدهاى روزگار و در سَفَر و حَضَر

آنگاه ما را پيش خود آورد، دست مبارك خويش را بر چشم من و برادرم ماليد.

سپس دعاهائى كرد، دستش را پايين آورد كه چشمان نابيناى ما بينا شد.

اكنون من شتر را از يك فرسخى مى بينم كه همه اش از بركت او است، (صلوات خدا بر او باد).

كمربند خويش را باز كرده كه دو دينار بقيّه مخارج خود را به او بدهم از اين كار تبسّمى كرد و گفت:

اين پول را قبول نمى كنم، گرچه اميرالمؤمنين عليه‌السلام از دنيا رفته ولى بهترين جانشين را در جاى خود گذاشته است، ما امروز در كفالت حضرت حسن مجتبى عليه‌السلام هستيم، او ما را تأمين مى كند، نيازى نداريم: كه از ديگران كمك قبول كنيم.

سپس آن دختر به من گفت: على عليه‌السلام را دوست مى دارى؟

گفتم: آرى

گفت: بشارت بر تو باد، تو بر دستگيره محكمى چنگ زده اى كه قطع شدن ندارد.

آنگاه از من جدا شد و اين اشعار را زمزمه مى كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما بُثَّ عَلِىٍ فِى ضَمِير فَتىً |  | اِلاَّ لَهُ شَهِدَتْ مَنْ رَبِّهِ النِّعَمُ |
| لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمانُ بِها |  | اِلاَّ لَهُ ثَبَتَتْ مِنْ بَعْدِها قَدَمُ |
| َرَّنى اِنَّنِى مِنْ غَيْرِ شِيعَتِهِ |  | وَ إِنْ لِى ما حَواهُ الْعَرَبُ وَ العَجَمُ (127) |

دوستى على در قلب هيچ جوانمردى گسترش پيدا نكرده، مگر آنكه نعمت هاى خداوندى نصيب او شده است.

دوست على عليه‌السلام، اگر روزگار قدمى از او بلرزاند، قدمى ديگر براى او ثابت مى ماند.

دوست ندارم كه من از پيروان على نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.

### 5 - كمك به يتيمان و همسران شهداء

روزى اميرالمؤمنين ديد زنى مشك آبى به دوش گرفته مى برد، امام على عليه‌السلام مشك آب را از او گرفت و به محلّى كه زن مى خواست آورد، آنگاه از حال زن پرسيد.

زن گفت:

على بن ابيطالب عليه‌السلام شوهر مرا به بعضى از مرزهاى نظامى فرستاد و در آنجا كشته شد، چند طفل يتيم براى من گذاشت و احتياج مرا وادار كرده است تا براى مردم خدمت كنم كه خود و اطفالم را تأمين نمايم.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از آنجا بازگشت.

سپس زنبيلى كه در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن كرد.

بعضى از يارانش گفتند: بگذاريد ما ببريم.

فرمود: كيست كه بار مرا در قيامت بردارد؟

چون به در خانه زن رسيد، زن پرسيد: كيست كه دَر مى زَنَد؟

فرمود: همان بنده خدا هستم كه ديروز مشك آب را براى تو آوردم، در را باز كن براى بچّه هايت طعام آورده ام.

زن گفت:

خدا از تو راضى باشد و ميان من و على بن ابيطالب حكم كند، سپس در را باز كرد.

امام على عليه‌السلام داخل شد، فرمود:

من كسب ثواب را دوست دارم، مى خواهى تو خمير كن و نان بپز و من بچّه ها را آرام كنم و يا من خمير كنم و تو آنها را آرام كنى؟

زن گفت: من به نان پختن آگاهترم و شروع به خمير گرفتن كرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام گوشت را آماده كرد و لقمه لقمه به دهان اطفال گوشت و خرما مى گذاشت و به هر يك مى فرمود:

على را حلال كن، در حقّ تو كوتاهى شده است.

چون خمير آماده شد، زن گفت:

بنده خدا تنور را آتش كن.

امام على عليه‌السلام تنور را آتش كرد.

حرارت شعله به چهره آن حضرت مى رسيد و مى فرمود:

بچش حرارت آتش را، اين سزاى كسى است كه از زنان بيوه و اطفال يتيم بى خبر باشد.

در اين ميان زنى از همسايه داخل خانه شد، كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام را مى شناخت به زن صاحب خانه گفت: واى بر تو اين كيست كه براى تو تنور را آتش مى كند؟

زن جواب داد: مردى است كه به اطفال من رحم كرده است.

زن همسايه گفت: واى بر تو اين اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام است.

آن زن چون حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را شناخت پيش دويد و گفت:

«واحَيائِى مِنْكَ يا أَمِيرَالْمُؤْمنين»

اى اميرمؤمنان از شرمندگى آتش گرفتم، مرا ببخشيد

امام على عليه‌السلام فرمود:

«بَل واحَيائِى مِنْكَ يا اَمَةَ اللَّه فيما قَصُرْتَ فِى حِقِّكَ»

بلكه من از تو شرمنده ام، اى كنيز خدا، در حقّ تو كوتاهى شده است. (128)

## 3 - رسيدگى به جوانان

1 - تهيه پيراهن زيباتر براى جوان

2 - تفريحات سالم

3 - تجمّل و زيبائى

### 1- تهيه پيراهن بهتر براى جوان

روزى امام على عليه‌السلام با يكى از كارگران منزل به نام قنبر به بازار رفته و دو عدد پيراهن، يكى به دو درهم، و ديگرى به سه درهم خريد.

پيراهن نو و بهتر را به قنبر داد كه بپوشد، و خود پيراهن ساده را پوشيد.

قنبر گفت: مولاى من، بهتر است كه پيراهن بهتر را شما بپوشيد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

تو جوانى و بايد لباس خوب بپوشى، و سنّ من بالاست بايد لباس ارزانتر داشته باشم.

من از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ شنيدم كه فرمود:

از طعامى كه مى خوريد به غلامانتان بدهيد، و از لباس هائى كه مى پوشيد به آنها بپوشانيد.

من از خداى خود خجالت مى كشم كه پيراهن نو را خودم، و كهنه را به تو بپوشانم. (129)

2 ـ تفريحات سالم

رجوع شود به : جلد 15 ـ تفريحات سالم

3 ـ تجمّل و زيبائى

رجوع شود به : جلد 15 ـ تفريحات سالم

## 4 - شرائط مهمانى

1 - سه شرط پذيرش ميهمانى

2 - قبول ميهمانى

## 1- سه شرط پذيرش ميهمانى

شخصى امام على عليه‌السلام را به مهمانى دعوت كرد، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

سه شرط دارد اگر قبول مى كنى مى پذيرم، آن شخص گفت شرائط كدامند؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

1 - از بيرون چيزى تهيّه ننمائى، هر چه هست بياورى.

2 - آنچه در منزل دارى از ما دريغ نكنى.

3 - به زن و بچّه هايت سخت نگيرى.

آن شخص گفت: هر سه شرط را قبول دارم.

و امام نيز مهمانى او را پذيرفت. (130)

### 2 - قبول ميهمانى

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام دعوت خويشاوندان، فرزندان، و دختران خود را مى پذيرفت.

در شهر بصره دعوت ميهمانى علاء بن زياد را پذيرفت.

و در شهر مدينه حتّى دعوت ميهانى دوستان غير عرب، از نژادهاى گوناگون، و ايرانيان را رد نمى كرد، روزى پس از قبول مهمانى يك مسلمان ايرانى و صَرف حلواى نوع ايرانى، علّت آن را پرسيد.

به امام على عليه‌السلام گفته شد كه؛ به مناسبت عيد نوروز اين حلواى ايرانى تهيّه شد.

امام على عليه‌السلام به مزاح فرمود: آيا نمى شود، هر روز، نوروز باشد؟ (131)

و در شب شهادت نيز ميهمان دخترش امّ كلثوم بود.

## 5 - سنّت گرائى احياى سنت هاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌

1 - مبارزه با بدعت ها

2 - بردبارى در مبارزه با تحريفات

### 1- مبارزه با بدعت ها

در دوران 25 ساله حكومت سران سقيفه، بدعت ها و دگرگونى هاى زيادى در احكام الهى پديد آورده بودند كه تربيت اجتماعى مردم، و بازگرداندن امت به ارزش هاى اصيل اسلامى، يكى از مشكلات اجرائى حكومت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بود.

خليفه دوّم دستور داده بود، نماز مستحبى را مى شود به جماعت خواند.

وقتى امام على عليه‌السلام دستور داد كه نخوانند، اعتراض ها شروع شد، و فريادها بلند شد كه:

على عليه‌السلام مى خواهد بر خلاف دستورات خليفه دوّم رفتار كند!!

روزى كه على عليه‌السلام خواست منبر پيامبر را در جاى خود قرار دهد، (همان جائى كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ قرار داشت)، مردم اعتراض كردند، و مانع شدند و فرياد كشيدند، امّا روزى كه خليفه اوّل و خليفه دوّم مى خواستند منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را از جاى خود بردارند كسى اعتراض نكرد.

اينها نشان دهنده مشكلات على عليه‌السلام در سنّت گرائى و بازگشت به سنّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ است، چون 25 سال مردم منحرف شدند، مسخ گرديدند، و احكام دين را تغيير دادند. (132)

### 2 - بردبارى در مبارزه با تحريفات

پس از 25 سال حكومت آنان كه به حاكميّت ارزش ها و احكام اسلامى توجّهى نداشتند، و بدعت ها، و جعل احكام فراوانى را مطرح كردند، كه مردم را از اسلام و احكام ناب منحرف و به دستور العمل هائى عادت داده بودند كه از احكام اسلام بيگانه بود، حال كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به حكومت رسيد، با هزاران مشكل سياسى، اجتماعى، فرهنگى روبرو بود، و نمى توانست افكار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغيير دهد.

تا فرمود: نماز مستحبّى را به جماعت نخوانيد.

فرياد عموم بلند شد كه:

«وا عُمَرا، وا عُمَرا»

اينجاست كه، مشكل فرهنگى و بينشى را با دستورالعمل ها و بخشنامه نمى شود به زودى حَل كرد.

امام على عليه‌السلام در يك سخنرانى عمومى بردبارى خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت ها اينگونه بيان فرمود:

اگر حكم الهى را اظهار كنم، و تحريف ها را كنار زنم، از گِرد من پراكنده مى شوند.

سوگند به خدا! به مردم گفتم كه در ماه رمضان جز براى نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، كه خواندن نماز مستحبّى به جماعت بدعت است.

امّا بعضى از لشگريان كه در پيرامون من مى جنگيدند، فرياد زدند:

«اى اهل اسلام، سنّت خليفه دوّم را تغيير دادند، و على ما را از نماز خواندن مستحبّى به جماعت باز مى دارد.»

ترسيدم در گوشه اى از لشگريانم شورشى برپا شود. (133)

و در يك سخنرانى افشاگرانه فرمود:

«أرَايْتُمْ لَوْ اُمِرْتُ بِمَقامِ اِبْراهيمْ فَرَدَدْتُهُ اِلى الْمَوْضِعِ الَّذى وَضَعَهُ فيهِ رَسُولُ اللَّهْ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌

وَ رَدَدْتُ فَدَكَ اِلى وَرَثَةِ فاطِمَة

وَ رَدَدْتُ صاعَ رَسُولُ اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كَما كانَ... وَرَدَدْتُ دارُ جَعْفَرٍ اِلى وَرَثَتِهِ وَ هُدِمَتْها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضايا مِنَ الْجَوْرِ قَضى بِها وَ نَزَعَتْ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ رَدَدْتُهُنَّ اِلى اَزْواجِهِنَّ...

وَ مَحَوْتُ دَوَّاوينَ الْعَطايا وَ اعْطَيْتُ كَما كانَ رَسُولُ اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ يُعْطى بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ اَجْعَلُها دَوْلَةً بَيْنَ الْأغْنِياءِ...

وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولُ اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ اِلى ما كانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فيهِ مِنَ الاَبْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ

وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخِفَّيْنِ

وَ حَدَدْتُ عَلَى النَّبيذِ

وَ اَمَرْتُ بِالْأحَلالِ الْمُتْعِتينِ

وَ اَمَرْتُ بِالتَّكْبيرِ عَلَى الْجَنائِزِ خَمْسَ تَكْبيراتٍ

وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الْرَحْمنِ الْرَحيم...

وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنَ وَ عَلَى الطَّلاقِ عَلَى السُّنَّةِ

وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتَ عَلَى اِصْنافِها وَ حُدُودِها...

اِذاً لِتَفَرَّقُوا عَنّى وَ اللَّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لا يَجْتَمِعُوا فى شَهْرُ رَمَضانِ اِلاَّ فى فَريضَةٍ وَ اعْلَمَتْهُمْ اِنَّ اجْتِماعِهِمْ فى النَّوافِلِ بِدْعَةَ فَتَنادى بَعْضُ اهْلِ عَسْكَرى مِمَّنْ يُقاتِلُ مَعى:

يا اَهْلَ الْاِسْلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرٍ يَنْهانا عَنِ الصَّلوةِ فى شَهْرُ رَمَضانِ تَطَوُّعاً. وَلَقَدْ خِفْتُ اَنْ يَثُورُوا فى ناحِيَةِ جانِبِ عَسْكَرىٍّ...»

«اگر مقام ابراهيم را كه خليفه دوّم تغيير داد به همان مكانى مى گذاشتم كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ قرار داده بود؛

و فدك را به صاحب اصليش مى دادم؛

و پيمانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به مقدار تعيين شده پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ باز مى گرداندم؛

و خانه جعفر را كه در توسعه مسجد به زور خراب كردند، باز پس مى گرفتم؛

و احكام و قضاوت هاى ضالمانه را طرد مى كردم؛

و زنان مسلمان را كه بدون حقّى گرفتند و با آنان ازدواج كردند، به خانوادهايشان برمى گرداندم؛

و دفتر حقوق را به روش حقوق پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ تغيير مى دادم؛

و دفتر بخشش ها و امتياز دادنها را نابود مى كردم؛

و مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ آنگونه كه لازم بود درست مى كردم؛

و درهائى كه بي جا باز كردند مى بستم؛

و مسح برروى كفش را منع مى كردم؛

و برخوردن آبجو حدّ شراب مى زدم؛

و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام مى كردم؛

و دستور مى دادم كه بر جنازه ها پنج تكبير بگويند؛

و بسم اللَّه را در نماز بلند بگويند؛

و مردم را به حكم قرآن باز مى گرداندم؛

و طلاق را مطابق اسلام جارى مى كردم؛

و صدقات را از اقشار مردم مى گرفتم؛

هر آينه از اطراف من پراكنده مى شدند، من تا دستور دادم كه نماز مستحبّى را به جماعت نخوانند كه بدعت است، جمعى از لشگريان من فرياد زدند:

كه اى اهل اسلام، سنّت خليفه دوّم را تغيير دادند، ترسيدم كه لشگريانم را دچار پراكندگى نمايند.»

## 6 - خويشتن دارى در مشكلات اجتماعى

1 - تحمّل خشونت ها براى حق

2 - تحمّل ناسازگارى هاى خوارج

### 1- تحمل خشونت ها براى حق

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در كوچه هاى كوفه قدم مى زد كنيزى را ديد كه گريه مى كند.

فرمود: چرا گريه مى كنى؟

كنيز گفت: ارباب من پولى داد تا گوشتى بخرم.

حال أرباب مى گويد:

گوشت مرغوبى نيست آن را به قصّاب بازگردان.

و قصّاب نيز قبول نمى كند.

نه قصّاب مى پذيرد، و نه ارباب من مرا به منزل راه مى دهد.

امام على عليه‌السلام همراه آن زن به قصّابى آمد، و از قصّاب خواست كه گوشت را عوض كند، يا پول آن را بدهد.

قصّاب عصبانى شد، و چون حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را نمى شناخت، مُشتى بر سينه امام على عليه‌السلام كوبيد و گفت:

از مغازه خارج شو، اين معامله به شما ربطى ندارد.

امام على عليه‌السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل كرد و بيرون آمد و كنيز را به خانه اربابش برد.

آنها حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را شناختند، احترام گذاشتند، و آن كنيز را با محبّت پذيرفتند.

امّا همسايگان قصّاب، اطراف او جمع شده و گفتند:

مى دانى مشت بر سينه چه كسى نواختى؟ آن شخص امير المؤمنين بود.

مرد قصّاب امام على عليه‌السلام را بسيار دوست مى داشت، امّا نمى شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام عذر خواهى كرد.

و برخى نوشتند كه: با ساطور قصّابى دست خود را قطع كرد. كه امام على عليه‌السلام ضمن دلدارى دادن، دست او را شفا داد. (134)

### 2 - تحمل ناسازگارى هاى خوارج

در گذشته و حال مى نگريم كه حاكمان پيروز، و سلاطين و پادشاهان، و سران احزاب سياسى، چگونه با مخالفان خود برخورد كردند، و با تصفيه هاى خونين، و قتل و غارت، شكنجه و زندان، اجازه ابراز عقيده را به آنها نداده، و هرگونه حركتى را از آنان صلب مى كردند.

امّا حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در روش برخورد با دشمن و تحمّل مخالفان، الگو و بى نظير است.

روزى جمعى از خوارج وارد مسجد كوفه شدند تا با شعارهاى مداوم، سخنرانى امام على عليه‌السلام را بر هم زنند، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سرگرم سخنرانى بود كه:

يكى بلند شد، فرياد زد:

«لا حُكْمِ إِلاّ لِلَّه»

و ديگرى از سوئى ديگر داد زد:

«لا حُكْمِ إِلاَّ لِلَّه»

و سوّمى از گوشه ديگر مسجد همين شعار را داد.

سپس گروهى برخاستند، و اين شعار را دادند.

امام على عليه‌السلام با بزرگوارى خاصّى مخالفت هاى آنان را تحمّل كرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِها الْباطِلْ»

«شعار حقّى است كه از آن باطل اراده مى كنند»

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتى كه دست به شمشير نبرديد، و با ما هستيد از سه اصل اساسى برخورداريد:

1- «لا نَمْنَعَكُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فيها إِسْمُهُ»

از ورود شما به مسجد براى نماز جلوگيرى نمى كنيم.

2- «لا نَمْنَعَكُمْ مِنَ الْفِىْ ءْ ما دامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينا»

تا وقتى كه با ما هستيد از حقوق بيت المال شما را محروم نمى كنيم.

3- «لا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدَؤُنا»

با شما نمى جنگيم تا شما جنگ را آعاز كنيد. (135)

## 7 - راه مبارزه با مفاسد اجتماعى

1 - شلاّق و ازدواج

2 - رواج فرهنگ ازدواج موقّت

3 - مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج

4 - رواج فرهنگ تعدّد زوجات

### 1- شلاق و ازدواج

روزى جوانى را كه انحراف جنسى داشت، و خود را جُنُب مى كرد، (136) دستگير كرده خدمت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آوردند، امام على عليه‌السلام دستور داد تا ابتداء بر دست هاى او شلاّق بزنند، و سپس امر فرمود تا از بيت المال براى او ازدواج كنند، يعنى تنها مجازات و شلاّق و كيفر دادن كافى نيست، براى مبارزه با مفاسد اجتماعى، بايد ريشه ها را خشكاند، تا وقتى جوانى ازدواج نكند همواره در معرض وسوسه هاى شيطانى است، بايد در كنار مجازات از اقدامات أساسى براى نسل جوان غافل نمانيم.

كه يكى از راه هاى مبارزه با مفاسد اجتماعى، ازدواج است، بايد در ازدواج جوانان شتاب كرد، زيرا غريزه جنسى چون ديگر غرائز بشرى است، چونان احساس گرسنگى و تشنگى است، اگر به آن پاسخ درست داده نشود، به راه هاى انحرافى كشانده خواهد شد.

### 2 - رواج فرهنگ ازدواج موقت

يكى ديگر از راه هاى مبارزه با مفاسد اجتماعى و روابط نامشروع، مُتعه ازدواج موقت است، زيرا بسيارى از زنان نمى توانند ازدواج دائم داشته باشند، فرزندانشان بزرگ و داراى داماد يا عروس هستند، و مشكلات فراوان خانوادگى مانع ازدواج دائم آنها است.

و بسيارى از مردان از نظر اجتماعى، شخصيّتى، اقتصادى، سياسى نمى توانند زنان متعدّد دائم داشته باشند يا مسافرند، و اقامت آنها در برخى از شهرها كوتاه است، امّا نياز به همسر دارند تا دچار انواع محرّمات نشوند.

آيا اسلام فكرى براى اخلاق جنسى زنان و مردان و جوانان جامعه نكرده است؟

يا عدّه اى به نام اسلام، بدعت هائى گذاشتند كه سلامت جامعه اسلامى را مورد تهديد قرار داده است؟

در اسلام، ازدواج موقّت، براى صاحبان عذرهاى گوناگون مطرح شده است، و در زمان رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ با پياده شدن احكام دين، با انواع مفاسد اجتماعى مبارزه مى گرديد كه:

حلال الهى درست رواج پيدا كرد.

و ريشه هاى بسيارى از مفاسد خشكيد.

امّا پس از سقيفه و بدعت هاى خليفه اوّل و خليفه دوّم، و سياست تغيير احكام الهى، ازدواج موقّت نيز برداشته شد، و خليفه دوّم آن را حرام اعلام كرد و آشكارا گفت كه: هركس مُتعه انجام دهد، گردنش را خواهم زد.

با تعطيل شدن حكم خدا، و بر زمين ماندن بسيارى از مشكلات جنسى جوانان و زنان بى شوهر، دوباره روابط نامشروع رواج يافت كه متعه تا زمان حكومت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به صورت ضدّ ارزش در آمد، و آن را يك امر خلاف اسلام مى پنداشتند، كه امام على عليه‌السلام با تأسّف فرمود:

«لَو لا ما فَعَلَ عُمَرُ بنُ الخَطَّاب فِى الْمُتْعَةِ ما زَنَى إِلاَّ شَقِىٌّ»

اگر خليفه دوّم حكم خدا را نسبت به متعه تحريف نمى كرد، هيچكس جز افراد جنايتكار مرتكب روابط نامشروع نمى شدند. (137)

### 3 - مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج

برخى فكر مى كنند:

اگر زنى شوهر نكرد، وفادار و صادق است، يا مردى پس از مرگ همسرش اگر زن نگرفت مردى وفادار و ارزشمند است، بر همين أساس بسيارى تن به ازدواج كه حكم الهى است نمى دهند، امّا به انواع آلودگى ها آلوده مى شوند.

حضرت على عليه‌السلام از خود شروع كرد، و سنّت هاى جاهلى را زير پاگذاشت، هم پس از شهادت حضرت زهرا (سلام الله عليها) فوراً ازدواج كرد و هم به زن جوانش أمامه، در كنار بستر شهادت سفارش كرد كه پس از او ازدواج كند، و شوهر او را معيّن فرمود كه با مغيرة بن نوفل از نوادگان عبدالمطلّب ازدواج كند.

(امامه پس از عدِّه وفات به وصيت امام على عليه‌السلام عمل نمود، و ازدواج كرد، و داراى فرزندى به نام يحيى شد). (138)

### 4 - رواج فرهنگ تعدد زوجات

يكى از راه هاى مبارزه با مفاسد اجتماعى تعدّد زوجات است كه اگر با شرائط لازم در جامعه تحقّق پذيرد و زنانى بى شوهر يا مردانى بى زن در جامعه اسلامى وجود نداشته باشند، ريشه بسيارى از مفاسد اجتماعى مى خشكد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام با رعايت عدالت بين بانوان، در عمل فرهنگ تعدّد زوجات را تأييد و به آن عمل كرد.

ازدواج هاى امام على عليه‌السلام

رجوع شود به: فصل سوّم ـ ش 4 ـ تبليغ فرهنگ ازدواج

## 8 - عفو و بخشندگى

1 - عفو برده خطاكار

2 - روش برخورد با نيازمند

### 1 - عفو برده خطاكار

امام على عليه‌السلام روزى يكى از بردگان را صدا زد، و او جواب نداد، چند بار نام او را بلند خواند و او شنيد و پاسخ نداد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خود به نزد او آمد و فرمود: مگر صداى مرا نشنيدى؟

گفت: چرا شنيدم، چون از عقوبت شما ايمن بودم، خواستم شما را به خشم آورم.

امام على عليه‌السلام فرمود: من هم به خشم مى آورم آن شيطانى را كه تو را اين چنين اغفال كرد.

سپس او را در راه خدا آزاد كرد. (139)

### 2 - روش برخورد با نيازمند

حارث همدانى حاجتى داشت، به منزل حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رفت، امام على عليه‌السلام پس از سلام و احوال پرسى، فرمود: آيا خواسته اى دارى؟

حارث گفت: آرى.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بلند شد و چراغ را خاموش كرد و فرمود:

اى حارث! چراغ را خاموش كردم كه در برابر خواسته ات دچار ذلّت و خوارى نشوى.

حال هر چه مى خواهى بگو!

زيرا از پيامبر اكرم عليه‌السلام شنيدم:

«اَلْحَوائِجُ أَمانَةٌ مِنَ اللَّهِ فِى صُدُورِ الْعِبادْ، فَمَنْ كَتَمَها لَهُ عِبادَةٌ وَ مَن أَفْشاها كانَ حَقَّاً عَلَى مَنْ سَمِعَها أَنْ يُعْيُنَهُ»

خواسته هاى مردم در دل هاى بندگان أمانت است، هركس آن را پنهان دارد براى او عبادت نوشته مى شود، و كسى كه آن را آشكار كند، بايد شنوندگان او را يارى كنند. (140)

## 9 - احترام به مردم

1 - كمك به يهودى در راه مانده

2 - دستورالعمل برخورد با انسان ها

3 - عيادت مريض

4 - آداب سلام كردن

5 - ارزش مصافحه كردن

6 - احكام عطسه كردن

7 - احكام روز جمعه

8 - احترام به آزادى مردم

### 1- كمك به يهودى در راه مانده

مرد يهودى كه از شام با چند الاغ گندم به كوفه مى آمد، در نزديكى هاى شهر كوفه، الاغ هاى او با بار گم شده بودند و بى نوا با دوست قديمى خود، حارث اعور همدانى، تماس گرفت و به امام على عليه‌السلام متوسّل شد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شخصاً الاغ هاى او را پيدا كرد و آن شب تا سحر از اموال او حفاظت نمود، و تنها براى نماز صبح از يهودى جدا شد، پس از نماز او را به بازار برد، اموال او را به فروش رساند، و نيازهاى او را برآورد، وقتى مرد يهودى آن همه ايثار و بزرگوارى را از امام على عليه‌السلام ديد، مسلمان شد و گفت:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ عالِمُ هذِهِ الأُْمَّةْ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عَلَى الْجِنِّ وَ الأِْنْس»

گواهى مى دهم كه تو دانشمند امّت اسلامى، و جانشين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بر جنّ و آدميان مى باشى (141)

### 2 - دستورالعمل برخورد با مردم

از نظر امام على عليه‌السلام مردم بندگان خدا و محترمند، و كارگزاران حكومتى بايد در خدمت مردم باشند، از اين رو در تمام نامه ها كارگزاران دولتى را به تواضع و فروتنى دعوت مى فرمود.

و به فرمانداران خود نوشت:

«لا تَسْخَروا الْمُسْلِمِينَ وَ مَنْ سَأَلَكُمْ غَيْرَ الْفَرِيضَةِ فَقَدِ اعْتَرى فَلا تَعْطُوه»

مسلمانان را مسخره نكنيد و كسى كه بيش از حق خود از شما درخواست كرد، تجاوز كرده، به او چيزى ندهيد. (142)

### 3 - عيادت از مريض

امام على عليه‌السلام تا شنيد كه صعصعة بن صوحان مريض است فوراً به عيادت او رفت و از او دلجوئى كرد، و از ساده زيستى صعصعة تعريف كرد و فرمود:

«وَاللَّهِ ما عَلِمْتُكَ إِلا خَفيفَ الْمَؤُنَةِ حُسْنَ الْمَعُونَةَ»

سوگند به خدا از تو جز زندگى ساده و نيكو يارى دادن به مردم، سراغ ندارم.

صعصعه نيز از رحمت و محبّت امام على عليه‌السلام قدردانى كرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به هنگام خداحافظى توجّه او را به يك تذكّر اخلاقى جلب نموده فرمود:

مبادا عيادت كردن من تو را مغرور سازد و بر قبيله خود فخر بفروشى!! كه خداوند انسان هاى مغرور و فخر فروش را دوست ندارد. (143)

### 4 - آداب سلام كردن

برخى در روابط اجتماعى، ادب و احترام را رعايت نمى كنند، كه هم اكنون در بسيارى از كشورهاى غربى و شرقى مردم در روابط اجتماعى خود بدون سلام كردن از كنار هم ردّ مى شوند.

در مقابل، بعضى ديگر در سلام كردن دچار افراط شده و به مرز چاپلوسى نزديك مى گردند.

امام على عليه‌السلام به اين نكته توجّه دارد كه اعتدال حتّى در سلام كردن نيز بايد حفظ گردد كه فرمود:

سلام داراى چهار صيغه است:

«سَلامٌ عَلَيْك

سَلامٌ عَلَيْكُم

السَلامٌ عَلَيْك

السَلامٌ عَلَيْكُم»

اگر سلام كننده عبارت وَ رَحْمَةُ اللَّه را بر سلامش افزود، تو نيز متقابلاً بيفزاى، و اگر كلمه وَ بَرَكاتُهُ را نيز اضافه كنى، در زمره كسانى خواهى شد كه تحيّت ديگران را به نحو احسن پاسخ مى دهند.

خداوند متعال مى فرمايد:

(وَ إِذا حُيِّيْتُمْ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْها اَو رُدُّها اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَى ءٍ حَسِيباً) (144)

چون مورد تحيّت و اكرام قرار گرفتيد، شما نيز متقابلاً آن را به وجه نيكوتر و يا دست كم به همان گونه پاسخ گوئيد، كه خداوند بدون ترديد همه چيز را به حساب مى آورد.

اگر سلام كننده، عبارت؛

«وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

را بر سلام خويش افزود بهتر آن است كه به همان نحو پاسخ گفته و چيزى بر آن اضافه نكنند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر جماعتى مى گذشت و بر آنها سلام كرد، آنان در پاسخ خويش عبارت؛

وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ را افزودند.

حضرت فرمود:

از حدّ سلام ملائكه به پدر ما ابراهيم عليه‌السلام تجاوز نكنيد.

و نيز فرمود:

صيغه سلام را 10 حَسَنه و ثواب است و افزودن كلمه وَ رَحْمَةُ اللَّهِ را 20 حَسَنه و كلمه وَ بَرَكاتُهُ را 30 حَسَنه است. (145)

### 5 - ارزش مصافحه كردن

در روابط اجتماعى و برخورد انسان ها با يكديگر، در هر قوم و قبيله اى، آداب و رسوم خاصّى مطرح است.

برخى براى هم دست بلند مى كنند و بعضى كلاه از سر برداشته و ابراز محبّت مى كنند.

و قومى در برابر هم خم و راست مى شوند.

امّا در اسلام مصافحه و سلام كردن سنّت است.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

به هنگام ملاقات با يكديگر با هم مصافحه كنيد، و با روى خوش برخورد كنيد، كه گناهان شما را مى ريزد. و در برخورد با دشمن خود نيز، با او مصافحه كنيد، هر چند او نخواهد، زيرا اين دستور الهى است و دشمنى ها را از بين مى برد. (146)

### 6 - احكام عطسه زدن

سيستم بدن انسان وقتى سالم است، و سيستم تنفّسى وقتى عيب و نقصى ندارد، در برابر نور، حرارت، گرد و خاك و اجسام خارجى واكنش نشان داده و هواى موجود در شُش ها را با سرعت 75 كيلومتر در ساعت به بيرون مى راند كه مجموعه اينگونه واكنش ها از نظر فيزيولوژى، عطسه زدن نام دارد.

امّا در اقوام و ملل جهان خرافات و برخوردهاى گوناگونى نسبت به عطسه زدن مطرح است.

در صورتى كه در روابط اجتماعى اسلام، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام رهنمود داد كه اگر شخصى نزد شما عطسه زد به او بگوئيد:

«يَرْحَمَكُمُ اللَّه» (خدا شما را رحمت كند)

او در جواب شما بگويد:

«يَغْفِرَ اللَّه؛ لَكُمْ وَ يَرْحَمَكُم» (147)

خدا شما را ببخشايد و بر شما رحمت آورد.

### 7 - نقش روز جمعه در روابط اجتماعى

گرچه هر روز، روز خداست، امّا برخى از روزها به علل فراوانى به برخى از كارها اختصاص دارد كه جاى دقّت و ارزيابى است.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

در روز جمعه به خواستگارى برويد و عقد را در روز جمعه بخوانيد. (148)

### 8 - احترام به آزادى مردم

مردم، ياران و طرفداران يا مخالفان، همه در حكومت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آزاد بودند و حقوق همه رعايت مى شد، نه كسى را مجبور مى كردند كه در جائى زندگى كند، و نه انسانى را بازور به كارى مى گماشتند، بلكه با تبليغات و هدايتگرى، مردم را آگاهى مى دادند تا خود انتخاب كنند.

در اينجا توجّه به برخى از نمونه ها ضرورى است:

اوّل - امام على عليه‌السلام و فراريان

سهل بن حنيف انصارى فرماندار مدينه براى آن حضرت نوشت كه:

جماعتى از مردم مدينه مخفيانه به سوى شام فرار مى كنند و به معاويه مى پيوندند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در پاسخ نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَىْ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ غَيّاً، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِياً، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ.

وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ، فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً!!

إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَيُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ.»

روش برخورد با پديده فرار

پس از ياد خدا و درود! به من خبر رسيده كه گروهى از مردم مدينه به سوى معاويه گريختند، مبادا براى از دست دادن آنان، و قطع شدن كمك و ياريشان افسوس بخورى! كه اين فرار براى گمراهيشان، و نجات تو از رنج آنان كافى است، آنان از حق و هدايت گريختند، و به سوى كوردلى و جهالت شتافتند.

آنان دنيا پرستانى هستند كه به آن روى آوردند، و شتابان در پى آن گرفتند، عدالت را شناختند و ديدند و شنيدند و به خاطر سپردند، و دانستند كه همه مردم در نزد ما، در حق يكسانند، پس به سوى انحصار طلبى گريختند دور باشند از رحمت حق، و لعنت برآنان باد.

سوگند به خدا! آنان از ستم نگريختند، و به عدالت نپيوستند، همانا آرزومنديم تا در اين جريان، خدا سختى ها را بر ما آسان، و مشكلات را هموار فرمايد. ان شاءاللّه، با درود. (149)

دوّم - آزادى در كار

مردم شهرى خدمت امام على عليه‌السلام آمدند و مدّعى شدند:

در آن شهرستان، نهرى است كه با مرور زمان پر شده و آثارش از ميان رفته و حفر مجدّد آن براى مسلمانان ضرورى است.

آنگاه از آن حضرت خواستند كه به حاكم شهر بنويسد تا براى حفر نهر، مردم را به بيگارى (كار اجبارى) بگيرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام حفر نهر را پذيرفت ولى بيگارى را قبول نكرد و به عامل خود قرظة بن كعب (150) چنين نوشت:

«امّا بعد، عدّه اى از اشخاص كه از منطقه حكم فرمائى تو هستند نزد من آمده و گفتند: در آنجا نهرى است كه پُرشده و كندنش براى مسلمانان بسيار سودمند است.

اگر آن را حفر كنند و از آنجا استفاده نمايند سود كلانى خواهند برد و در اين صورت به پرداخت ماليات توانا مى شوند.

پس آنها را بخوان و تحقيق نما، اگر موضوع چنان است كه گفته اند به هركس كه مايل است نهر را حفر كند، به او اجازه تعمير و حفر آن را بده و اين را در نظر دار كه نهر از آنِ كسى است كه به ميل خود در آن كاركند، نه كسى كه مجبور شده باشد، و من مايل هستم كه آباد كننده قوى و آزاد باشد نه ضعيف و مجبور. والسّلام.» (151)

در اين دستورالعمل بهره كشى از مردم، و بكارگيرى اجبارى و وادار كردن ممنوع اعلام شد.

امام على عليه‌السلام رهنمود داد كه نهر آن سامان را كسانى كه قدرتمندند و توانِ كارى لازم را دارند، تعمير و لايروبى كنند و از ره آورد كار خود نيز بهره مند باشند.

از اين دستورالعمل حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام انواع پيمانكارى را مى شود قانونى و مجاز شمرد.

سوم - آزادى در بيعت

الف - سعد بن ابى وقّاس يكى از اصحاب شورا بود و از بيعت كردن با اميرالمؤمنين عليه‌السلام سرباز زد.

امام على عليه‌السلام او را به حال خود واگذاشت و فرمود: رها كنيد بِرَوَد!!

ب - عبداللَّه بن عمر از بيعت با حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام امتناع ورزيد، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از او ضامن خواست كه بر ضد حكومت فعّاليّت نداشته باشد، از آن هم امتناع كرد، باز امام على عليه‌السلام او را آزاد گذاشت. (152)

## 10 - اخلاق در سفر

1 - شرائط همسفر

2 - حقوق همسفران

3 - مشكل گُم شدن

4 - روش استفاده از حيوانات

### 1 - شرائط همسفر

سفر كردن خوب است، امّا سفارش كردند كه به تنهائى سفر نكنيم، و در انتخاب همسفر نيز احتياط لازم را داشته باشيم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

با كسى كه ارزش و مقدار و فضيلت تو را نمى داند سفر مكن. زيرا كسى كه قدر تو را نشناسد با تو رفتار صحيحى نخواهد داشت و چه بسا به آبروى تو ضربه خواهد زد. (153)

### 2 - حقوق همسفران

وقتى چند نفر پذيرفتند كه در يك سفر طولانى با هم باشند، از نظر اسلام حقوق متقابلى بر عهده همه خواهد بود، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

حقوق همسفران چند چيز است:

1 - توشه خود را با ديگران مصرف كردن و با دوستان شريك شدن.

2 - مخالفت نكردن با رفيقان (پرهيز از اختلاف و درگيرى)

3 - خدا را در همه جا، بلندى و پستى، هنگام حركت و فرود آمدن فراوان ياد كردن. (154)

رعايت حقّ همسفر ذِمّى (155)

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در راه كوفه با يك نفر ذمّى همسفر گرديد.

مرد ذمّى به آن حضرت گفت: بنده خدا كجا مى روى؟

امام پاسخ داد: مى خواهم به كوفه بروم.

بعد از مدّتى، مرد ذمّى به راه ديگرى برگشت و خواست از حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام جدا شود، حضرت نيز مقدارى به دنبال او راه رفت.

مرد ذمّى گفت: بنده خدا مگر نگفتى كه به كوفه مى روى؟

امام على عليه‌السلام فرمود: آرى به كوفه مى روم.

ذمّى گفت: راهى كه مى روم راه كوفه نيست.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: مى دانم راه كوفه نيست.

گفت: پس چرا با من مى آيى؟

فرمود: «قال لَهُ اَميرُالْمُومِنِين عليه‌السلام هذا مِنْ تَمامِ الصُّحْبَةِ اَنْ يُشَيِّعِ الرَّجُلُ صاحِبَهُ هَنيئَةً اِذا فارَقَهُ وَ كَذلِكَ اَمَرَنا نَبِيُّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌»

«كمال رفاقت آن است كه شخص در وقت جدا شدن به احترام رفيق، مقدارى او را مشايعت كند، پيامبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به ما چنين ياد داده است»

مرد ذمّى گفت: راستى آيا پيامبر شما چنين دستورى داده است؟

فرمود: آرى

ذمّى گفت: پس آنان كه به او ايمان آورده اند در اثر اين اخلاق پسنديده است، گواهى مى دهم كه من نيز بر دين تو هستم.

آنگاه با آن حضرت به كوفه آمد و چون امام را شناخت، اسلام آورد. (156)

### 3 - مشكل گُم شدن

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

هرگاه در سفر گُم شديد، و راه به جائى نبرديد، با صداى بلند بگوئيد: «يا صالِحُ أَغِثْنى»

«اى نيكوكار، به دادم برس.»

كه افرادى از مسلمانان جن در همه جا هستند، به كمك شما آمده، شما را راهنمائى خواهند كرد. (157)

### 4 - روش استفاده از حيوانات

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اسبِ سوارى من هرگز سرنگون نشد، زيرا به هنگام سوارى بر روى زراعت كسى نراندم و كشتزار كسى را پايمال نكردم. (158)

## 11 - روابط اجتماعى

1 - روابط نيكو با خويشاوندان

2 - روش تبريك گفتن براى تولّد فرزند

3 - اجازه ورود گرفتن

4 - روش برخورد با اسير

5 - حمايت از پيران از كار افتاده

6 - پرچمدار رحمت

### 1 - روابط نيكو با خويشاوندان

امام على عليه‌السلام داراى عواطف والاى انسانى بود و در روابط اجتماعى، همه را بهره مند مى فرمود:

دعوت شام و نهار خويشاوندان را مى پذيرفت و روابط گرم و محبّت آميزى با آنان داشت.

خويشاوندان را به ميهمانى دعوت مى كرد و از آنها گرم پذيرائى مى كرد.

به عيادت مريضان، خويشاوندان و ديگران مى رفت.

در تولّد فرزند براى تبريك گفتن به منازل دوستان و ياران مى رفت.

در ميهمانى ها دست مهمان را مى شست.

در مرگ ياران و خويشاوندان به تسليت بازماندگان مى رفت و به مصيبت ديدگان تسليت مى گفت. (159)

### 2 - روش تبريك گفتن براى تولد فرزند

روزى براى تبريك گفتن به يكى از ياران كه تازه صاحب فرزند شده بود، رفت و ديگران هم حضور داشتند.

يكى به پدر نوزاد گفت:

قدم اين نوزاد قهرمان و يكّه سوار مبارك باشد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اينگونه براى تولّد فرزند تبريك نگو، بلكه بگو:

«شَكَرْتَ الْواهِبَ، وَ بُورِكَ لَكَ فِى الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقْتَ بِرَّهُ»

خداى بخشنده را شكر كن، و اين فرزند بر تو مبارك باشد، اميدوارم بزرگ شود و از نيكوكاريهايش بهره گيرى. (160)

### 3 - اجازه ورود گرفتن

رعايت حقوق خويشاوندان در روابط اجتماعى لازم است.

امام على عليه‌السلام با اينكه در سطح عالى، روابط عاطفى خويش را با دوستان و فاميلان برقرار مى فرمود، تلاش مى كرد تا حقوق خويشاوندان ناديده گرفته نشود، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام هرگاه كه مى خواست وارد منزل امام حسن مجتبى عليه‌السلام شود، درب را مى كوبيد و اجازه ورود مى گرفت و آنگاه داخل مى شد. (161)

كه براى همه انسان ها بهترين درس زندگى است.

### 4 - روش برخورد با اسير

امام على عليه‌السلام نسبت با اسيرانى كه با امام على عليه‌السلام جنگيدند و در اسارت به سر مى بردند و نسبت به ابن ملجم، كه حضرت را به شهادت رساند و پس از حمله به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اسير شد و در زندان به سر مى برد، فرمود:

«اَلْبِسُوهُم مَمّا تَلْبَسُونَ وَ اَطْعِمُوهُم مِمّا تَأكُلُونَ»

«از لباس هايى كه خود مى پوشيد به آنها بپوشانيد و از غذاهايى كه خود مى خوريد به آنها بخورانيد.» (162)

### 5 - حمايت از پيران از كار افتاده

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام ديد پيرمرد نابينائى گدائى مى كند.

فرمود: اين پيرمرد كيست؟

گفتند: يا اميرالمؤمنين اين مرد نصرانى است، از كار افتاده گدائى مى كند.

فرمود: «اِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى اِذا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ، اَنْفِقُوا عَلَيهِ مِنْ بَيْتِ الْمالِ»

«تا قدرت كاركردن داشت از او كار كشيديد و چون پير شد و از كار ماند او را از خود رانديد، از بيت المال حقوق او را بپردازيد.» (163)

### 6 - پرچمدار رحمت

ابن اسحاق نقل مى كند كه:

در روز فتح مكّه سعد بن عباده چنين رَجَز مى خواند:

«اَلْيَوْم يَومُ الْمَلْحَمَةَ، اَلْيَومْ تَسْتَحِلُّ الْحُرْمَةَ»

امروز روز كشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شكسته شدن حرمت هاست.

كسى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رفت و شعارهاى تند سعد را به اطّلاع رساند و گفت:

مى ترسيم امروز سعد، يورشى بر قريش داشته باشد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، على بن ابيطالب عليه‌السلام را مأمور كرد تا پرچم را از او بگيرد و به امام على عليه‌السلام فرمود: تو پرچم را وارد شهر كن و بگو:

«اَلْيَومُ يَومُ الْمَرْحَمَة»

امروز روز رحمت و مهربانى است.

بدين ترتيب آن پيشواى رحمت و لطف، جلوى هرگونه خشونت و تندى را گرفت، مگر در مورد كسانى كه جاى لطف و رحمت بر خود باقى نگذاشته بودند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ با بزرگوارى تمام فرمود:

«الاسْلامُ يَجِبُّ ما كانَ قَبْلَهُ»

اسلام گناهان گذشته را مى پوشاند.

پس از آنكه مكّه فتح شد، همه چشم ها به او دوخته شده بود تا با آنها چه مى كند و جواب آن همه نامردمى را چه مى دهد؟

آن مظهر رحمانيّت و رحمت حقّ فرمود:

«يا مَعشَرَ قُرَيش، ما تَرَونَ أنّى فاعِلٌ فِيكُم؟»

اى جمعيّت قريش! تصوّر مى كنيد من با شما چه رفتارى انجام مى دهم؟

پاسخ دادند:

«خَيْراً، أخٍ كَريمٍ وَ ابن أخٍ كَريم»

«نيكى كه ما جز نيكى تصور ديگرى درباره ات نداريم؛ تو برادر كريم بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستى»

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

«أذْهَبوُا فَأَنْتُم الطُّلَقاء»

برويد كه همه تان آزاديد.

رسالت او چنين اقتضا مى كرد كه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أرْسَلَنى مُبَلِّغاً وَ لَمْ يُرْسِلُنى مُتِعَنّتاً»

به درستى كه خداوند مرا براى تبليغ فرستاده است و نه براى عيبجويى و سرزنش مردمان.

## 12 - سياست سكوت و انتظار در جامعه اسلامى

1 - سياست عدم درگيرى و اقدام مسلّحانه

2 - بحث و مناظره با سران كودتائى سقيفه

3 - مطالبه حق

4 - دخالت در مسائل مهمّ كشور اسلامى

### 1 - سياست عدم درگيرى و اقدام مسلحانه

وقتى امكانات مبارزه و قيام وجود نداشته باشد، و حركت مسلّحانه به نفع اسلام نباشد، بايد با سكوت و انتظار بر تداوم سلامت دين نظارت كرد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به آن سفارش فرموده است، مانند:

الف - بيعت نكردن با خليفه اوّل

چون خليفه اوّل و هوادارانش از بيعت اكثر مردم به واسطه صحنه سازى هائى كه به وجود آورده بودند، فارغ شدند، به اين فكر افتادند كه از على عليه‌السلام نيز بيعت بگيرند.

زيرا تأثير سياسى بيعت آن حضرت از بيعت همه مردم بيشتر بود، از اين رو خليفه دوّم به خليفه اوّل گفت:

چرا از على بيعت نمى گيرى؟ بايد او بيعت كند و تا او بيعت نكند حكومت ما استوار نمى گردد.

خليفه اوّل غلام خود قُنْفُذ را فرستاد.

وقتى به حضور امام على عليه‌السلام رسيد، گفت:

تو را خليفه پيامبر دعوت مى كند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

چه زود بر پيامبر دروغ مى بنديد، در حالى كه ابابكر و يارانش بهتر مى دانند كه خداوند متعال و پيامبر او غير از من كسى را خليفه مسلمين قرار نداده اند.

غلام پاسخ امام على عليه‌السلام را به خليفه اوّل رساند.

ابن قتيبه مى گويد: خليفه اوّل ناراحت شد.

بار ديگر خليفه دوّم گفت: نبايد بيش از اين به على مهلت داد تا از بيعت تو تخلّف كند.

خليفه اوّل دوباره به قُنفُذ مأموريّت داد و گفت:

به سوى على باز گرد و بگو: خليفه خدا تو را به بيعت دعوت مى كند.

غلام به آنچه مأمور بود عمل كرد.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين بار تعجّب كرد و با صداى بلند فرمود:

سبحان اللَّه، آنچه را كه ابابكر ادّعا مى كند براى او سزاوار نيست.

غلام بازگشت و فرمايش حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را رسانيد، كه نگرانى خليفه اوّل بيشتر شد. (164)

سليم بن قيس مى نويسد:

امام على عليه‌السلام اضافه كرد و فرمود:

از پيمانتان (در روز غدير) زمان زيادى نگذشته است كه آنرا فراموش كرديد، ابابكر خوب مى داند كه لقب اميرالمؤمنين جز براى من، بر ديگرى سزاوار نيست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در جمعى كه هفت نفر بودند و ابابكر هم جزو آنها بود، امر فرمود كه:

بيايند و بالقب اميرالمؤمنين، بر من سلام كنند.

در آن هنگام خليفه اوّل و رفيقش از پيامبر سؤال كردند:

آيا اين دستور از جانب خدا و پيامبر است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در پاسخ فرمود:

بلى، اين دستور از جانب خدا و پيامبر او مى باشد كه على، اميرالمؤمنين و رئيس مسلمين و صاحب پرچم سفيدِ نشان دار است. (165)

ب - پاسخ ندادن به تهاجم نظامى دشمن

ابن قتيبه دينورى از مورخين نامى اهل سنت و همچنين ديگران نوشتند:

خليفه اوّل، خليفه دوّم را به سراغ على عليه‌السلام و هوادارانش فرستاد، خليفه دوّم به دَرِ خانه على عليه‌السلام آمد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و ياران او را براى بيعت طلبيد و ايشان از بيعت با خليفه اوّل امتناع ورزيدند و بيرون نيامدند.

در اين حال، خليفه دوّم هيزم خواست و سوگند ياد كرد و گفت:

يا بايد بيرون بياييد، يا خانه را بر سَرِ ساكنانش به آتش مى كشم.

مردم گفتند: اى خليفه دوّم، فاطمه (سلام الله عليها) نيز در اين خانه است.

در اين ميان كه فاطمه زهرا (سلام الله عليها) صداى مهاجمين را شنيد، با صداى بلند خطاب به پيامبر گفت:

«يا أبَتا يا رَسُولَ اللَّهِ، ماذا لَقَيْنا بَعْدَكَ مِنْ اِبنِ الْخَطّابِ وَ ابْنِ اَبى قُحافَةِ»

«اى پدر! اى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، ببين بعد از تو از سوى عُمَر و ابابكر بر ما چه مى رسد.»

برخى از شنيدن صداى فاطمه (سلام الله عليها) صحنه را ترك كردند، ولى خليفه دوّم با برخى افراد ديگر، ماندند تا بلكه على عليه‌السلام را با اجبار از خانه بيرون آورند. (166)

سليم بن قيس (167) چنين نقل مى كند:

خليفه دوّم با عدّه اى كه در اطرافش باقى مانده بودند، دستور داد تا هيزم آورده در اطراف خانه على عليه‌السلام و فاطمه (سلام الله عليها) و فرزندانش قرار دادند.

آنگاه با صداى بلند (بطورى كه على عليه‌السلام و فاطمه زهرا (سلام الله عليها) بشنوند)، فرياد زد: قَسَم به خدا! يا على بايد از منزل خارج شود و با خليفه بيعت كند و يا شما را با آتش مى سوزانيم.

حضرت فاطمه (سلام الله عليها) فرمود: اى خليفه دوّم ما را با تو كارى نيست.

خليفه دوّم گفت: دَر را باز كن و اِلاّ خانه را با خودتان آتش مى زنم.

حضرت فاطمه (سلام الله عليها) دوباره فرمود: آيا از خدا نمى ترسى كه به خانه من داخل مى شوى؟

كلام مستدل و سوزناك دختر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در خليفه دوّم تأثيرى نكرد و از كار خود منصرف نشد.

آتش خواست و درب خانه را به آتش كشيد و با فشار به خانه وارد شد.

فاطمه (سلام الله عليها) پيش آمد و ندا داد: «يا أبَتا يا رَسُولَ اللَّهِ»

«اى پدر! اى رسول خدا بنگر كه چه بدرفتارى از ابابكر به ما مى رسد.»

خليفه دوّم شمشير كشيد و بر پهلوى فاطمه (سلام الله عليها) زد.

باز حضرت فاطمه (سلام الله عليها) ناله (وا أبَتا) كشيد.

در روايت ديگر: قُنفُذ فاطمه (سلام الله عليها) را در پشت لنگه دَر قرار داده و دَرب را فشار داد تا استخوان پهلوى آن بانو شكست و طفلى كه در رَحِم داشت سِقط شد. (168)

چون مسئله به اين مرحله كشيد، ناگهان امام على عليه‌السلام مانند شيرِ غضبناك از خانه بيرون پَريد، گريبان فرزند خطّاب را گرفت و محكم كشيد و او را نقش بر زمين ساخت بر روى سينه او نشست و با پنجه خود بينى و گلوى خليفه دوّم را كوبيد و محكم فشار داد.

ناگاه وصيّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را بخاطر آورد و خطاب به خليفه دوّم فرمود:

«قَسَم به خدائى كه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به رسالت برانگيخته، اى پسر ضهّاك، اگر نبود كتابى كه از جانب خداست و نيز نبود عهدى كه با پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بسته ام، آنگاه مى ديدى كه تو نمى توانى به خانه من داخل شوى.»

سپس او را رها ساخت.

خليفه دوّم فهميد كه خطر گذشته است و على عليه‌السلام دست به شمشير نخواهد بُرد ولى با اين حال از صلابت فرزند ابوطالب دلهره داشت، لذا بيرون خانه دويد و از مردم كمك خواست تا دوباره به خانه وَحى هجوم آورند.

بنابر آنچه بيان شد، كسى در صحّت اين موضوع ترديدى نخواهد داشت كه در ميان مهاجمين نامِ:

خالد بن وليد، عبدالرّحمن بن عوف، خليفه دوّم، زيد بن سالم، قُنْفُذْ غُلام خليفه اوّل، اسيد بن خضير و سلمة بن اسلم، به چشم مى خورد. (169)

ج - پرهيز از اقدام مسلّحانه

بهلول بهجت افندى مى نويسد:

چون على عليه‌السلام از بيعت با خليفه اوّل امتناع ورزيد، عُمر با جمعيّتى آن حضرت را دعوت به بيعت كرد.

زبير كه طرفدار على عليه‌السلام بود به خليفه دوّم و اتباع او حمله كرد.

خليفه دوّم دستور داد او را توقيف كنند، سلمة بن اسلم به زبير هجوم آورده، تيغ او را از دست او گرفت.

به نقلى ديگر، آنگاه شمشير را به سنگ زد. (170)

آنگاه به زور به خانه وَحى يورش بردند، پس از كشمكش زياد بالاخره اطراف اميرالمؤمنين عليه‌السلام را گرفته، او را كشان كشان پيش خليفه اوّل بردند.

و حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام دست به اسلحه نبرد و از هر گونه اقدام مسلّحانه پرهيز داشت.

عدى بن حاتم گفت:

به خدا سوگند در عمرم هرگز دلم به حال كسى نسوخته است، آنطور كه به حال على بن ابيطالب عليه‌السلام در روزى كه او را پيش خليفه اوّل مى بردند سوخت. (171)

د - پاسدارى از حريم عترت

امام على عليه‌السلام در سخنان افشاگرانه اش به علل سكوت اشاره مى فرمايد:

على عليه‌السلام سكوت را بر قيام، و چشم پوشى و از حقّ گذشتگى را بر جنگ داخلى ترجيح داد.

چنانكه در نهج البلاغه با سينه اى سرشار از همّ و با قلبى آكنده از غم، درد دل خود را در اين رابطه چنين اظهار مى دارد.

«فَنَظَرْتُ فَاِذاً لَيْسَ لى مُعينٌ اِلاَّ اَهْلُ بَيْتى فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذى وَ شَرِبْتُ عِلِى الشَّجى وَ صَبَرْتُ عَلَى اَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى اَمَّرَ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.» (172)

«در اين راه فكر كردم، ديدم در اين مقطع زمانى، غير اهل بيت خود ياورى ندارم، ايشان هم نمى توانستند با آن همه مخالفين جنگ كنند، من به كشته شدن آنها راضى نشدم و در اين ماجرا صبر كردم و چشمى را كه خار و خاشاك در آن رفته بود، بر هَم نهادم و با اينكه استخوان گلويم را گرفته بود، آشاميدم و بر چيزهاى تلخ تر از علقم شكيبائى نمودم.»

ه. سكوت براى حفظ اساس اسلام

ابن ابى الحديد مى نويسد:

در دوران خانه نشينى على عليه‌السلام، روزى فاطمه (سلام الله عليها) او را به قيام و نهضت براى اخذ حقّ خويش تشويق كرد و در همين حال صداى مؤذّن را شنيدند كه مى گفت:

«اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رو به فاطمه (سلام الله عليها) كرد و فرمود: آيا دوست دارى اين ندا در سطح زمين خاموش شود؟

حضرت فاطمه (سلام الله عليها) فرمود: نَه هرگز.

امام على عليه‌السلام فرمود:

من همان را به تو مى گويم. (يعنى: اگر مى خواهى آئين اسلام و نام مبارك پدرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ تا قيامت زنده و پابرجا بماند، مرا بحال خود و شمشيرم را در غلاف بگذار.) (173)

و - سكوت براى حفظ نظام جامعه اسلامى

امام على عليه‌السلام در نامه اى كه به مردم مصر نوشته است، به اين مطلب اشاره مى كند و مى فرمايد:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيْمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ.

فَلَمَّا مَضَى عليه‌السلام تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ.

فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّ رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ؛

فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.»

«پس از ياد خدا و درود! خداوند سبحان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را فرستاد تا بيم دهنده جهانيان، و گواه پيامبران پيش از خود باشد، آنگاه كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به سوى خدا رفت، مسلمانان پس از وى در كار حكومت با يكديگر درگير شدند، در فكرم مى گذشت، و در نه خاطرم مى آمد كه عرب خلافت را پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ از اهل بيت او بگرداند، يا مرا پس از وى از عهده دار شدن حكومت باز دارند، تنها چيزى كه نگرانم كرد شتافتن مردم به سوى فلان شخص بود كه با او بيعت كردند.

آنجا كه ديدم گروهى از اسلام بازگشته، مى خواهند دين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را نابود سازند، پس ترسيدم كه اگر اسلام و طرفدارانش را يارى نكنم، رخنه اى در آن بينم يا شاهد نابودى آن باشم، كه مصيبت آن بر من سخت تر از رها كردن حكومت بر شماست، كه كالاى چند روزه دنياست، به زودى ايّام آن مى گذرد چنانكه سراب ناپديد شود، يا چونان پاره هاى ابر كه زود پراكنده مى گردد.

پس در ميان آن آشوب و غوغا بپا خواستم تا آن كه باطل از ميان رفت، و دين استقرار يافته، آرام شد.» (174)

ز - سكوت براى حفظ وحدت

امام على عليه‌السلام در يكى از سخنرانى ها به برخى از علل و عوامل سكوت خود اشاره مى فرمايد:

«فَإنْ أَقُلْ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا: جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي! وَاللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِىِّ الْبَعِيدَةِ!»

«در شرائطى قرار دارم كه اگر سخن بگويم، مى گويند بر حكومت حريص است، و اگر خاموش باشم، مى گويند: از مرگ ترسيد!!

هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ ها و حوادث ناگوار؟!

سوگند به خدا، اُنس و علاقه فرزند ابيطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بيشتر است، اينكه سكوت برگزيدم، از علوم و حوادث پنهانى، آگاهى دارم كه اگر باز گويم مضطرب مى گرديد، چون لرزيدن ريسمان در چاه هاى عميق!!» (175)

### 2 - بحث و مناظره با سران كودتائى سقيفه

امام على عليه‌السلام از هرگونه اقدام مسلّحانه در اختلافات داخلى پرهيز داشت، امّا از حقّ خويش بگونه هاى مختلفى دفاع مى كرد.

رجوع شود به: امام على عليه‌السلام و مسائل اعتقادى - فصل دوّم - ش 6

### 3 - مطالبه حق

حال كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مأمور به سكوت است و اقدام مسلّحانه را جايز نمى داند، بايد حقّ خود را مطالبه كند و از آن دفاع نمايد تا منحرفان انكار نكنند، مانند:

الف - مطالبه فدك از خليفه اوّل

حضرت فاطمه (سلام الله عليها) و عبّاس بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نزد خليفه اوّل آمدند و ميراث خود را كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ باقى مانده بود، درخواست كردند.

خليفه اوّل گفت:

من از رسول اللَّه شنيدم كه فرمود: ما چيزى را به ارث نمى گذاريم و آنچه از ما بماند، صدقه است.

هنگامى كه حضرت زهرا (سلام الله عليها) اين سخن را شنيد با حالتى خشمگين آن جلسه را ترك كرد و تا آخر عُمْر با خليفه اوّل يك كلمه هم سخن نگفت. (176)

امام على عليه‌السلام اين تصرّف عدوانى و داستان غَم انگيز را صريحاً در ضِمن نامه اى به خليفه سوم بن حنيف نوشت، و بيان كرد:

«بَلى كانَتْ فى أيْدينا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٌ آخَرينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ.» (177)

«آرى از آنچه كه آسمان بر آن سايه انداخته فقط فَدَك در دست ما بود، پس نَفس هاى آن قوم بر آن طَمَع و حِرص ورزيد و نفوس عدّه اى هم از آن صَرْفِ نَظَر كرده، اعراض نمودند، و خداوند بهترين داور است.»

ب - يارى طلبيدن از مهاجر و انصار براى گرفن فَدَك

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام همراه با حَسَن و حسين عليهما‌السلام و فاطمه زهرا (سلام الله عليها) شب ها به سوى خانه هاى مهاجرين و انصار مى رفت و آنها را به يارى مى طلبيد، تا از حقّ حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و حقّ فاطمه (سلام الله عليها) نسبت به فَدَك دفاع كنند.

بَرخى عذر بَدتَر از گناه مى آوردند.

و برخى ديگر مى گفتند: دير شده و ديگر نمى توان اقدام مؤثّرى داشت.

و بعضى ديگر گفتند: اگر شما در سقيفه مى بوديد، يك نفر هم در امامت و رهبرى شما مخالفت نمى كرد. (178)

### 4 - دخالت در مسائل مهم كشور اسلامى

### الف - پاسخ به مشكلات سياسى كشور

در بسيارى از موارد، كه خلفاء از پاسخ دادن به سؤالات علمىِ مراجعه كنندگان درمانده مى شدند، و يا از تعيين حكم قضائى در أمرى عاجز مى ماندند، به على عليه‌السلام متوسّل مى شدند كه به وسيله آن حضرت جواب همه مسائل مشكل داده مى شد.

بارها خليفه اوّل و خليفه دوّم به اين حقيقت اعتراف كردند، كه سخن معروف خليفه دوّم اين بود:

«لَوْلا عَلِىٌّ لَهَلَكَ عُمَرَ» (179)

«اگر على نبود عُمَر هلاك مى شد.»

مشورت با امام على عليه‌السلام براى نبرد با روميان

خليفه اوّل در مورد نبرد با روميان با گروهى از صحابه به مشورت نشست، هركدام نظرى دادند كه او را قانع نساخت، سرانجام با على عليه‌السلام به مشورت پرداخت.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام او را بر اين كار ترغيب نمود و اضافه كرد:

«اِنْ فَعَلْتَ ظَفَرْتَ»

«اگر نبرد كُنى پيروز مى شوى.»

خليفه اوّل از تشويق امام على عليه‌السلام خوشحال شد و گفت:

يا على فال نيك زدى و به خير بشارت دادى. (180)

پس از نبرد همگان ديدند آنگونه كه امام على عليه‌السلام وعده پيروزى به مسلمين داده بود، به پيروزى چشمگيرى دست يافتند.

مشورت با امام على عليه‌السلام در امور جارى كشور ايران

در زمان خليفه دوّم، على عليه‌السلام وارد هَمَدانْ (181) شد، مجوسان (182) به وِى شكايت كردند كه حاكم شَهر، با زردشتيان ايران بَدرفتارى مى كند.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پس از تحقيق به مدينه نوشت كه بايد حاكم عزل شود و فَرد ديگرى به جاى او اعزام گردد.

خليفه دوّم حاكم را عزل و ديگرى را به جاى او فرستاد،

وقتى ايرانيان از اين لطف آگاه شدند و ديدند كه امام على عليه‌السلام به زبان آنان با ايشان صحبت مى كند به آن حضرت پيشنهاد كردند كه در ايران بماند و حكومت ايران را اداره نمايد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نپذيرفت و در پاسخ ايرانيان فرمود:

«من به مقامات دنيوى توجّه ندارم و كارهائى كه تا امروز انجام داده ام و بعد از اين نيز انجام خواهم داد، براى خدمت به اسلام است و من بدون اينكه زمامدار شما باشم، تا آنجا كه از دستم برمى آيد و مقرّرات دين ما اجازه مى دهد به شما محبّت خواهم كرد.» (183)

### ب - پاسخ به مشاوره هاى سياسى، نظامى

مشورت براى فتح ايران

در سال چهاردهم هجرى در سرزمين قادسيّه نبرد سختى ميان سپاه اسلام و نظاميان ايرانى در گرفت كه سرانجام، فتح و پيروزى براى مسلمانان شد و رُستم فَرُّخزاد، فرمانده كلّ قواى ايران با گروهى به قتل رسيد و سراسر عراق زير پوشش نفوذ سياسى و نظامى اسلام درآمد.

و مدائن كه مقرّ حكومت سلاطين ساسانى بود در تصرّف مسلمانان قرار گرفت و سران سپاه ايران به داخل كشور عقب نشينى كردند.

مشاورين و سران نظامى ايران بيم آن داشتند كه سپاه اسلام كم كم پيشروى كرده و سراسر كشور را به تصرّف خود درآورند، براى مقابله با چنين حمله خطرناك، يزدگِرد، پادشاه ايران سپاهى متشكّل از يكصد و پنجاه هزار نفر به فرماندهى، فيروزان ترتيب داد تا جلوى هر نوع حمله ناگهانى را بگيرد و در صورت مساعد بودن وضع، خود حمله را آغاز كند.

سعد وقّاص فرمانده قواى اسلام به نقلى ديگر عمار ياسر (184) حكومت كوفه را در اختيار داشت، نامه اى به خليفه دوّم نوشت و او را از اوضاع آگاه ساخت و افزود كه سپاه كوفه آماده اند، پيش از آنكه دشمن جنگ را آغاز كند، براى ترساندن دشمن، خود را براى حمله به دشمن مجهّز كرده و نبرد را شروع نمايند. (185)

خليفه دوّم به مَحضِ اينكه از جريان آگاه شد، به مسجد رفت، سران صحابه را جمع كرد و براى رفتن خود به اين كارزار مشورت نمود و افزود از مدينه خارج شده، در منطقه اى ميان بصره و كوفه فرود آمده و از آن منطقه شخصاً رهبرى لشگر اسلام را به عهده گيرم،

در اين رابطه هر كس رأى و انديشه خود را اظهار مى داشت.

طلحة بن عبداللَّه كه از خطباى قريش بود، برخاست و چرب زبانى كرد و كار خليفه را صواب قلمداد نمود و او را از رأى ديگران مستغنى دانست و چاپلوسى را از حد گذرانيد.

پس از او خليفه سوم بن عفّان نه تنها خليفه را به ترك مدينه تشويق نمود، بلكه پيشنهاد كرد كه به سپاه اسلام و يَمَن أمر فرمائيد، همگى هردو محل را به سوى تو ترك گويند، تو هم با مسلمانان مكّه، مدينه، مصر، كوفه و بصره به سوى نبرد با كافران حركت كن.

در اين موقع على عليه‌السلام برخاست و از هر دو نظريّه انتقاد كرد و فرمود:

هرگاه شَهر يَمَنْ و منطقه شام را از سپاه و مردان رزمجو خالى سازى و به سركوبى ايران فراخوانى، به احتمال زياد ارتش بى باكِ روم، شام را اشغال كنند و اگر حجاز را تَرك گوئى، اعراب اطراف اين منطقه از اين فرصت استفاده كرده و فتنه اى برپا مى كنند كه ضرر و خسارت آن به مراتب بيش از ضرر و فتنه ايست كه به استقبال آن مى رويد.

و افزود:

فرمانروائى كشور مانند رشته تسبيح است كه آنها را به هم پيوسته، اگر رشته از هم گسيخته شود، مُهره ها از هم مى پاشند.

اگر نگرانى تو بخاطر كمى سپاه اسلام است، يقين بدان مسلمانان به وسيله عقيده پاك و ايمانى كه دارند، بسيارند، تو مانند ميله وسط آسيا باش و گردونه نبرد و آسياى رزم را توسّط ارتش به حركت درآور.

شركت تو در جبهه مايه جرأت دشمن مى گردد، زيرا آنان با خود مى انديشند كه تو پيشواى عرب هستى و مسلمانان بجز تو پيشواى ديگرى ندارند، اگر او را از ميان برداريم، مشكلات ما بر طرف مى شود، اين انديشه، حرص و علاقه ايشان را بر جنگ و پيروزى دو چندان مى سازد. (186)

خليفه دوّم پس از شنيدن سخنان مستدلّ امام على عليه‌السلام نه تنها از رفتن خود منصرف شد، بلكه از دعوت لشكر يمن و شام نيز خوددارى ورزيد و گفت:

رأى، رأى على عليه‌السلام است و من دوست دارم كه از رأى او پيروى كنم. (187)

سخن حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اينگونه آغاز شد:

«إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلاَنُهُ بِكَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ.

وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.

وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ:

فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً.

وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتَِماعِ! فَكُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُوا:

هذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونَ ذلِكَ أَشَدَّ لِكَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ.

فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مِا يَكْرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيَما مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ!»

علل پيروزى اسلام و مسلمين

«پيروزى و شكست اسلام، به فراوانى و كمى طرفداران آن نبود، (188) اسلام دين خداست كه آن را پيروز ساخت، و سپاه اوست كه آن را آماده و يارى فرمود، و رسيد تا آنجا كه بايد برسد، در هر جا كه لازم بود طلوع كرد، و ما بر وعده پرودگار خود اميداوريم كه او به وعده خود وفا مى كند، و سپاه خود را يارى خواهد كرد.

جايگاه رهبر چونان ريسمانى محكم است كه مُهره ها را متّحد ساخته به هم پيوند مى دهد، اگر اين رشته از هم بُگسلد، مهره ها پراكنده و هر كدام به سويى خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آورى نخواهند شد.

عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندك است امّا با نعمت اسلام فراوانند، و با اتّحاد و هماهنگى عزيز و قدرتمندند، چونان محور آسياب، جامعه را به گردش درآور، و با كمك مردم جنگ را اداره كن، زيرا اگر تو از اين سرزمين بيرون شوى، مخالفان عرب از هر سو تو را رها كرده و پيمان مى شكنند، چنانكه حفط مرزهاى داخل كه پشت سر مى گذارى مهم تر از آن باشد كه در پيش روى خواهى داشت.

واقع بينى در مشاوره نظامى

همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گويند اين ريشه عرب است اگر آن را بريديد آسوده مى گرديد، و همين سبب فشار و تهاجمات پياپى آنان مى شود و طمع ايشان در تو بيشتر گردد، اينكه گفتى آنان براه افتادند تا با مسلمانان پيكار كنند، ناخشنودى خدا از تو بيشتر و خدا در دگرگون ساختن آن چه كه دوست ندارند تواناتر است.

امّا آن چه از فراوانى دشمن گفتى، ما در جنگ هاى گذشته با فراوانى سرباز نمى جنگيديم، بلكه با يارى و كمك خدا مبارزه مى كرديم.» (189)

و در سخنرانى ديگرى امام على عليه‌السلام فرمود:

«وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ. وَالَّذِي نَصَرَهُمْ، وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ. إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ.

لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ. فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلاً مِحْرَباً، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، كُنْتَ رِدْأً لِلنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.»

مشاوره نظامى

«خداوند به پيروان اين دين وعده داد كه اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمين را جبران كند، خدايى كه مسلمانان را به هنگام كمى نفرات يارى كرد، و آنگاه كه نمى توانستند از خود دفاع كنند، از آنها دفاع كرد، اكنون زنده است و هرگز نمى ميرد.

هر گاه خود به جنگ دشمن روى و با آنان روبرو گردى و آسيبى بينى، مسلمانان تا دورترين شهرهاى خود، ديگر پناهگاهى ندارند و پس از تو كسى نيست تا بدان رو آورند.

مرد دليرى را به سوى آنان روانه كن، و جنگ آزمودگان و خيرخواهان را همراه او كوچ ده، اگر خدا پيروزى داد چنان است كه تو دوست دارى، و اگر كار ديگرى مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهى بود.» (190)

مشورت براى فتح بيت المقدس

مسلمانان يك ماه بود كه شام را فتح كرده بودند و تصميم داشتند به سوى بيت المقدّس پيشروى نمايند.

فرمانده اسلام ابوعبيده جرّاح و معاذ بن جبل بودند.

معاذ به ابوعبيده گفت:

نامه اى به خليفه بنويس و درباره پيشروى به سوى بيت المقدّس مشورت نما.

وِى نامه اى به خليفه نوشت و نامه را به وسيله افسرى به حضور خليفه رسانيد.

خليفه نامه را براى مسلمانان خواند و از آنان رأى خواست.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خليفه را تشويق نمود كه به فرمانده سپاه اسلام بنويسد:

به سوى بيت المقدّس پيشروى نمائيد و پس از فتح بيت المقدّس از پيشروى باز نَايستيد و به سرزمين قيصر گام نهيد و مطمئن باشيد كه پيروزى از آنِ ماست، زيرا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ از چنين پيروزى خبر داده است.

خليفه فوراً قلم و كاغذ خواست و نامه اى به ابوعبيده نوشت و او را به ادامه نبرد و پيشروى به سوى بيت المقدّس تشويق كرد و افزود:

پسر عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به ما بشارت داد كه بيت المقدّس به وسيله تو فتح خواهد شد. (191)

### ج - حلّ مشكلات قضائى

حل مشكلات قضائى خليفه اول نسبت به حد شرابخوار

در زمان خلافت خليفه اوّل مردى شراب خورده بود، او را پيش خليفه اوّل آوردند، خليفه دستور داد بر او حدّ جارى سازند.

او گفت: راست است كه من شراب خورده ام، ليكن از حرمت آن بى خبر بودم وگرنه مرتكب آن نمى شدم، زيرا زندگانى من در ميان مردمى بوده كه ايشان خوردنِ آن را مباح مى دانستند و من تا به امروز از حرام بودن آن آگاه نبودم.

خليفه اوّل در ترديد افتاد و متحيّر شده در حكم آن فروماند.

از حاضران يكى گفت:

در اين حكم از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بايد استمداد كرد.

پس موضوع را با على عليه‌السلام در ميان گذاشتند.

حضرت فرمود: او را به وسيله دو مرد موثّق در ميان مهاجر و انصار بگردانند و از آنها با سوگند سؤال كنند كه آيا تا به حال آيه تحريم شراب را بر او تلاوت كرده و از حرمت شراب خبر داده اند؟

اگر گواهى دادند كه آيه تحريم شراب يا حكم پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را بر او خوانده اند، حدّ خدا را بر او جارى سازيد وگرنه او را به حال خود واگذاريد.

خليفه اوّل به همان نحو عمل كرد و كسى شهادت نداد، بدين جهت از جرم او چشم پوشى شد و گفتند:

توبه كن كه بار ديگر مرتكب چنين كارى نشوى. (192)

حل مشكلات قضائى خليفه اول نسبت به زنى باردار

از خليفه اوّل سؤال كردند:

مردى، صبح با زنى ازدواج كرد كه در شبانگاه همان روز وضع حمل كرده بود و شوهرش در همان لحظه فوت نمود، پس از مرگ آن مرد، زن و فرزند (نوزاد) دارائى او را به عنوان ارثيّه تصاحب كردند، چگونه اين موضوع امكان پذير است؟

خليفه اوّل از جواب دادن عاجز ماند و ماجرا را خدمت امام على عليه‌السلام بازگو كرد.

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

آن مرد كنيزى داشته كه او را باردار كرده بود، چون موقع حملش نزديك شد، او را آزاد كرده و آنگاه با او ازدواج نمود و شبانگاه زن وضع حمل كرد، چون شوهرش مُرد ميراث او را تصاحب كردند. (193)

در تاريخ ثبت شده كه خليفه بارها به عجز خود اعتراف نموده و شايد يكى از علل آن اين باشد كه خود را در مقابل مسائل پيچيده و معضلات علمى عاجز و ناتوان مى ديد، كه بى اختيار مى گفت:

«اَقيلُونى اَقيلُونى وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِىٌّ فيكُمْ» (194)

مرا رها كنيد، مرا رها كنيد، چون من بهترين شما نيستم در حالى كه على در بين شماست.

## فصل سوم - اخلاق همسردارى

1 - كمك در كار خانه

2 - فرهنگ پرهيز در روابط اجتماعى

3 - شوهر نمونه

4 - تبليغ فرهنگ ازدواج

## 1 - كمك در كارخانه

1 - على عليه‌السلام و كمك به همسر

2 - تقسيم كار با همسر

### 1 - على عليه‌السلام و كمك به همسر

روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ وارد خانه فاطمه عليه‌السلام شد و ديد كه حضرت على عليه‌السلام و حضرت زهرا (سلام الله عليها) با هم عدس پاك مى كنند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ على عليه‌السلام را تشويق كرد وفرمود:

«ما مِنْ رَجُلٍ يُعْيِنُ اِمْرَئَتَهُ فى بَيْتِها إِلاَّ كانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ عِبادَةُ سَنَةٍ، صِيامُ نِهارِها، وَقِيامُ لَيْلِها»

«هيچ مردى زنش را در كار خانه كمك نمى كند مگر آنكه خداوند به تعداد موهاى بدن او عبادت يك سال، كه روزها روزه گرفته، و شب ها شب زنده دارى كرده باشد ثواب به شوهر مى دهد.» (195)

### 2 - تقسيم كار با همسر

يكى از عوامل سعادت و شادابى خانواده، تقسيم كار، و تعيين حدود و وظائف زن و شوهر است، حضرت على عليه‌السلام با حضرت زهرا (سلام الله عليها) در فكر تقسيم كار بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ چنين رهنمود داد:

كارهاى داخل منزل با فاطمه عليه‌السلام و كارهاى بيرون منزل بر عهده على باشد.

حضرت فاطمه عليه‌السلام با خوشحالى فرمود:

«فَلا يَعْلَمُ ما داخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللَّه»

«جز خدا كسى نمى داند كه از اين تقسيم كار تا چه اندازه خوشحال شدم.» (196)

## 2 - فرهنگ پرهيز در روابط اجتماعى

1 - بانوان و فرهنگ پرهيز

2 - دستورالعمل روابط اجتماعى بانوان

3 - پرهيز در روابط زن و مرد

### 1 - بانوان و فرهنگ پرهيز

در فرهنگ اجتماعى و اخلاق همسردارى امام على عليه‌السلام اصولى مطرح است، مانند:

1 - تقسيم كار بين زن و مرد؛

2 - انتخاب مرد نسبت به كارهاى بيرون منزل؛

3 - به كوچه و خيابان نرفتن زن ها مگر در ضرورت؛

4 - مسئوليّت پذيرى مردها نسبت به خريد و فروش خارج از منزل.

بنابراين جامعه اسلامى با فرهنگ پرهيز، و عدم اختلاط زن و مرد در بازار و خيابان بايد اداره شود، كه عامل سلامت نسل جوان و محيط اجتماعى است.

روزى به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اطّلاع دادند كه زنان كوفه در مراكز تجارى و بازار رفت و آمد دارند، و شخصاً به خريد و فروش مى پردازند، امام على عليه‌السلام در يك سخنرانى خطاب به مردم كوفه فرمود:

«أَما تَسْتَحْيُونَ وَلاتُغارُونَ وَنِسائُكُم يِخْرُجْنَ إِلى الأَْسْواقِ وَيُزاحِمْنَ الْعُلُوجَ»

آيا حياء نداريد؟ و غيرت نمى ورزيد كه زن هاى شما به بازارها مى روند و با جوانان قوى و خوش هيكل روبرو مى شوند؟ (197)

### 2 - دستورالعمل روابط اجتماعى بانوان (198)

امام على عليه‌السلام در يك دستورالعمل اخلاقى، اجتماعى، خطاب به فرزندش امام حسن عليه‌السلام نوشت:

«وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.»

«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت گيرى در پوشش، عامل سلامت و استوارى آنان است، بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غيرصالح را در ميانشان آورى، و اگر بتوانى بگونه اى زندگى كنى كه غير تو را نشناسند چنين كُن.» (199)

### 3 - پرهيز در روابط زن و مرد (200)

از ديدگاه امام على عليه‌السلام يكى از راه هاى سلامت جامعه، رعايت فرهنگ پرهيز و حرمت نهادن به جايگاه ارزشى زن و مرد است، كه در يك سخنرانى فرمود:

«فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ، وَلَاتُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.»

«پس، از زنان بد، بپرهيزيد و مراقب نيكانشان باشيد، در خواسته هاى نيكو، همواره فرمانبردارشان نباشيد تا درانجام منكرات طمع ورزند.» (201)

## 3 - شوهر نمونه

على عليه‌السلام همسر نمونه

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، پس از عروسى حضرت زهرا عليه‌السلام به منزل دخترش رفت و پرسيد: «كَيْفَ رَأَيْتَ زَوْجك؟»

(دخترم شوهرت را چگونه ديدى؟)

حضرت زهرا عليه‌السلام پاسخ داد: «يا اَبَةِ خَيْرُ زَوْجٍ»

(خوب شوهرى است). (202)

## 4 - تبليغ فرهنگ ازدواج

1 - ازدواج هاى مكرّر امام عليه‌السلام

2 - ازدواج با يكى از اسيران

3 - ازدواج در بصره

4 - عدالت با همسران

5 - مبارزه با خرافات در ازدواج

6 - تأمين هزينه زندگى

### 1 - ازدواج هاى امام على عليه‌السلام

امام على عليه‌السلام با رعايت عدالت بين همسران، پس از فاطمه زهرا (سلام الله عليها) با زنانى ازدواج كرد كه اسامى آنها به شرح زير است:

1 - خوله: دختر أياس بن جعفر حنفيّه، مادر محمد حنفيه

2 - امّ البنين: دختر حزام بن خالد از طائفه كلاب، مادر حضرت اباالفضل عليه‌السلام و...

3 - اسماء بنت عميس: كه قبلاً زن حضرت جعفر بود و مادر محمد بن ابى بكر است.

4 - ليلى: دختر مسعود بن خالد

5 - امّ سعيد: دختر عروة بن مسعود ثقفى

6 - سبيّه: دختر عباد بن ربيعه كه او را صهبا نيز مى ناميدند.

7 - امامه: فرزند زينب دختر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه حضرت زهرا (سلام الله عليها) سفارش كرده بود. (203)

و در زمان شهادت امام على عليه‌السلام چهار زن از همسران حضور داشتند كه سال ها پس از حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام زندگى كردند، مانند:

1 - امامه: دختر زينب

2 - امّ البنين: مادر حضرت اباالفضل عليه‌السلام

3 - اسماء: بنت عميس

4 - خوله: مادر محمّد بن حنفيّه (204)

هم اكنون اگر فرهنگ تعدّد زوجات با تمام ارزش ها و احكامش در جامعه ما تحقّق پذيرد، بسيارى از زنان بيوه صاحب همسر شده واز مفاسد اجتماعى جلوگيرى مى شود.

### 2 - ازدواج با يكى از اسيران

عمرو بن حصين نقل مى كند:

در يكى از جنگ ها كه با فرماندهى امام على عليه‌السلام در دوران حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ انجام گرفت، و لشگر اسلام پيروز شد، اموال فراوان، و تعدادى كنيز نيز به تصرّف ارتش اسلام در آمد.

پس از پايان جنگ حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام با يكى از كنيزان به اسارت گرفته شده، ازدواج كرد، كه در فرهنگ آن روزگاران ازدواج با يك زن اسير، بزرگترين احترام و تكريم به حساب مى آمد.

امّا چند نفر پس از بازگشت لشكر اسلام به مدينه، خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رفته و خواستند نسبت به ازدواج امام على عليه‌السلام اعتراض كنند، وقتى اعتراض خود رامطرح كردند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ از آنها روى برگرداند و فرمود:

على از من و من از على هستم، و او ولىّ هر مؤمن و زن مؤمنه است.

و به اعتراض كنندگان فهماند كه عمل حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام هيچگونه ايرادى ندارد. (205)

### 3 - ازدواج در بصره پس از جنگ جمل

پس از جنگ جَمَل، و استقرار آرامش در شهر بصره، امام على عليه‌السلام حدود هفتاد و دو روز در شهر بصره اقامت فرمود (طبق نقل ناصر خسرو (206) يا 50 روز طبق نقل شعبى) (207)

و در ماه رجب با انتخاب عبداللّه بن عبّاس براى استاندارى بصره، به سوى كوفه حركت كرد.

در اين مدّتى كه حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در شهر بصره به سر مى برد، با دختر مسعود نهلشى، ازدواج كرد و در خانه او سكونت داشت. (208)

### 4 - عدالت با همسران

درست است كه تعدّد زوجات يكى از راه هاى جدّى مقابله با مفاسد اجتماعى است، امّا شرائط و مقرّرات خاصّ خودش را دارد كه يكى از آنها عدالت رفتارى، ميان همسران است، و قرآن كريم در اين مورد هشدار داده است كه اگر نمى توانى عدالت را رعايت كنى بايد به تعدّد زوجات روى نياورى. (209)

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام چون همسران متعدّد داشت، عدالت را دقيقاً نسبت به همسران خويش رعايت مى كرد، هنگامى كه شبى نوبت يكى از همسران بود، حتّى وضوى خود را در خانه او مى گرفت.

يعنى عدالت رفتارى را حتّى در وضو گرفتن نيز رعايت مى فرمود. (210)

### 5 - مبارزه با خرافات در ازدواج

هر چه مردم از فرهنگ و اسلام ناب محمّدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فاصله مى گيرند، خرافات و تعصّبات جاهلانه فراوانى دامنگير جامعه مى شود، بخصوص نسبت به ازدواج، كه خرافات زيادى مطرح شده است.

از جمله:

پس از فوت يكى از اقوام تا يك سال يا چند ماه بايد در آن فاميل كسى ازدواج نكند، و جلسه عقد نگيرد، در صورتى كه در سنّت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، و سيره عملى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام اينگونه سنّت هاى غلط راه ندارد.

هنوز شانزده روز از وفات رقيّه، يكى از دختران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نگذشته بود كه، امام على عليه‌السلام با حضرت فاطمه (سلام الله عليها) ازدواج كرد. (211)

نه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ايراد گرفت، نه مردم اعتراض كردند، و نه حضرت زهراء (سلام الله عليها) لب به اعتراض گشود.

ازدواج حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پس از جنگ بدر، در ماه رمضان و شب زفاف در ماه ذيحجّه از سال دوّم هجرت اتّفاق افتاد. (212)

### 6 - تأمين هزينه زندگى

يكى از وظائف مهمّ اجتماعى در اخلاق همسردارى، تأمين هزينه زندگى است، مرد بايد با كار و تلاش فراوان، نيازهاى اقتصادى خانواده را برطرف سازد تا سر بار جامعه نگردند و دست نياز به سوى ديگران دراز نكنند، امروزه يكى از عوامل فِساد و بزهكارى، تأمين نبودن زن و فرزندان در خانواده هاست.

امام على عليه‌السلام با كار و تلاش، چاه كردن و آبيارى كردن، و درختكارى و احداث باغ در منطقه يَنْبُع در اطراف مدينه توانست، سرمايه هاى فراوان بدست آورد؛

هم هزار برده را آزاد كند؛

هم براى خاله ها و عمّه هاى خود خانه شخصى بَخَرَد؛

و هم زنان و فرزندان خود را آبرومندانه اداره كند كه وصيّت نامه آن حضرت به صورت نامه 24 نهج البلاغه در تاريخ ثبت شده است، در آن دستو العمل اقتصادى براى اداره زنان و فرزندان خود تأكيد مى كند كه درختان و زمين ها را نفروشند، بلكه با درآمد سالانه آن نيازهاى اقتصادى خانواده آن حضرت را برطرف سازند.

امام على عليه‌السلام به فرزندش نوشت كه:

«هذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ.

منها: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ.

وَإِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذلِكَ إِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِوُصْلَتِهِ.

وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَى أُصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلَ هذِهِ الْقُرَى وَدِيَّةً حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً.

وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ - لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتُمْسَكُ عَلَى وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.

قوله عليه‌السلام في هذه الوصية: وألا يبيع من نخلها وَدِيةً، الوَدِيةُ: الفَسِيلَةُ، وجمعها وَدِي.

و قوله عليه‌السلام: حتى تشكل أرضها غراساً هو من أفصح الكلام، والمراد به أن الأرض يكثر فيها غراس النخل حتى يراها الناظر على غير تلك الصفة التي عرفها بها فيشكل عليه أمرها ويحسبها غيرها.»

وصيّت اقتصادى نسبت به اموال شخصى

«اين دستورى است كه بنده خدا على بن ابيطالب، اميرمؤمنان نسبت به اموال شخصى خود، براى خشنودى خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده اش گرداند.

(قسمتى از اين نامه است)

همانا سرپرستى اين اموال بر عهده فرزندم حسن بن على است، آنگونه كه رواست از آن مصرف نمايد، و از آن انفاق كند، اگر براى حسن حادثه اى رخ داد و حسين زنده بود، سرپرستى آن را پس از برادرش به عهده گيرد، و كار او را تداوم بخشد.

پسران فاطمه از اين اموال به همان مقدار سهم دارند كه ديگر پسران على خواهند داشت، من سرپرستى اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودى خدا، و نزديك شدن به رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و بزرگ داشت حرمت او، و احترام پيوند خويشاوندى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را فراهم آورم.

ضرورت حفظ اموال

و با كسى كه اين اموال در دست اوست شرط مى كنم كه اصل مال را حفظ نموده تنها از ميوه و درآمدش بخورند و انفاق كنند، و هرگز نهال هاى درخت خرما را نفروشند، تا همه اين سرزمين يك پارچه زير درختان خرما بگونه اى قرار گيرد كه راه يافتن در آن دشوار باشد.

و زنان غيرعقدى من كه با آنها بودم و صاحب فرزند يا حامله مى باشند، پس از تولّد فرزند، فرزند خود را گيرد كه بهره او باشد، و اگر فرزندش بميرد، مادر آزاد است، كنيز بودن از او برداشته، و آزادى خويش را باز يابد.» (213)

(وَدية بمعنى نهال خرما، و جمع آن وَدِى بر وزن على مى باشد، و جمله امام نسبت به درختان حتى تشكل ارضها غراساً از فصيح ترين سخن است يعنى زمين پر درخت شود كه چيزى جز درختان به چشم نيايند.)

## در چشمه سار نهج البلاغه

1 - سيماى پرهيزكاران (خطبه همام)

2 - رسالت پاكان

3 - روش برخورد با اشتباهات دوستان

### 1 - سيماى پرهيزكاران (خطبه همام)

193 - ومن خطبة له عليه‌السلام:

اخلاقى، اجتماعى

(یصف فیها المتقین)

رُوِيَ أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًاً عَابِداًً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِيَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَثَاقَلَ عليه‌السلام عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا هَمَّامُ، اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَ(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ). فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام:

ترجمه خطبه 193

گفته شد يكى از ياران پرهيزكار امام عليه‌السلام به نام همام (214) گفت:

اى اميرمؤمنان پرهيزكاران را براى من آنچنان وصف كن كه گويا آنان را با چشم مى نگرم. امام عليه‌السلام در پاسخ او درنگى كرد و فرمود: اى همام! از خدا بترس و نيكوكار باش كه خداوند با پرهيزكاران و نيكوكاران است اما همام دست بردار نبود و اصرار ورزيد، تا آن كه امام عليه‌السلام تصميم گرفت صفات پرهيزكاران را بيان فرمايد. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پيامبرش درود فرستاد، و فرمود:

1 - سيماء المتقين

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَاتَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَاتَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.»

1 - سيماى پرهيزكاران

پس از ستايش پروردگار! همانا خداوند سبحان پديده ها را در حالى آفريد كه از اطاعتشان بى نياز، و از نافرمانى آنان در امان بود، زيرا نه معصيت گناهكاران به خدا زيانى مى رسانَد و نه اطاعت مؤمنان براى او سودى دارد، روزى بندگان را تقسيم، و هر كدام را در جايگاه خويش قرار داد.

امّا پرهيزكاران! در دنيا داراى فضيلت هاى برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان ميانه روى، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنى است، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام كرده مى پوشانند، و گوش هاى خود را وقف دانش سودمند كرده اند، و در روزگار سختى و گُشايش، حالشان يكسان است. و اگر نبود مرگى كه خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتى به اندازه برهم زدن چشم، در بدن ها قرار نمى گرفت، از شوق ديدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم.

خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند، بهشت براى آنان چنان است كه گويى آن را ديده و در نعمت هاى آن به سر مى برند، و جهنّم را چنان باور دارند كه گويى آن را ديده و در عذابش گرفتارند.

دل هاى پرهيزكاران اندوهگين، و مردم از آزارشان در أمان، تن هايشان لاغر، و درخواست هايشان اندك، و نفسشان عفيف و دامنشان پاك است.

در روزگار كوتاه دنيا صبر كرده تا آسايش جاودانه قيامت را به دست آورند: تجارتى پر سود كه پروردگارشان فراهم فرموده، دنيا مى خواست آنها را بفريبد امّا عزم دنيا نكردند، مى خواست آنها را اسير خود گرداند كه با فدا كردن جان، خود را آزاد ساختند.

2 - ليالى المتقين

«أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةً فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.»

2 - شب پرهيزكاران

پرهيزكاران در شب برپا ايستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفكّر و انديشه مى خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروى درد خود را مى يابند.

وقتى به آيه اى برسند كه تشويقى در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روى آورند، و با جان پرشوق در آن خيره شوند، و گمان مى برند كه نعمت هاى بهشت برابر ديدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آيه اى مى رسند كه ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن مى سپارند، و گويا صداى برهم خوردن شعله هاى آتش، در گوششان طنين افكن است، پس قامت به شكل ركوع خم كرده، پيشانى و دست و پا بر خاك ماليده، و از خدا آزادى خود را از آتش جهنّم مى طلبند.

3 - نهار المتقين

«وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا!

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.»

3 - روز پرهيزكاران

پرهيزكاران در روز، دانشمندانى بُردبار، و نيكوكارانى باتقوا هستند كه ترس الهى آنان را چونان تير تراشيده لاغر كرده است، كسى كه به آنها مى نگرد مى پندارد كه بيمارند امّا آنان را بيمارى نيست، و مى گويد، مردم در اشتباهند!

در صورتى كه آشفتگى ظاهرشان، نشان از امرى بزرگ است. از اعمال اندك خود خشنود نيستند، و اعمال زياد خود را بسيار نمى شمارند. نفس خود را متّهم مى كنند، و از كردار خود ترسناكند. هرگاه يكى از آنان را بستايند، از آنچه در تعريف او گفته شد در هراس افتاده مى گويد: من خود را از ديگران بهتر مى شناسم و خداى من، مرا بهتر از من مى شناسد، بار خدايا، مرا بر آنچه مى گويند محاكمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده كه مى گويند، و گناهانى كه نمى دانند بيامرز!

4 - علامات المتقين

«فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنًى، وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ.

يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.

إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيَما تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيَما تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيَما لَايَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيَما لَايَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ.

الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلاَزِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لَايَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَايُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لَايَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَايُنَابِزِ بِالْأَلْقَابِ، وَلَايُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَايَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَايَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَايَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ،وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ،وَلَادُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أميرالمؤمنين عليه‌السلام:

أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟ فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه‌السلام: وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!»

4 - نشانه هاى پرهيزكاران

و از نشانه هاى يكى از پرهيزكاران اين است كه او را اينگونه مى بينى: در ديندارى نيرومند، نرمخو و دورانديش است، داراى ايمانى پر از يقين، حريص در كسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگرى ميانه رو، در عبادت فروتن، در تهيدستى آراسته، در سختى ها بردبار، در جستجوى كسب حلال، در راه هدايت شادمان و پرهيز كننده از طمع ورزى، مى باشد.

اعمال نيكو انجام مى دهد و ترسان است، روز را به شب مى رساند با سپاسگزارى، و شب را به روز مى آورد با ياد خدا، شب مى خوابد اما ترسان، و بر مى خيزد شادمان، ترس براى اينكه دچار غفلت نشود، و شادمانى براى فضل و رحمتى كه به او رسيده است.

اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش مى كند. روشنى چشم پرهيزكار در چيزى قرار دارد كه جاودانه است، و آن را ترك مى كند كه پايدار نيست، بردبارى را با علم، و سخن را با عمل، در مى آميزد. پرهيزگار را مى بينى كه: آرزويش نزديك، لغزش هايش اندك، قلبش فروتن، نَفْسش قانع، خوراكش كم، كارش آسان، دينش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است.

مردم به خيرش اميدوار، و از آزارش در أمانند. اگر در جمع بيخبران باشد نامش در گروه يادآوران خدا ثبت مى گردد، و اگر در يادآوران باشد نامش در گروه بيخبران نوشته نمى شود. ستمكار خود را عفو مى كند، به آن كه محرومش ساخته مى بخشد، به آن كس كه با او بريده مى پيوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدى هاى او پنهان، و كار نيكش آشكار است.

نيكى هاى او به همه رسيده، آزار او به كسى نمى رسد. در سختى ها آرام، و در ناگوارى ها بردبار و در خوشى ها سپاسگزار است. به آن كه دشمن دارد ستم نكند، و نسبت به آن كه دوست دارد به گناه آلوده نشود. پيش از آن كه بر ضد او گواهى دهند به حق اعتراف مى كند، و آنچه را به او سپرده اند ضايع نمى سازد، و آنچه را به او تذكّر دادند فراموش نمى كند. مردم را با لقب هاى زشت نمى خواند، همسايگان را آزار نمى رساند، در مصيبت هاى ديگران شاد نمى شود و در كار ناروا دخالت نمى كند، و از محدوده حق خارج نمى شود.

اگر خاموش است سكوت او اندوهگينش نمى كند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمى شود، و اگر به او ستمى روا دارند صبر مى كند تا خدا انتقام او را بگيرد. نَفس او از دستش در زحمت، ولى مردم در آسايشند. براى قيامت خود را به زحمت مى افكند، ولى مردم را به رفاه و آسايش مى رساند. دورى او از برخى مردم، از روى زهد و پارسايى، و نزديك شدنش با بعضى ديگر از روى مهربانى و نرمى است. دورى او از تكبّر و خودپسندى، و نزديكى او از روى حيله و نيرنگ نيست. (سخن امام كه به اينجا رسيد، ناگهان همّام ناله اى زد و جان داد. امام عليه‌السلام فرمود:) سوگند به خدا من از اين پيش آمد بر همّام مى ترسيدم. سپس گفت: آيا پندهاى رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مى كند؟

شخصى رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟ امام عليه‌السلام پاسخ داد: واى بر تو، هر أجلى وقت معيّنى دارد كه از آن پيش نيفتد و سبب مشخّصى دارد كه از آن تجاوز نكند. آرام باش و ديگر چنين سخنانى مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است. (215)

### 2 - رسالت پاكان

خطبه 140 نهج البلاغه

«التحذير من الغيبة و النّميمة

وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيَما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ!

يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.»

ترجمه خطبه 140

پرهيز دادن از غيبت و بدگويى

به كسانى كه گناه ندارند، و از سلامت دين برخوردارند، رواست كه به گناهكاران ترحّم كنند، و شكر اين نعمت گذارند، كه شكر گذارى آنان را از عيب جويى ديگران بازدارد، چرا و چگونه آن عيب جو، عيب برادر خويش گويد؟ و او را به بلايى كه گرفتار است سرزنش مى كند؟ آيا به خاطر ندارد كه خدا چگونه او را بخشيد و گناهان او را پرده پوشى فرمود؟

چگونه ديگرى را بر گناهى سرزنش مى كند كه همانند آن را مرتكب شده! يا گناه ديگرى انجام داده كه از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصيان نكرده و تنها گناه كوچك انجام داد، اما جرأت او بر عيبجويى از مردم، خود گناه بزرگترى است.

اى بنده خدا، در گفتن عيب كسى شتاب مكن، شايد خدايش بخشيده باشد، و بر گناهان كوچك خود ايمن مباش، شايد براى آنها كيفر داده شوى، پس هر كدام از شما كه به عيب كسى آگاه است، به خاطر آن چه كه از عيب خود مى داند بايد از عيبجويى ديگران خوددارى كند، و شكر گذارى از عيوبى كه پاك است او را مشغول دارد از اينكه ديگران را بيازارد.

### 3 - روش برخورد با اشتباهات دوستان

خطبه 141 نهج البلاغه

1 - «التحذير من سماع الغيبة

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.

أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.»

ترجمه خطبه 141

1 - پرهيز از شنيدن غيبت

اى مردم! آن كس كه از برادرش اطمينان و استقامت در دين، و درستى راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشيد! گاهى تيرانداز، تير افكند و تيرها به خطا مى رود، سخن نيز چنين است، درباره كسى چيزى مى گويند كه واقعيّت ندارد و گفتار باطل تباه شدنى است، و خدا شنوا و گواه است.

بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.

2 - معرفة الحق و الباطل

«فسئل عليه‌السلام، عن معنى قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!»

2 - شناخت حق و باطل

(پرسيدند، معناى آن چيست؟ امام عليه‌السلام انگشتان خود را ميان چشم و گوش گذاشت و فرمود): باطل آن است كه بگويى شنيدم، و حق آن است كه بگويى ديدم.

## پی نوشت ها

1 - تاكنون هزاران فيش تحقيقاتى از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد، كتاب پيرامون حضرت امام على«عليه السلام»فراهم آمده است.

2 - خطبه 175/6، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

3 - ينابيع المودة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلى عَلِىٍّ عليه‌السلام و قال: «هذا وَ شِيعَتُهُ فِى الْجَنَّة»

4 - نامه 45/5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

5 - خطبه 209/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

6 - اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. كتاب الغارات ص 235 و 249: ابن هلال ثقفى (متوفاى 283 هجرى)

2 - تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حرانى (متوفاى 380 هجرى)

3 - كتاب المجالس ص 137: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

4 - كتاب أمالى ص 24: شيخ طوسى (متوفاى 460 هجرى)

5 - بشارة المصطفى ص 52: طبرى (متوفاى 553 هجرى)

6 - مجموعه ورام ص 62 و 489: شيخ ورام (متوفاى 605 هجرى)

7 - جمهرة رسائل العرب ج 1 ص 487: احمد زكى صفوت

8 - تاريخ طبرى ج 6 ص 3246: طبرى (متوفاى 310 هجرى)

9 - كتاب أمالى ص 152 و 153: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

10 - بحار الانوار ج 2 ص 110: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

11 - منية المريد (بنقل بحار): شهيد ثانى (متوفاى 965 هجرى)

12 - بحار الانوار ج 8 ص 286 و 324

كمپانى: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

13 - ارشاد القلوب ص 108: مرحوم ديلمى (متوفاى 771 هجرى)

14 - بحار الانوار ج 80 ص 23: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

15 - غرر الحكم ج 3 ص 47 و 60: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

16 - غرر الحكم ج 2 ص 91 و 282 و 283 و388 و 589: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

7 - اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاى 664 هجرى)

2. فروع كافى ج 4 ص 198 و 168 / ج 1 ص 219: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

3. من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاى 380 هجرى)

4. ربيع الابرار ص 113 ج 1: زمخشرى (متوفاى 538 هجرى)

5. اعلام النبوة ص 97: ماوردى (متوفاى 450 هجرى)

6. بحار الانوار ج 13 ص 141 و ج 60 ص 214: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

7. منهاج البراعة ج 2 ص 206: ابن راوندى (متوفاى 573 هجرى)

8. نسخه خطى نهج البلاغه ص 180: نوشته سال 421

9. نسخه خطى نهج البلاغه ص 216: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجرى

10. دلائل النبوة: بيهقى (متوفاى 569 هجرى)

11. كتاب السيرة والمغازى: ابن يسار

12. كتاب خصال ج 1 ص 163 حديث 171 / ص 655 و 500: شيخ صدوق (متوفاى 380 هجرى)

13. غرر الحكم ج 1 ص 294 و ج 2 ص 110: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

14. بحار الانوار ج 63 ص 214 و ج 13ص 141: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

15. غرر الحكم ج 4 ص 435 و 438 و 477: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

16. غرر الحكم ج 3 ص 20 و 39 و 300 و311 و 373: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

17. غرر الحكم ج 6 ص 276 و 279 و 431: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

18. غرر الحكم ج 2 ص 62 2 و 343: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

19. غرر الحكم ج 5 ص 119 و 156: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

20. ارشاد ج 1 ص 315: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

21. بحار الانوار ج 14 ص 477: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

22. احتجاج ج 1 ص 141: مرحوم طبرسى (متوفاى 588 هجرى)

8 - نامه 27/16 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

9 - نامه 27/16 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

10 - سوره الرحمن آيه 7

11 - نهج البلاغه خطبه 91/32 معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. عقد الفريد ج 2 ص 406: ابن عبدربه (متوفاى 328 هجرى)

2. كتاب توحيد ص 34: شيخ صدوق (متوفاى 380 هجرى)

3. ربيع الابرار ج 1 باب الملائكة: زمخشرى (متوفاى 538 هجرى)

4. النهاية ج 2 ص 116 (اكثر لغات اين خطبه شرح شده است): ابن أثير (متوفاى 606 هجرى)

5. فرج المهموم ص 56: سيدبن طاووس (متوفاى 64-66 هجرى)

6. تيسير المطالب ص 202: يحيى بن الحسين (متوفاى 424 هجرى)

7. غررالحكم ج 6 ص 193 و 212: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

8. غررالحكم ج 5 ص 21: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

9 تفسير عياشى: عياشى (متوفاى 300 هجرى)

10. بحارالانوار ج 3 ص 257 و ج 3 ص 148: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

11. بحارالانوار ج 4 ص 274 و ج 57 ص 115: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

12. بحارالانوار ج 54 ص 106: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

13. غررالحكم ج 4 ص 633: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

14. غررالحكم ج 5 ص 102: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

15. احتجاج ج 1 ص 200: مرحوم طبرسى (متوفاى 588 هجرى)

16. اصول كافى ج 1 ص 90 و 135: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

17. ارشاد ج 1 ص 217: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

12 - اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. ربيع الابرار ج 1 ص 227: زمخشرى (متوفاى 538 هجرى)

2. منهاج البراعة ج 3 ص 341: ابن راوندى (متوفاى 573 هجرى)

3. نسخه خطى نهج البلاغه ص 338: نوشته سال 421 هجرى

4. غرر الحكم ج 5 ص 84: مرحوم آمدى (متوفاى 588 هجرى)

13 - اسناد و مدارك اين جملات نورانى به شرح زير است:

1. روضه كافى ج 8 ص 352: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

2. منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندى (متوفاى 573 هجرى)

3. نسخه خطى نهج البلاغه ص 184: نوشته سال 421 هجرى

4. دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضى نعمان (متوفاى 63-36 هجرى)

5. بحار الانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص 251: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

6. بحار الانوار ج 17 ص 93: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

7. بحار الانوارج 41 ص 360: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

14 - خطبه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌216/10 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

15 - خطبه 216/ 1 تا 7 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

16 - اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. كتاب النهاية (در ماده عذر و نخم) ج 1 ص 46: ابن أثير (متوفاى 630 هجرى)

2. كتاب النهاية ج 3 ص 198: ابن أثير (متوفاى 630 هجرى)

3. بحارالانوار ج 8 ص 399 و ج 16 ص 284: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

4. ينابيع المودة ص 358: قندوزى (متوفاى 1270 هجرى)

5. أمالى (مجلس 24): شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

6. الامامة والسياسة ج 1 ص 151: ابن قتيبة (متوفاى 276 هجرى)

7. تذكرة الخواص ص 100: ابن جوزى (متوفاى 576 هجرى)

8. الغارات ج 2 ص 488: ابن هلال ثقفى (متوفاى 283 هجرى)

9. كتاب ارشاد ص 173/ 157: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

10. كتاب مسترشد ص 73: طبرى امامى (متوفاى 310 هجرى)

11. تفسير قرآن ج 1 ص 384: على بن ابراهيم قمى (متوفاى 307 هجرى)

12. محاسن ج 1 ص 308: علامه برقى (متوفاى 280 هجرى)

13. اصول كافى ج 1 ص 54/60 و 61 و ج 1 ص 54: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

14. روضه كافى ص 58 ج 3: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

15. تاريخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفاى 292 هجرى)

16. بحارالانوار ج 1 ص 159 و ج 2 ص 290: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

17. بحارالانوار ج 8 ص 705 و ج 41 ص 332: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

18. دستور معالم الحكم ص 132: قاضى قضاعى (متوفاى 454 هجرى)

19. احتجاج ج 1 ص 290: مرحوم طبرسى (متوفاى 588 هجرى)

20. البصائر والذخائر ص 32: توحيدى (متوفاى 380 هجرى)

21. مشكاة الانوار ص 223: طبرسى (متوفاى 548 هجرى)

22. تاريخ ج 2 ص 198: يعقوبى (متوفاى 284 هجرى)

23. تيسير المطالب ص 191: يحيى بن الحسين (متوفاى 424 هجرى)

24. وافى ج 2 ص 280: علامه فيض كاشانى (متوفاى 1091 هجرى)

25. مرآت العقول ص 38: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

26. فروع كافى ج 5 ص 369: مرحوم كلينى (متوفاى 328 هجرى)

17 - حكمت 252/5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

18 - خطبه 13/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1. الاخبار الطوال ص 153: دينورى (متوفاى 282 هجرى)

2. مروج الذهب ج 2 ص 377: مسعودى (متوفاى 346 هجرى)

3. عيون الاخبار ج 1 ص 217: ابن قتيبة (متوفاى 276 هجرى)

4. عقدالفريد ج 4 ص 328: ابن عبد ربه (متوفاى 328 هجرى)

5. بحارالانوار ج 8 ص 445 كمپانى: مرحوم مجلسى (متوفاى 1110 هجرى)

6. تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزى (متوفاى 654 هجرى)

7. ارشاد ص 123: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

8. الجمل ص 203: واقدى (متوفاى 207 هجرى)

9. الجمل ص 201: شيخ مفيد (متوفاى 413 هجرى)

10. احتجاج ص 250/ج 1 ص 171: مرحوم طبرسى (متوفاى 620 هجرى)

11. تفسير القمى ص 655: علامه قمى (متوفاى 307 هجرى)

12. كتاب أمالى ص 78: شيخ طوسى (متوفاى 460 هجرى)

13. الكنى والاسماء ج 1 ص 143: علامه دولابى (متوفاى 310 هجرى)

19 - پايتخت پادشاهان حيره

20 - على و حقوق بشر ج 1ص 82 - و - كامل ابن اثير ج 2 ص 44 - و - تذكرة الخواص ص 108 - و - كشف الغمه ج 1 ص 203

21 - سنن اين ماجه ج 2 ص 3 - و - تذكرة الخواص ابن جوزى ص 316 و 16 - و - كشف الغمه ج 2 ص 78 - و - ينابيع المودة ص 197 - و - نهج الحياة فرهنگ سخنان حضرت فاطمه «سلام الله عليها» ص 297 حرف م (مشكلات زندگى)

22 - كامل بهائى ج 1ص 161 - و - خصايص نسائى

23 - كشف الغمة جلد 1 ص 374 - و - جلاء العيون مجلسى

24 - ينابيع المودة ص 172 - و - تذكرة الخواص

25 - اصل الشيعه و اصُولُها ص 65 - و - نثر الدرر، سعيد بن منصور بن الحسين الآبى

26 - شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 7

27 - خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

28 - الغارات ج 1 ص 88 - و - بحارالانوار ج 8

29 - كشف الغُمه ص 37

30 - حلية الابرار ج 1 ص 357

31 - حلية الابرار ج 1 ص 329

32 - حلية الابرار ج 1 ص 348

33 - بحارالانوار ج 40 ص 327

34 - بحارالانوار ج 40 ص 327

35 - امام على عليه‌السلام جرج جرداق ج 1ص 81

36 - اسناد و مدارك نامه 3 به شرح زير است:

1. كتاب أمالى ص 256 مجلس 51 حديث 10: شيخ صدوق (متوفاى 381 ه.)

2. تذكرة الخواص ص 138: ابن جوزى حنفى (متوفاى 654 ه.)

3. دستور معالم الحكم ص 135: قاضى قضاعى (متوفاى 454 ه.)

4. كتاب اربعين ص 98 ح 14: شيخ بهائى (متوفاى 1030 ه.)

5. بحار الانوار ج 17 ص 77: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

6. منهاج البراعة ج 3 ص 8: ابن راوندى (متوفاى 573 ه.)

7. بحار الانوار ج 74 ص 277 ح 1 ب 12: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

8. بحارالانوار ج 41 ص 155 ح 48 ب 107: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

9. شرح نهج البلاغه ج 3 ص 19: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

10. بحارالانوار ج 33 ص 485 ح 690: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

11. حلية الاولياء ج 8 ص 101 و102: ابونعيم اصفهانى (متوفاى 402ه.)

37 - شريح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود 60 سال در مقام خود باقى ماند اما سه سال در دوران عبدالله بن زبير از قضاوت كناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد، در دوران حكومت امام عليه‌السلام خلافى مرتكب شد كه او را به روستايى در اطراف مدينه تبعيد كرد و دوباره به كوفه بازگرداند.

38 - سوره مؤمنون آيه 78

39 - نامه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

40 - اسناد و مدارك خطبه 209 به شرح زير است:

1. قوت القلوب ج 1 ص 531: ابو طالب مكى (متوفاى 382 ه.)

2. عقد الفريد ج 2 ص 188 و189 وج 1 ص 329: ابن عبد ربه مالكى (متوفاى 328 ه.)

3. اصول كافى ج 1 ص 410 و 411 ح 1: كلينى (متوفاى 328 ه.)

4. ربيع الابرار ج 4 (باب اللهو و اللذات: زمخشرى معتزلى (متوفاى 538 ه.)

5. كتاب اختصاص ص 152: شيخ مفيد (متوفاى 413 ه.)

6. تلبيس ابليس ص 248: ابن جوزى حنفى (متوفاى 597ه.)

7. تذكرة الخواص ص 106: ابن جوزى حنفى (متوفاى 654 ه.)

8. بحار الانوار ج 63 ص 320 ب 3: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

9. بحار الانوارج 40 ص 336 ح 17: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

10. بحارالانوار ج 73 ص 155 ح 36 ب 26: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

11. بحارالانوار ج 67 ص 118 ح 8 ب 51: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

12. تفسير نورالثقلين ج 2 ص 24 و25: حويزى (متوفاى 1112ه.)

13. تفسير نور الثقلين ج 5 ص 189: عبد على حويزى (متوفاى 1112ه.)

14. بحارالانوار ج 41 ص 123 ح 32: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

15. مستدرك الوسائل ج 3 ص 237: محدث نورى (متوفاى 1320ه.)

41 - خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

42 - طبقات ابن سعد ج 8 ص 14 - و - الاصابة ج 8 ص 158 - و - اخبار الموفقيات ص 376

43 - انوار نعمانيه ص 18 - و - بحارالانوار ج 9

44 - ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه‌السلام - و - كامل مبرد ص 153

45 - شرح ابن ابى الحديد نقل از تجلى فضيلت ص 62

46 - بحارالانوار ج 40 ص 327 و 325

47 - تذكرة الخواص ص 120

48 - بحار الانوار ج 40 ص 323 - و - تذكرة الخواص ص 120

49 - اسناد و مدارك حكمت 103 به شرح زير است:

1. تحف العقول ص 212: ابن شعبه حرانى (متوفاى 380 ه.)

2. كتاب طبقات ج 3 ص 28: ابن سعد(متوفاى 230 ه.)

3. حلية الاولياء ج 1 ص 83: ابونعيم اصفهانى (متوفاى 402 ه.)

4. مطالب السؤول ج 1 ص 15: ابن طلحه شافعى (متوفاى 652 ه.)

5. سراج الملوك ص 244: طرطوشى (متوفاى 520 ه.)

6. روض الاخيار ص 72 و 180: محمد بن قاسم

7. تذكرة الخواص ص 108: ابن جوزى حنفى (متوفاى 654 ه.)

8. ذخائر العقبى ص 102: طبرى شافعى (متوفاى 460 ه.)

9. كتاب أمالى ج 1 ص 153: سيد مرتضى (متوفاى 436 ه.)

10. بحار الانوار ج 41 ص 161 باب 107: مجلسى (متوفاى 1110 ه.)

11. غرر الحكم ج 2 ص 656: آمدى (متوفاى 588 ه.)

12. خصائص الائمة ص 96 و97: سيد رضى (متوفاى 406ه.)

13. ارشاد القلوب ج 1 ص 199 باب 26: ديلمى (متوفاى قرن 8ه.)

14. بحارالانوار ج 70 ص 129: مجلسى (متوفاى 1110ه.)

15. مستدرك الوسائل ج 3 ص 273: محدث نورى (متوفاى 1320ه.)

16. ربيع الابرار ج 4 ص 630 ح 3: زمخشرى معتزلى (متوفاى 538ه.)

17. نثرالدر ج 1 ص 286: وزير ابى سعد آبى (متوفاى 421ه.)

50 - حكمت 103 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

51 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 366 از احياء العلوم.

52 - براى اطلاع بيشتر از زهد امام على «عليه السلام» به بحارالانوار ج 40 - و - تذكرة الخواص ابن جوزى - و - مناقب آل ابى طالب - و - ابن شهر آشوب ج 1، مراجعه كنيد.

53 - نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

54 - حلية الابرار بَحرانى ج 1 ص 35

55 - حلية الابرار بَحرانى ج 1 ص 355

56 - اصول كافى ج 1ص 411 - و - شرح خوئى ج 13 - و - وسائل الشيعه ج 1ص 279

57 - نهج البلاغه خطبه 209 معجم المفهرس مؤلف

58 - نهج البلاغه خطبه 209 (معجم المفهرس)

59 - شرح خوئى ج 21 ص 152 - و - نهج البلاغه حكمت 103 معجم المفهرس مؤلف

60 - غاية المرام - و - كفاية الخصام ص 648

61 - بحارالانوار ج 8 - و - الغارات ج 1

62 - بحارالانوار ج 8 ص 622

63 - منهاج البراعة ج 17 ص 85 - و - بحارالانوار ج 40 ص 325

64 - وسائل الشيعه ج 11 ص 83

65 - قصرى كه نعمان بن منذر پادشاه حيره به دستور فرمانرواى ايران براى بهرام گور از شاهزادگان ايران بنا نمود.

66 - حكومت در اسلام ص 350

67 - تذكرة الخواص ص 109 - و - كشف الغمه ج 1 ص 222

68 - تذكرة الخواص ص 109 - و - كشف الغمه ج 1 ص 222

69 - نهج البلاغه خطبه 23/2 معجم المفهرس مؤلف

70 - على و حقوق بشر ج 1 ص 82 جرج جرداق - و - استيعاب درحاشيه اصابه ج 2 ص 50 - و - كشف الغمه ج 1 ص 222 - و - تذكرة الخواص ص 109

71 - الغارات ج 1 ص 82

72 - مناقب ابن شهرآشوب ج 2 ص 104

73 - امالى شيخ صدوق، و على عليه‌السلام از ولايت تا شهادت ص 279 - و - مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 124 - و - بحارالانوار ج 84 ص 196

74 - الغدير ج 3 ص 222

75 - بحارالانوار ج 19 ص 67

76 - سفينة البحار مادة قوا

77 - نهج البلاغه خطبه 192/115 معجم المفهرس مؤلف

78 - بحارالانوار ج 33 ص 233 - و - صحيح مسلم ج 15 ص 178 - و - صحيح بخارى ج 5 ص 245 - و - كنز العمال ج 13 ص 121 ش 36388

79 - نهج البلاغه نامه 45/19 معجم المفهرس مؤلف

80 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج 20 ص 316 و 626

81 - نهج البلاغه نامه 62 /7 معجم المفهرس مؤلف

82 - سفينة البحار ج 1 ص 149

83 - شرح ابن ابى الحديد ج 1 خطبه 13

84 - مصعب بن عمير بن هاشم بن عبد مناف مكنى به ابوعبدالله از فضلاء و از بهترين صحابه و از سبقت گيرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامى كه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در دار الارقَم بود. اسلام خويش را از ترس پدر و مادرش پوشيده داشت و چون پدر و مادر از اين امر آگاه شدند او را زندانى نمودند تا اينكه او به حبشه مهاجرت كرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ او را با دوازده تن، اهل عقبه دوم فرستاد تا اهالى مدينه را فقاهت بياموزد و بر آنها قرآن تلاوت كند. او نخستين كسى است كه به گردآورى جماعت در دين پرداخت. به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را ديده است و در اُحُد به شهادت رسيد در حالى كه 40 ساله بود، همسر او وحمنه دختر جحش بود. (تهذيب الاسماء - 1 - 97).

85 - ارشاد مفيد ص 47 - و - تاريخ ابن سَراج

86 - اختصاص شيخ مفيد ص 47

87 - ابن اثير، الكامل فى التاريخ ج 2 ص 154

88 - كتاب خصال شيخ صدوق ص 560

89 - ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ج 14 ص 251، و خوارزمى نيز در كتاب المناقب ص 223 روايت مى كند كه (على عليه‌السلام در جريان شوراء به اين فداكارى كه نداى آسمانى را در پى داشت، بر اعضاى شوراء احتجاج كرد.)

90 - احزاب آيه 8 - 14

91 - تاريخ طبرى ج 2 ص 239 - و - طبقات كبرى ج 2 ص 68

92 - واقدى رعب شديد مسلمانان را با اين جمله مجسم مى كند: «كَأنَّ فَوْقَ رُؤُسِهُمُ الطَّيْر: گويى بر سرشان پرنده نشسته بود.» كتاب المغازى ج 2 ص 470 ط - أعلمى

93 - ابن ابى الحديد شرح نهج البلاغه ج 13 ص 248

94 - بحارالانوار ج 20 ص 215

95 - سوره انبياء آيه 89

96 - كنزالفوائد ص 137

97 - بحارالانوار ج 20 ص 227

98 - مُثله كردن، يعنى: قطعه قطعه كردن بدن شخص

99 - بحارالانوار ج 20 ص 216 - و - مستدرك حاكم ج 3 ص 32

100 - تاريخ طبرى ج 2 ص 300

101 - مجمع البيان ج 9 ص 120 - و - سيره حلبى ج 2 ص 43 - و - سيره ابن هشام ج 3 ص 349 - و - بحارالانوار ج 21 ص 40

102 - ابن ابى الحديد از سرگذشت فرار اين دو سردار سخت متأثر گشته و در قصيده معروف خود چنين مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما انس لا انس اللَّذينَ تقدما |  | وفرهما و الفر، قد علما |

«خوب اگر همه چيز را فراموش كنم كه هرگز سرگذشت اين دو سردار را فراموش نخواهم كرد، زيرا آنان شمشير به دست گرفته و به سوى دشمن رفتند و با اينكه مى دانستند فرار از جهاد حرام است، پشت به دشمن كرده، فرار نمودند.»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و للراية العظمى و قد ذهبابها |  | ملابس ذل فوقها و جلابيب |

«آنها پرچم بزرگ را به سوى دشمن بردند ولى در عالم معنى پرده هائى ازذلت و خوارى آن را پوشانيده بود.»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و يشلهما من آل موسى شمردل |  | طويل نجاد السيف، اجيد يعبوب |

(يك جوان تندرو از فرزندان موسى آنان را طرد مى كرد، جوان بلند بالا كه بر اسب تندرو سوار بود.)

103 - هنگامى كه على عليه‌السلام در خيمه سخن فوق را از پيامبر شنيد، با دلى پر از شوق چنين گفت: «اللهُمَّ لا مُعْطى لِمَا مَنَعْتَ وَلاَمَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ» سيره حلبى ج 3 ص 41.

104 - عبارت تاريخ طبرى در اين بحث چنين است؛ فتطاول ابوبكر و عمر.

105 - بحار ج 21 ص 28

106 - صحيح مسلم ج 5 ص 195 - و - صحيح بخارى ج 5 ص 22، 23.

107 - دژهائى كه دو فرمانده قبلى موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذيرى بر حيثيت ارتش اسلام زده بودند.

108 - تاريخ طبرى ج 2 ص 300 - و - سيره ابن هشام ج 3 ص 349

109 - تاريخ يعقوبى ج 2 ص 46

110 - ارشاد ص 59

111 - بحار الانوار ج 21 ص 40

112 - عتبة بن ربيعه پدَرِ مادَرِ معاويه، و وليد بن عتبه دائى او، و شيبه برادر عُتبه بود.

113 - تاريخ طبرى ج 2 ص 148 - و - سيره ابن هشام ج 1 ص 625

114 - نهج البلاغه نامه 64

115 - شرح اين ابى الحديد ج 17 ص 65 - و - فرائد السمطين ج 1 ص 349

116 - على و حقوق بشر ج 1 ص 77 جرج جرداق - و - نهج البلاغه حكمت 322 معجم المفهرس مؤلف

117 - حكمت 322 نهج البلاغه مجم المفهرس مؤلف

118 - حكمت 37 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

119 - تاريخ يعقوبى ج 2 ص 29 - و - الغارات ثقفى ص 32

120 - به اعراب باديه نشين كه در آفتاب چهره شان سرخ مى شد و ايرانيان كه رنگشان سرخ و سفيد بود، سرخ پوست مى گفتند.

121 - كتاب الغارات ثقفى ص 341 - و - نقش ائمه در احياء دين ج 14 علامه عسگرى

122 - خبر ياد شده در كتاب كافى و وافى و تهذيب و مَن لايحضره الفقيه آمده است.

123 - شجره طوبى ص 407 - و - دُرَرُ المطالب

124 - كوكب درى ج 2 ص 132

125 - كوكب درى ج 2 ص 131

126 - مناقب ابن شهر آشوب

127 - بحار الانوار ج 41 ص 220 - 221، از بشارة المصطفى ص 86 - و - ابن شهر آشوب آنرا در مناقب تج 2 ص 334 باب اموره مع المرضى و الموتى بطور اختصار نقل كرده است.

128 - بحار الانوار ج 41 ص 52 - و - مناقب آل ابيطالب ج 2 ص 11

129 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 366 - و - بحارالانوار ج 8 - و - الغارات ج 1

130 - خصال ج 1 ص 188

131 - شرح ابن ابى الحديد ج 11 ص 274

132 - ثمرات الانوار ج 2 ص 260

133 - روضه كافى ص 58 و 63 - و - تاريخ الخلفاء سيوطى 136

134 - بحارالانوار ج 41 ص 48 حديث 1

135 - تاريخ طبرى ج 4 ص 53

136 - بيمارى آنانيسم، يعنى شخصى با خود كارى بكند كه جُنُب شود.

137 - روضة المتقين ج 8 ص 266 - و - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج 20 ص 25 و ج 12 ص 253

138 - سفينةالبحار ج 1 ص 34 و 35 - و - كافى ج 5 ص 555 - و - روضة المتقين ج 8 ص 123

139 - مجالس الواعظين ج 1 ص 279 - و - عين الحياة و مجموعه ورام

140 - بهج الصباغه ج 12 ص 212

141 - ابواب الجنان و مجالس الواعظين ج 1 ص 281

142 - نهج السعادة ج 4 ص 26 - و - معادن الحكمة ج 1 ص 304

143 - تاريخ يعقوبى ج 2 ص 193 - و - مناقب اميرالمؤمنين«عليه السلام» ج 2 ص 84

144 - سوره نساء آيه 86

145 - حلية المتقين باب يازدهم فصل دوم

146 - حليةالمتقين باب يازدهم، فصل دوم

147 - حليةالمتقين باب يازدهم، فصل دوم

148 - حليةالمتقين باب چهارم، فصل سوم

149 - نامه 70 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف - و - ترجمه صوت العدالت الانسانيه ص 102

150 - قرظه از ياران پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ است. اسدالغابة ج 4 ص 202 است.

151 - على«عليه السلام» و فرزندانش ص 170

152 - ناسخ التواريخ ج 1 ص 221

153 - حليةالمتقين باب 14، فصل نهم و دهم

154 - حليةالمتقين باب 14 فصل نهم و دهم

155 - ذمى به يهوديان و مسيحيانى مى گويند كه در پناه اسلام زندگى مى كنند.

156 - كافى ج 2 ص 670 كتابُالعِشرة بابُ حُسنِ الصَّحابِة

157 - حليةالمتقين باب 14 فصل نهم و دهم

158 - حليةالمتقين باب 13 فصل پنجم

159 - حكمت 354 و 291 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

160 - حكمت 354 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

161 - حليةالابرار ج 1 ص 383

162 - روضةالواعظين ص 131 مجلس 10 - و - مناقب آل ابى طالب 2 ص 97

163 - وسائل الشيعة ج 11 ص 49 ابواب الجهاد العدو باب 19

164 - الامامة و السياسة ج 1 ص 20 - 19

165 - اسرار آل محمد ص 32

166 - الامامة و السياسة ج 1 ص 19

167 - سليم بن قيس كوفى كه از تابعين بشمار مى رود، عصر اميرالمؤمنين«عليه السلام» و حسنين عليهما‌السلام و امام سجاد عليه‌السلام را درك كرده و در دوران حكومت حجاج بن يوسف در حدودِ سالِ نَوَدِ هجرى قمرى درگذشت. كتاب او بنام اصل سليم يكى از اصول معتبر شيعه بشمار مى رود. امام صادق عليه‌السلام فرمود: هركس از دوستان و پيروان ما كتاب سليم بن قيس هلالى را نداشته باشد، چيزى از مسائل امامت نزد او نيست و از وسيله هاى ما هيچ آگاهى ندارد. آن كتاب الفباى شيعه و سرى از اسرار آل محمد«صلى الله عليه و آله و سلم»است، كه اخيراً با نام اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ منتشر شده است.

168 - اسرار آل محمد ص 35 - 34

169 - اسرار آل محمد ص 35 - 34

170 - تاريخ آل محمد ص 140 مى نويسد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام به مقابله و درگيرى راضى نبود وگرنه به آسانى نمى توانستند از پنجه زبير، قهرمانِ بنى هاشم شمشير بگيرند و كارهاى ناجوانمردانه ديگرى انجام دهند.

171 - اسرار آل محمد ص 34

172 - شرح ابن ابى الحديد ج 2 ص 20، و شرح نهج البلاغه عبده ج 1 ص 62 - و - نهج البلاغه معجم المفهرس خطبه 26 / 3

173 - شرح ابن ابى الحديد ج 2 ص 20

174 - نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

175 - خطبه 5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

176 - صحيح بخارى ج 8 ص 185

177 - شرح حديدى ص 6 نامه 45 - و - شرح فيض ج 2 ص 958

178 - اختصاص ص 178 - و - بحارالانوار ج 8 ص 103

179 - شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 141

180 - تاريخ يعقوبى ج 2 ص 133

181 - نام هَمَدان در آن روز همكاتانا بود.

182 - آتش پرستان

183 - خداوند علم و شمشير ص 124- 123 نقل از على عليه‌السلام پيشواى مسلمين

184 - شرح نهج البلاغه فيض ج 1 ص 43

185 - پژوهش عميق ص 411

186 - نهج البلاغه خطبه 146 و 134 مربوط به مشورت خليفه دوم با امام است.

187 - شرح نهج البلاغه فيض، ذيل كلام 14 - و - تاريخ كامل ج 2 ص 450 - و - ارشاد شيخ مفيد ج 1 ص 197

188 - در جنگ قادسيه، تعداد لشگريان يزدگرد، 120 هزار نفر و تعداد مسلمانان سى و چند هزار نفر بود كه با يارى خدا پيروز شدند.

189 - خطبه 146 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

190 - خطبه 134 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

191 - ثمرة الاوراق ج 2 ص 15 به نقل از پژوهش عميق ص 414

192 - ارشاد شيخ مفيد باب 1 فصل 58 ص 190 - و - مناقب ابن شهرآشوب ج 2 ص 356

193 - مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 356

194 - شرح نهج البلاغه فيض ج 1 ص 39

195 - جامع السعادات ج 2 ص 140

196 - مستد رك الوسائل ج 13 ص 48 - و - بحارالانوار ج 43 ص 81 و 31 - و - وسائل الشيعه ج 14 ص 123 - و - قرب الاسناد ص 25 - و - لئالى الاخبار ج 1 ص 83

197 - محجةالبيضاء ج 3 ص 104

198 - نامه 31/116 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

199 - نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

200 - خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

201 - خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

202 - بحارالانوار ج 43 ص 133 - و - شرح ابن ابى الحديد ج 3 ص 257 - و - مناقب ابن شهرآشوب ج 3 ص 356 - و - كنز العمال ج 13 ص 108 - و - مختصر تاريخ دمشق ج 17 ص 136

203 - مغيرة قرشى، هاشمى است در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ در مكه پيش از هجرت متولد شد و گفته اند جز شش سال از زندگانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را درك ننمود.كنيه اش ابو يحيى بود. على عليه‌السلام وصيت كرد كه مغيره پس از او با امامه ازدواج كند. او نيز امامه را همسر خود نمود. و او كسى است كه بر روى ابن ملجم چادر انداخت در هنگامى كه على عليه‌السلام را شمشير زدند. او بسيار نيرومند بود و با على عليه‌السلام در صفين حضور يافت. در خلافت خليفه سوم قاضى بود و از پيامبر«عليه السلام» يك حديث روايت كرده است (اسد الغابة - 4 - 408)

204 - ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه‌السلام ج 4 فصل آخر

205 - حق اليقين، ص 52 - و - صحيح مسلم - و - صحيح ترمذى

206 - سفرنامه ناصر خسرو ص 157

207 - تاريخ اسلام 80 - 61 ص 158

208 - دائرةالمعارف تشيع ج 3 ص 264

209 - (وَاِنْ خِفْتُمْ اَنْ لاتَعْدِلُوا فواحدة). آيه 3 سوره نساء

210 - وسائل الشيعه ج 15 ص 85 حديث 3

211 - امالى شيخ صدوق ص 43 - و - جلاء العيون مجلسى

212 - كشف الغُمة ج 1 ص 374 - و - جلاء العيون مجلسى

213 - نامه 24 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

214 - همام بن شريح از شيعيان اميرالمؤمنين«عليه السلام» بود. (قاموس الرجال)

215 - آن شخص با تفكرات شيطانى مى خواست بگويد: آنچه را به همام گفتى واقعيت ندارد وگرنه در جان تو نيز تأثير مى كرد، كه امامعليه‌السلام فرمود اين سخن از شيطان است، زيرا هر كسى توان و قدرت تحمل خاصى دارد.

فهرست مطالب

[سرآغاز 3](#_Toc11660920)

[امام على عليه‌السلام و اخلاق اسلامى 6](#_Toc11660921)

[اول - الگوهاى رفتارى و عنصر زمان و مكان 7](#_Toc11660922)

[دوم - اقسام الگوهاى رفتارى 9](#_Toc11660923)

[نقش اخلاق در نظم اجتماعى 10](#_Toc11660924)

[1 - تكامل جامعه و ارزش ها 10](#_Toc11660925)

[2 - ضدّ ارزش ها و سقوط جوامع بشرى 12](#_Toc11660926)

[3 - نقش عدالت در تحقّق ارزش ها 14](#_Toc11660927)

[4 - ارتباط اخلاق با نظم اجتماعى، سياسى 15](#_Toc11660928)

[عوامل نظم اجتماعى، سياسى جامعه 20](#_Toc11660929)

[اوّل - اخلاق اجتماعى و رعايت حقوق 20](#_Toc11660930)

[دوّم - اخلاق اجتماعى، رهنمودهاى قرآن 22](#_Toc11660931)

[سوم - اخلاق سياسى، اطاعت از رهبرى 23](#_Toc11660932)

[چهارم - ارزش هاى اخلاقى 24](#_Toc11660933)

[فصل اول - اخلاق فردى امام على عليه‌السلام 26](#_Toc11660934)

[1. ساده زيستى امام عليه‌السلام 26](#_Toc11660935)

[1 - ابزار و وسائل ساده زندگى 27](#_Toc11660936)

[2 - ازدواج ساده 29](#_Toc11660937)

[3 - غذاى ساده 31](#_Toc11660938)

[4 - پرهيز از سكونت در خانه هاى مجلل 37](#_Toc11660939)

[5 - استفاده از فرش هاى ساده 41](#_Toc11660940)

[6 - فراهم كردن لوازم زندگى 42](#_Toc11660941)

[7 - سادگى در لوازم خانه 43](#_Toc11660942)

[8 - ساده زيستى در كمال توانائى 44](#_Toc11660943)

[9 - زهد و سادگى 45](#_Toc11660944)

[10 - پرهيز از زر اندوزى 48](#_Toc11660945)

[2 - ساده پوشى امام عليه‌السلام 49](#_Toc11660946)

[1 - جايگاه لباس هاى ساده 50](#_Toc11660947)

[2 - آثار ساده پوشى 53](#_Toc11660948)

[3 - اصلاح لباس بادست خويش 54](#_Toc11660949)

[4 - پيراهن محدود 54](#_Toc11660950)

[5 - اعتراض به ساده پوشى امام على عليه‌السلام 55](#_Toc11660951)

[6 - استفاده از لباس بافته شده خانواده 56](#_Toc11660952)

[7- پوشش با حوله اى ساده 57](#_Toc11660953)

[8 - سادگى در لباس 58](#_Toc11660954)

[3 - خودكفائى 59](#_Toc11660955)

[1- خودكفائى در امور زندگى 59](#_Toc11660956)

[2- فروش وسائل زندگى 61](#_Toc11660957)

[3- استفاده از دسترنج خويش 62](#_Toc11660958)

[4- انجام كارهاى ضرورى 63](#_Toc11660959)

[4 - عبادت و حالات معنوى امام عليه‌السلام 64](#_Toc11660960)

[1 - مدهوش در عبادت 64](#_Toc11660961)

[2 - عبادت در كودكى 66](#_Toc11660962)

[5 - شجاعت و مردانگى 67](#_Toc11660963)

[1- شجاعت و چالاكى در كودكى 67](#_Toc11660964)

[2 - شجاعت بى همانند امام على عليه‌السلام 68](#_Toc11660965)

[3 - زخم هاى على عليه‌السلام در پيكار 70](#_Toc11660966)

[4- شجاعت و خط شكنى 72](#_Toc11660967)

[5 - شجاعت و جنگاورى 73](#_Toc11660968)

[6- جلوه هاى شجاعت امام على عليه‌السلام 74](#_Toc11660969)

[الف - پرچمدارى بى همانند 74](#_Toc11660970)

[ب - تنها مدافع خستگى ناپذير 76](#_Toc11660971)

[ج - درهم شكننده قهرمان قريش 79](#_Toc11660972)

[د - كننده دَرِ خيبر 88](#_Toc11660973)

[ه - نابود كننده سران شرك و كفر 94](#_Toc11660974)

[فصل دوم: اخلاق اجتماعى امام على عليه‌السلام 96](#_Toc11660975)

[1 - عدالت اجتماعى 97](#_Toc11660976)

[1 - عدالت در رفتار اجتماعى 97](#_Toc11660977)

[2 - احترام به شخصيت انسان ها 98](#_Toc11660978)

[3- اصلاح اجتماعى (شكست نظام طبقاتى) 100](#_Toc11660979)

[4 - عدالت نسبت به كودك سِقط شده دشمن 102](#_Toc11660980)

[2 - رسيدگى به يتيمان 103](#_Toc11660981)

[1- خنداندن يتيمان 103](#_Toc11660982)

[2- رسيدگى به محرومان 104](#_Toc11660983)

[3- پرهيز از اخلاق پادشاهان 105](#_Toc11660984)

[4- سركشى از خانواده هاى شهداء و رفع مشكلات آنها 106](#_Toc11660985)

[5 - كمك به يتيمان و همسران شهداء 110](#_Toc11660986)

[3 - رسيدگى به جوانان 112](#_Toc11660987)

[1- تهيه پيراهن بهتر براى جوان 112](#_Toc11660988)

[4 - شرائط مهمانى 113](#_Toc11660989)

[1- سه شرط پذيرش ميهمانى 113](#_Toc11660990)

[2 - قبول ميهمانى 114](#_Toc11660991)

[5 - سنّت گرائى احياى سنت هاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ 115](#_Toc11660992)

[1- مبارزه با بدعت ها 115](#_Toc11660993)

[2 - بردبارى در مبارزه با تحريفات 116](#_Toc11660994)

[6 - خويشتن دارى در مشكلات اجتماعى 119](#_Toc11660995)

[1- تحمل خشونت ها براى حق 119](#_Toc11660996)

[2 - تحمل ناسازگارى هاى خوارج 121](#_Toc11660997)

[7 - راه مبارزه با مفاسد اجتماعى 123](#_Toc11660998)

[1- شلاق و ازدواج 123](#_Toc11660999)

[2 - رواج فرهنگ ازدواج موقت 124](#_Toc11661000)

[3 - مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج 126](#_Toc11661001)

[4 - رواج فرهنگ تعدد زوجات 127](#_Toc11661002)

[8 - عفو و بخشندگى 128](#_Toc11661003)

[1 - عفو برده خطاكار 128](#_Toc11661004)

[2 - روش برخورد با نيازمند 129](#_Toc11661005)

[9 - احترام به مردم 130](#_Toc11661006)

[1- كمك به يهودى در راه مانده 130](#_Toc11661007)

[2 - دستورالعمل برخورد با مردم 131](#_Toc11661008)

[3 - عيادت از مريض 132](#_Toc11661009)

[4 - آداب سلام كردن 133](#_Toc11661010)

[5 - ارزش مصافحه كردن 135](#_Toc11661011)

[6 - احكام عطسه زدن 136](#_Toc11661012)

[7 - نقش روز جمعه در روابط اجتماعى 137](#_Toc11661013)

[8 - احترام به آزادى مردم 138](#_Toc11661014)

[10 - اخلاق در سفر 141](#_Toc11661015)

[1 - شرائط همسفر 141](#_Toc11661016)

[2 - حقوق همسفران 142](#_Toc11661017)

[3 - مشكل گُم شدن 144](#_Toc11661018)

[4 - روش استفاده از حيوانات 144](#_Toc11661019)

[11 - روابط اجتماعى 145](#_Toc11661020)

[1 - روابط نيكو با خويشاوندان 146](#_Toc11661021)

[2 - روش تبريك گفتن براى تولد فرزند 147](#_Toc11661022)

[3 - اجازه ورود گرفتن 148](#_Toc11661023)

[4 - روش برخورد با اسير 149](#_Toc11661024)

[5 - حمايت از پيران از كار افتاده 150](#_Toc11661025)

[6 - پرچمدار رحمت 151](#_Toc11661026)

[12 - سياست سكوت و انتظار در جامعه اسلامى 153](#_Toc11661027)

[1 - سياست عدم درگيرى و اقدام مسلحانه 153](#_Toc11661028)

[2 - بحث و مناظره با سران كودتائى سقيفه 161](#_Toc11661029)

[3 - مطالبه حق 161](#_Toc11661030)

[4 - دخالت در مسائل مهم كشور اسلامى 163](#_Toc11661031)

[الف - پاسخ به مشكلات سياسى كشور 163](#_Toc11661032)

[ب - پاسخ به مشاوره هاى سياسى، نظامى 165](#_Toc11661033)

[ج - حلّ مشكلات قضائى 171](#_Toc11661034)

[فصل سوم - اخلاق همسردارى 173](#_Toc11661035)

[1 - كمك در كارخانه 173](#_Toc11661036)

[1 - على عليه‌السلام و كمك به همسر 173](#_Toc11661037)

[2 - تقسيم كار با همسر 174](#_Toc11661038)

[2 - فرهنگ پرهيز در روابط اجتماعى 175](#_Toc11661039)

[1 - بانوان و فرهنگ پرهيز 175](#_Toc11661040)

[2 - دستورالعمل روابط اجتماعى بانوان (198) 176](#_Toc11661041)

[3 - پرهيز در روابط زن و مرد (200) 177](#_Toc11661042)

[3 - شوهر نمونه 178](#_Toc11661043)

[4 - تبليغ فرهنگ ازدواج 179](#_Toc11661044)

[1 - ازدواج هاى امام على عليه‌السلام 179](#_Toc11661045)

[2 - ازدواج با يكى از اسيران 181](#_Toc11661046)

[3 - ازدواج در بصره پس از جنگ جمل 182](#_Toc11661047)

[4 - عدالت با همسران 183](#_Toc11661048)

[5 - مبارزه با خرافات در ازدواج 184](#_Toc11661049)

[6 - تأمين هزينه زندگى 185](#_Toc11661050)

[در چشمه سار نهج البلاغه 188](#_Toc11661051)

[1 - سيماى پرهيزكاران (خطبه همام) 188](#_Toc11661052)

[2 - رسالت پاكان 195](#_Toc11661053)

[3 - روش برخورد با اشتباهات دوستان 197](#_Toc11661054)

[پی نوشت ها 198](#_Toc11661055)